



دوره جدید | شماره ۱۴ | فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۶

# «جامعه مدنی و انتخابات هایش»

سرسنخ ۱۲

**جواد اکبرین**

«مفرد مذکر غایب» در زبان انتخابات

**سعید بشیرتاشی**

شرکت در انتخابات؛ نام مستعار استیصال

**حسن شریتمنداری**

واقع گرایی یا انحطاط سیاسی و اخلاقی؟

**رضا علیچانی**

تحریر و تطهیر یک جنایتکار

**پهروز کریمی**

جالش انتخاباتی شهروندان ایران

**میثمی نوریعی**

یوپولیسیم در سیاست و انتخابات ایران

**محسن یافغانی**

جامعه مدنی و تنگناهایش

**سعید شادمانی**

شوراها از سه منظر: تضاد گراها، عملگراها و جنبش گراها (میهمان)

**علی افشاری**

مناظره دوم؛ فرصتی که از دست رفت

**علی تقی پور**

انتخابات فرصتی برای تقویت همبستگی ملی و گفتمان صلح منطقه ای

**علی اصغر رمضان پور**

انتخابات و تحول مدنی در ایران

**رضا شیرازی**

انتخابات: نقش جامعه در جدال جناح های حاکمیت

**مرتضی کاظمیان**

شوراها؛ مجالی برای جامعه مدنی

**علی کشتگر**

انتخابات: روبرویی راهبردهای جنگ و صلح

**مهران مصطفوی**

هشت ادعای موافقان شرکت در انتخابات در آینه بیست سال تجربه



**صاحب امتیاز:** انجمن دفاع از آزادی و اطلاع رسانی در ایران

**مدیر مسئول:** علی کشتگر

**دبیر تحریریه:** رضا علیجانی

**شورای دبیران:** محمدجواد اکبرین، رضا علیجانی،

علی کشتگر، محسن یلفانی

**طراحی و برنامه نویسی وبسایت:** مقداد ابوالفضلی

**Email:** contact@mihan.net

**Tel:** ۰۰۳۳(۰)۶۰۹۲۲۴۳۳۴

از باز نشر مقالات با ذکر منبع سپاسگزاریم

فهرست

- ۴..... مناظره دوم؛ فرصتی که از دست رفت (علی افشاری).
- ۶..... مفرد مذکر غایب و زبان انتخابات (محمدجواد اکبرین).
- ۸..... شرکت در انتخابات؛ نام مستعار استیصال (سعید بشیرتاش).
- ۱۰..... انتخابات فرصتی برای تقویت همبستگی ملی و گفتن صلح منطقه ای (علی تقی پور).
- ۱۲..... انتخابات و تحول مدنی در ایران (علی اصغر رمضانپور).
- ۱۴..... واقع گرایی یا انحطاط سیاسی و اخلاقی؟ (حسن شریعتمداری).
- ۱۷..... انتخابات؛ نقش جامعه در جدال جناح های حاکمیت (رضا شیرازی).
- ۱۹..... تحریف و تطهیر یک جنایتکار (رضا علیجانی).
- ۲۱..... شوراها؛ مجالی برای جامعه مدنی (مرتضی کاظمیان).
- ۲۳..... چالش انتخاباتی شهروندان ایران (بهزاد کریمی).
- ۲۶..... انتخابات: رویارویی راهبردهای جنگ و صلح! (علی کشتگر).
- ۲۸..... هشت ادعای موافقان شرکت در انتخابات در آینه بیست سال تجربه (مهران مصطفوی).
- ۳۱..... پوپولیسم در سیاست و انتخابات کشور (مهدی نوربخش).
- ۳۴..... جامعه مدنی و تنگناهایش (محسن یلفانی).
- ۳۶..... شوراها از سه منظر: تضاد گراها، عملگرها و جنبش گراها (سعید مدنی) [میهن](#)

# سرخن

ما در یک جامعه استبداد زده و اینک تحت یک استبداد فراگیر دینی زندگی می کنیم. همچنین دولت ایران دهه های مدیری است که به یک دولت نفتی تبدیل شده است. در آمد نفت می تواند هم فرصت توسعه اقتصادی فراوانی را برای مان فراهم کند و هم امکانی است برای حاکمان برای تجهیز قدرت خویش به ماشین سرکوبی گسترده از قوه قضائیه و نظمی و امنیه و خفیه!

در این میان؛ جامعه مدنی ایرانی جوانه تقریباً تازه رسته ای است برآمده از انقلاب مشروطیت اما تحت تندبادهای فراوان سیاسی و اجتماعی. جامعه مدنی نهالی است که در دو دهه اخیر قدی کشیده و تنه ای یافته است که دیگر نمی تواند نادیده گرفته شود. بسط شهرنشینی و طبقه متوسط فرهنگی مدرن همراه با رشد روزافزون تکنولوژی رسانه ای به خصوص شبکه های مجازی اجتماعی و دیگر عوامل ساختاری، این جامعه تازه پا را به یک عنصر مهم و اثرگذار تبدیل کرده است. اثرگذار هم در رابطه با مسائل مختلف اجتماعی و زیستی و هم مسائل کلان سیاسی.

یکی از مسائل کلان کشور که برای جامعه مدنی نیز موضوع مهمی است، نهاد «انتخابات» است که در قانون اساسی چند بار متحول شده بعد از انقلاب، انقلابی که خواهان آزادی و مشارکت عمومی در تصمیم گیری بر سر نوشت خویش بود؛ بر حاکمان تحمیل شده است.

مسئله انتخابات برای بسیاری از اقشار جامعه و به خصوص برای فعالین مدنی کشور - چه آنها که در آن شرکت می کنند و چه تحریم کنندگان - پدیده ای است که نمی توانند بدان بی توجه و بی اعتناء باقی بمانند. بر این اساس همه، چه موافق و چه مخالف، به عنوان یک «مسئله اجتماعی» در باره اش بحث می کنند.

«انتخابات» و انتخاب های گوناگونی که فعالان جامعه مدنی کشور در این رابطه می کنند خود نشانه ای است از ماهیت و کیفیت و وزن و اعتبار جامعه مدنی و نیز نسبت آن با امر سیاست و حکومت.

دست اندر کاران میهن به عنوان بخش کوچکی از ایرانیان (البته مهاجر در خارج از کشور) خود را در جامعه مدنی تعریف می کنند. ما در جامعه مدنی مستقریم و از همین نقطه عزیمت و منظر به انتخابات می نگریم.

پرونده این شماره میهن تحت عنوان «جامعه مدنی و انتخاب هایش» اگر توانسته تریبونی برای صداها و انتخاب های مختلف جامعه مدنی در رابطه با امر انتخابات باشد و همه منطبق های مختلف رایج در جامعه مدنی در این باره را جمع کرده باشد در هدف خود کامروا بوده است.

ما فکر می کنیم این صداها و منطبق های گوناگون بیش از پیش باید با یکدیگر مبادله و مفاهمه داشته باشند. اهداف و آرمان های بسیاری از فعالان در این عرصه با یکدیگر مشابه است. انتخابات نباید باعث فعال شدن شکافهای فرعی به جای شکاف اصلی علیه استبداد و استبداد دینی و تبعیضات گسترده ناشی از آن (علیه بخشهای مختلف شهروندان و هموطنان مان) گردد.

بازی اصلی البته در داخل کشور و در میان شهروندانی می گذرد که انتخابات با زیست روزمره کوتاه مدت و سرنوشت میان مدت و درازمدت شان سروکار دارد. معمولاً بین نصف تا دو سوم جمعیت کشور در انتخابات های گوناگون شرکت می کنند و یک سوم نیز بنا به دلایل مختلف از حضور در انتخابات پرهیز می کنند. منطبق های شرکت کنندگان و تحریم کنندگان انتخابات البته یک گونه نیست. اما در ک متقابل منطبق های یکدیگر می تواند باعث اعتلای فکری و اجتماعی همه طیف ها باشد.

خواسته ها و انگیزه های موثر در مشارکت (یا عدم شرکت) و نیز گزینش نامزدهای عبور کرده از فیلتر تبعیض آفرین نظارت استصوابی نیز متفاوت است. به طور عمده منطبق و شاخص های ناراضیان سیاسی در انتخاب ها و گزینش های انتخاباتی شان با ناراضیان اقتصادی متفاوت است. در ک و مفاهمه این دو زبان و رویکرد نیز باعث تسهیل سیاست ورزی آرمان گرا و ملی در کشور ما خواهد بود.

در هر حال مجموعه نویسندگان و صاحب نظران مقالات این شماره دارای عقاید مختلفی هستند. از همه شان سپاسگزاریم و امیدواریم مجموعه این آراء در کنار هم بتواند افق دید مخاطبان مان را گسترده تر و عمیق تر سازد و در تصمیم گیری نهایی آنان موثر افتد.

شورای دبیران نشریه میهن  
 جواد اکبرین، رضا علیچانی، علی کشتگر و محسن یلفانی

# مناظره دوم؛ فرصتی که از دست رفت

علی افشاری



مناظره دوم شش نامزد انتخابات دوازدهمین دوره ریاست جمهوری در شرایط خاصی برگزار شد. اختصاص موضوع این مناظره به مسائل سیاسی و فرهنگی باعث شده بود تا با توجه شکاف موجود بین دو قطب مناظره، فضای بحث ها داغ تر شود. همچنین درخشش اسحاق جهانگیری در مناظره اول و اشارات وی به آیت الله منتظری، مهندس میر حسین موسوی و مطالبات سیاسی و فرهنگی جامعه در مصاحبه اختصاصی خود نیز توقعات را بالا برده بود. اما آنچه در جریان مناظره دوم رخ داد نه تنها انتظارات یادشده را محقق نکرد، بلکه عملکرد ضعیف نسبی روحانی و جهانگیری موقعیت اصلاح طلبان - اعتدالی ها در انتخابات را با چالش مواجه ساخت. این چالش در حوزه ریزش رای نیست بلکه ناظر به از دست دادن مومنتوم و فرصت در مناظره دوم است. در واقع روحانی و جهانگیری نتوانستند با برجسته سازی اختلافات دیدگاه ها در حوزه های سیاسی و فرهنگی امید سازی کرده و شک جامعه رای دهنده مردم را بر طرف سازند.

قبل از تحلیل محتوایی مطالب مطروحه در مناظره

ضرورت دارد تا ویژگی های آن مورد بررسی قرار بگیرد. این ویژگی ها را می توان به شرح زیر بر شمرد: فضای دوقطبی

در این مناظره فضا کاملا دو قطبی شد و شش کاندیدا به دو اردوگاه اصول گرا و اعتدالی - اصلاح طلب تقسیم شدند. هماهنگی بین کاندیداهای اصول گرا به طور نسبی بیشتر بود و با هم منسجم عمل می کردند. هاشمی طبا نیز در این مناظره بیشتر از قبل به دفاع از عملکرد دولت روحانی پرداخت.

## رویکرد تقابلی اصول گرایان

در این مناظره صریح تر از قبل سه کاندیدای اصول گرا به دولت روحانی حمله کردند. مصطفی میر سلیم پیکان حملات به دولت اعتدال بود. وی آشکارا روحانی را به عدم صداقت متهم ساخت. همچنین گفت دیگر نمی توان به دولت اعتدال اعتماد کرد و این دولت فرصت فعالیت دوباره را از دست داده است. رئیسی نیز بر خلاف دوره قبل که سعی می

محور و نگاه های بسته فرهنگی بوده اند. مردم از دید آنها به اقلیت باورمند و یا منتفع از نهاد ولایت فقیه تقلیل یافته و می یابند.

## درخشش هاشمی طبا

مصطفی هاشمی طبا در بین کاندیدا های مدافع دولت روحانی به طور نسبی عملکرد بهتری داشت و در مواجه با حملات اردوگاه رقیب به واکنش متقابل و برخورد تهاجمی پرداخت و تخریب گران دولت را مورد نكوهش قرار داد. او به خوبی فرق بین انتقاد و تخریب را در مناظره روشن ساخت امری که روحانی و جهانگیری در آن موفقیت بالایی نداشتند. هاشمی طبا همچنین توانست در زیر سؤال بردن رویکرد پوپولیستی وعده های اقتصادی تو خالی رئیسی و قالیباف و بی پشتوانه بودن این خیال بافی ها اثرگذار ظاهر شود.

## برجام

توافق جامع اتمی با گروه ۵+۱ همانطور که پیش بینی می شد، به یکی از حوزه های مشاجره تبدیل شد. رئیسی و قالیباف در موضعی مشابه رهبری اعلام کردند در صورت حضور در ساختمان پاستور به اجرای برجام متعهد باقی می مانند، اما محتوی برجام و به خصوص ضعف دولت در اجرای برجام و خلف وعده غرب را مورد انتقاد قرار دادند و مدعی شدند در صورت پیروزی در انتخابات کاری می کنند تا غرب تعهداتش

کرد انتقاداتش را نرم انجام دهد و عملکرد دولت یازدهم را خاکستری توصیف کند اما این بار رویکرد کاملا تهاجمی اتخاذ کرد و دولت را به ناکامی در عرصه اقتصادی و نادیده گرفتن حقوق مردم متهم نمود. قالیباف نیز در ادامه برخورد تهاجمی گذشته سعی کرد صورت بندی خود در منتسب کردن دولت روحانی به اقلیت مرفه و اشرافی کشور را بیشتر جا بیاندازد.

آنچه بیش از همه عجیب

بود رویکرد تهاجمی و طلبکارانه کاندیدا های اصول گرایان در حوزه حقوق شهروندی و مسائل سیاسی و منحصر کردن حقوق ملت در حوزه مسائل معیشتی و حق کار بود. در حالی که همه آنها کارنامه سیاهی در این زمینه دارند.

ابراهیم رئیسی تنها مهره دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی است که در طول قریب به چهار دهه، حضوری مستمر در نهاد های قضایی و امنیتی داشته و مراحل رشد تدریجی و صعودی را طی کرده و هیچگاه دچار فرود نشده است.

محمد باقر قالیباف به عنوان فرمانده اسبق نیروی انتظامی سال ها فرمانده ارشد یکی از نهاد های سرکوب بوده است و نیرو های زیر مجموعه اش حقوق بخش های مهمی از جامعه ایران از جمله زنان، دانشجویان، روزنامه نگاران و فعالان سایبری را به شکل سازمان یافته نقض کرده اند.

مصطفی میر سلیم مسئولیت وزارت ارشاد را در یکی از سیاه ترین دوران حیات اصحاب فرهنگ و صاحبان اثر و نظر بر عهده داشت. دیدگاه های واپس گرایانه وی فعالان فرهنگی در حوزه های مختلف را رنجور ساخته بود.

علاوه بر سوابق ذکر شده این سه کاندیدا، همیشه حامی اقتدار گرای سیاسی، بنیاد گرای اسلامی شیعه

در خصوص برداشتن کامل تحریم ها و محدودیت های مربوط به مبادلات بانکی را عملی سازد. رئیس همچنین روحانی را به دلیل اعلام خزانه خالی پیش از مذاکرات متهم کرد. روحانی در پاسخ سوای گذشته آنها در مخالفت با برجام را یادآور شد و تکرار کرد که کلیه تحریم های هسته ای برداشته شده است. در این میان قالیباف به نکته درستی اشاره کرد که برجام محصول تصمیم نظام یعنی رهبری بوده

تیم مقابل او را متهم به توهین به مخالفان و بستن دهان منتقدان کرد و یا به طور تلویحی وی را به دلیل چراغ سبز دادن به غرب نکوهش کرد و برای اتهامات امنیتی زمینه سازی کرد، پاسخ محکمی نداد. همچنین اتهاماتی که به وزرایش وارد شد را نیز به نحو مناسبی پاسخ نداد و ایرادات مشابه و بدتر در اردوگاه رقیب را باز نکرد. مناظره دوم فرصت بزرگی بود تا روحانی و

اقتصادی نیازمند شرط لازم است اما کافی نیست. آنها باید بتوانند بدور از برخورد های شعاری برنامه ای مشخص با وعده های قابل تحقق در حوزه اقتصاد و همچنین دیگر حوزه ها ارائه بدهند. بدون ارائه وعده مشخص جذب رای لشکر بیکاران و جامعه ای که هم اکنون تحت حمایت نهاد های دولتی و یا عمومی غیر دولتی هستند و کسانی که با سبلی صورت شان را سرخ می کنند، دشوار خواهد بود.

خطب بزرگ کاندیدا های وابسته به ائتلاف اصلاح طلب- اعتدالی دفاع از فعالیت اقتصادی خصوصی دختر وزیر آموزش و پرورش بود. شرایط وی تطابق با واژه مظلوم ندارد و افکار عمومی نمی تواند قبول کند کسی که بیکار بوده توانسته دو بیست میلیون جنس وارد کشور کند! ارقام مورد نیاز لشکر بیکار در کشور و توانایی آنها در حد چند میلیون است. علاوه بر این، این برخورد ها تمایز گذاری بین پاک دستی و فساد اقتصادی بین دو طرف مناظره را دشوار می سازد.

اصول گرایان با محوریت قالیباف سرمایه گذاری سنگینی کرده اند تا دولت را مشکل دار جلوه بدهند که حامی چپاول گران و صاحبان ثروت های نجومی است که با گرتنه برداری ناشیانه از جنبش اعتراضی علیه وال استریت در امریکا دولت روحانی را به نمایندگی ۴ درصد جامعه متهم می سازد. قالیباف از گاف جهانگیری حد اکثر استفاده را برد. دعوت قالیباف به معرفی لیست اموال خود و فرزندان از سوی کاندیدا ها شرط بندی اصول گرایان و به خصوص لایه های تند روی آن در این زمینه را آشکار ساخت. مواجهه روحانی و جهانگیری در این خصوص ضعیف بود.

روند گفتگو ها و مناظره در مناظره از منظر آزمون صداقت نیز قابل توجه بود. روحانی و جهانگیری سعی کردند که رئیس و قالیباف را در این زمینه زیر سؤال ببرند، اما خطا های روحانی و روحیه پوپولیستی وی کار را خراب کرد. مصطفی میر سلیم به درستی گفت که خود کفایی در گازوئیل و یا بهره برداری از پارس جنوبی پروژه هایی هستند که در زمان احمدی نژاد شروع و در دوره روحانی تکمیل شده است. برخورد صادقانه و ارزیابی واقع بینانه بهتر از اغراق و بزرگ نمایی کارساز می افتد و می تواند نقطه ضعف کاندیدا های اصلی اصول گرا را روشن سازد.

البته تند شدن فضا بعد از مناظره دوم و حملات صریح سیاسی روحانی و متقابلاً تشدید رویارویی از سوی اصول گرایان نوید می دهد که مناظره سوم از حالت آرام قبلی فاصله گرفته و آتشین شود. روحانی و جهانگیری هنوز فرصت دارند تا از مناظره سوم استفاده حداکثری برای بالا بردن سبد رای داشته باشند. البته طرف مقابل نیز امکان خنثی سازی را دارد. پیروزی روحانی نیازمند تغییر راهبرد مناظره است. به نظر می رسد مناظره سوم در تصمیم بخش مهمی از آرای شناور و همچنین معترضان به وضع موجود که در رای دادن مردد هستند، نقش بسزایی داشته باشد.

**مناظره دوم فرصت بزرگی بود تا روحانی و جهانگیری نقاط ضعف بزرگ رئیسی و قالیباف در حوزه سیاسی و نقش آنها در دستگاه سرکوب را برجسته سازند.**

**ناکامی بزرگ روحانی و جهانگیری در خصوص سیاست خارجی در ورای مسائل هسته ای بود. آنها در صورت بندی اختلافات بین نگاه مبتنی بر خصومت با دیدگاه مدافع تنش زدایی موفق عمل نکردند. برجام موقعی ثمراتش پایدار شده و تحقق می یابد که پارادایم سیاست خارجی ستیزه جو کنار برود. اما آنها ورودی به این بحث نکردند.**

است. اما آنچه در مناظره روحانی و جهانگیری ناکام بودند روشن کردن مزیت دولت روحانی و توانایی های دیپلماتیک در عملی ساختن برجام با توجه به ملاحظات دو طرف بود، امری که دیپلمات های اصول گرا چنین توانی نداشتند و برجام بدون تغییر فضا در تیم مذاکره کننده ممکن نبود.

در این مناظره اما معلوم شد هراس افکنی مدافعان روحانی از اینکه رقیب اگر پیروز شود، برجام را به هم می زند، خیلی جای مانور دادن ندارد. ضمن اینکه برجام و سیاست خارجی با توجه به معادلات منطقه و دولت جدید امریکا جذابیت سابقش را ندارد.

ناکامی بزرگ روحانی و جهانگیری در خصوص سیاست خارجی در ورای مسائل هسته ای بود. آنها در صورت بندی اختلافات بین نگاه مبتنی بر خصومت با دیدگاه مدافع تنش زدایی موفق عمل نکردند. برجام موقعی ثمراتش پایدار شده و تحقق می یابد که پارادایم سیاست خارجی ستیزه جو کنار برود. اما آنها ورودی به این بحث نکردند. البته روحانی در حوزه جنگ و نگرانی از آن تا حدی توانست جواب قالیباف را بدهد و خطرات دیدگاهی که به مقوله امنیت نرم افزاری و برخورد عقلانی در مواجهه با تهدیدات بها نمی دهد، را برجسته سازد.

**حاشیه ای شدن جهانگیری**

در این مناظره جهانگیری نه تنها فروغی نداشت بلکه کاملاً به حاشیه رفته بود. به نظر می رسد مشاوران روحانی چنین توصیه کرده بودند که روحانی نقش فعال تر و تقابلی را ایفا کند تا تحت الشعاع جهانگیری واقع نشود. این نکته روحانی را در مناظره اول آسیب پذیر ساخته بود اما ترمیم این مساله به نحو درستی انجام نشد تا جهانگیری تمرکز و احاطه اش را از دست داده و در مناظره دوم ضعیف ظاهر شود. اوج ضعف وی انشاخوانی در مناظره بود که آسیب پذیری آن بالاست. میر سلیم متوجه ایراد این نحوه برخورد شد و در مناظره دوم آن را کنار گذاشت. مناظره جایی است که توانایی سخنوری، فن کلام، خطاب مستقیم قرار دادن و برخورد تقابلی سرنوشت رویارویی را مشخص می سازد.

**رخوت روحانی**

روحانی در مناظره دوم به طور نسبی از مناظره اول بهتر بود اما پویایی و نشاط لازم را نداشت. روحانی از در تقابل تمام عیار وارد نشد و صلابت سابق خود در مناظره های سال ۹۲ را بروز نداد. در مواردی که

جهانگیری نقاط ضعف بزرگ رئیسی و قالیباف در حوزه سیاسی و نقش آنها در دستگاه سرکوب را برجسته سازند. افکار عمومی انتظار داشت مشارکت رئیسی در خشونت های دولتی دهه شصت مورد اشاره قرار گرفته و او در حوزه سیاسی به موضع دفاعی کشانده شود و چهره اصلی وی که اینک در پوشش برخورد های متین ظاهری پنهان شده، آشکار گردد. حداقل اگر روحانی و جهانگیری به دلیل ملاحظات سیاسی خود شان که از نظر نگارنده غلط بوده و مغایر با عدالت است، به مسائل دهه شصت ورود نکردند، دستکم جهانگیری می توانست رئیسی را آماج انتقاد صریح و مشخص قرار دهد که به عنوان یکی از مقامات بالای دستگاه قضایی در نقض حقوق سازمان یافته اصلاح طلبان و نیرو های جامعه مدنی و مخالفان سیاسی نقش فعالی داشته است. این موضوع برای کسانی که در معنی داری فاصله بین کاندیدا های موجود در شک و تردید بسر می برند، نقش کلیدی داشت.

در حوزه فرهنگی هم حضور میر سلیم ظرفیت مناسبی برای روشن کردن تمایزات فرهنگی بود، که مورد توجه قرار نگرفت.

در حوزه اقتصادی نیز روحانی و جهانگیری حرف تازه ای نداشتند. رویکرد آنها فاقد جذابیت برای کسانی است که در تنگناهای معیشتی بسر می برند. و یا از بیکاری خود و یا فرزندان شان رنج می برند. رویکرد دولت در سفید سازی عملکرد خود و ارائه تصویری بی نقص از آن بود و به مخاطب پیام می دهد که این روند بدون تغییر ادامه می یابد. در حالی که عملکرد اقتصادی دولت یازدهم اگرچه به مراتب بهتر از دولت های نهم و دهم بوده اما از ضعف های متعددی رنج می برد.

تا زمانی که روحانی و جهانگیری نتوانند ارزیابی واقع بینانه و صادقانه ای از عملکرد دولت یازدهم ارائه بدهند و روشن کنند که چگونه توان اصلی دولت صرف آوار برداری خرابی های گذشته شده، امکان موفقیت دولت در جذب رای های شناور و کسانی که انتظارات اقتصادی دارند، دشوار خواهد بود.

روحانی و جهانگیری به شکلی شفاف کارشکنی هاو محدودیت ها را تشریح نکردند. روشننگری پیرامون دستان خالی و وعده های فریبنده رقیب و اشاره به خرابی های گذشته و حساسیت زایی در جامعه نسبت به خطر تکرار آن برای موفقیت دولت در حوزه

# مفرد مذکر غایب و زبان انتخابات

محمد جواد اکبرین



انتخابات در ایران زبان و ادبیات خاص خود را دارد؛ نه از این جهت که فرهنگ سیاسی در هر سرزمینی با دیگری متفاوت است بلکه ساختار بیمار سیاسی در کشور، زبان انتخاباتش را به وضعیتی رسانده که گنگ، پیچیده و نیازمند تأمل و تفسیر است. بخش مهمی از این ساختار بیمار، برآمده از رهبری با حداکثر اختیارات و حداقل پاسخگویی است؛ حتی تعبیر «حداقل» نیز از سر تسامح است زیرا اگرچه قانون اساسی ایران رهبرش را در برابر مجلس خبرگان رهبری پاسخگو خواسته است اما در عمل، نمایندگان این مجلس مجاز به پرسش نیستند و در صورت اصرار به نوعی مجازات می‌شوند (در ادامه مقاله این مدعا روشن‌تر خواهد شد). در چنین وضعیتی زبان و گفتمان و ادبیات نامزدها در هر دو سو یا هر چند سوی رقابت، زبانی آمیخته به ابهام و اشاره و تلویح است؛ گویی مرجع ضمیر در بسیاری از فعل‌ها یک «مفرد مذکر غایب» است که چون امکان نقد مستقیم یا صریح او وجود ندارد رقیب را نشانه می‌رود چنانکه انگار او در قاب نشاندهاند و بر سر نقابش فریاد می‌کشند.

پس از تبیین این مدعا، می‌توان نتیجه گرفت که مشارکت در انتخابات ایران هدفی فراتر از انتخاب رئیس‌جمهور را دنبال می‌کند؛ هدفی معطوف به کاستن از قدرت و دخالت آن مفرد مذکر غایب، با این روش که انتخاب هر نامزدی که از او دورتر و به مطالبات رأی‌دهندگان نزدیکتر است جامعه‌ی مدنی را قدرتمندتر می‌سازد و کشور را یک دوره به اصلاح و تغییر نزدیکتر می‌کند. مطالعه‌ی نمونه‌های تفصیلی که در پی می‌آید برای اثبات مدعا و به اصطلاح «تقریر محل نزاع» ضروری است:

نخست برای تبیین این نکته که «نمایندگان مجلس خبرگان مجاز به پرسش از رهبری نیستند و در صورت اصرار به نوعی مجازات می‌شوند» به تجربه نماینده شیراز در خبرگان اشاره کنم. هنگامی که آیت‌الله علیمحمد دستغیب پرسش‌هایی را درباره عملکرد رهبری در انتخابات ۸۸ و حبس و حصر معترضان مطرح کرد در اجلاس بعدی خبرگان دعوت نشد و عملاً از این مجلس اخراج شد. یک عضو شورای نگهبان

دنیا نشان دادند، خانه‌نشین می‌کنید؟ با چه قانونی؟»

مخاطب این پرسش‌ها دقیقاً کیست؟ چه کسی دستور حصر اشخاص را داده و سیاستی برگزیده که به انزوای کشور منجر شود؟ کسانی که در رأس دستگاه قضایی به زندان و اعدام‌درمانی می‌اندیشند را چه کسی منصوب کرده و می‌کند؟ آن نهاد نظامی که «پول بیت‌المال بخاطر امنیت به آنها داده شده» زیر نظر چه کسی فرماندهی می‌شود؟ چه کسی در سیاست‌های فرهنگی‌اش بارها به صراحت بر تفکیک جنسیتی تأکید کرده است؟ و سرانجام چه کسی با حکم فراقانونی دستور خانه‌نشین کردن و ممنوع‌التصویری منتقدانش را داده؟ نمونه‌ی دوم را در اردوگاه رقیب ببینیم:

**رئیس/۷ اردیبهشت ۹۶/ یزد:**

«باید ساختارهای ایجاد کننده فساد را شناسایی و برخورد کرد/من رقیب این و آن نیستم، بنده رقیب فقر و بیکاری در کشور هستم/وضعیت و شرایط کشور به لحاظ پولی و نظام بانکی نگران کننده است». تفاوت این نمونه با نمونه‌ی قبلی اینست که یک اصولگرا مانند ابراهیم رئیسی از عمد و قصد، رهبری را نشانه نمی‌رود اما فکت‌های تاریخی مشخص می‌کنند که «ساختارهای ایجادکننده فساد» و رسیدن کشور به «شرایط نگران‌کننده در نظام بانکی» حاصل سیاست‌های کیست؛ نامه‌های پی در پی از سوی

امینی هم هنوز زنده و عضو خبرگان است). وقتی رهبری به خط قرمزی غیرپاسخگو تبدیل می‌شود که نزدیک شدن به حریمش حتی برای خبرگان هم مجازات‌های رسمی و غیر رسمی دارد به طریق اولی نامزدهای انتخابات نیز نمی‌توانند به صراحت درباره مسائلی سخن بگویند که او را مقصر یا مؤثر در آنها می‌دانند. چنانکه در مقدمه آمد نامزدها زبانی مبهم و استعاری دارند و این مختص به یک جناح یا جریان نیست. دو نمونه از سخنرانی‌های حسن روحانی در همدان و ابراهیم رئیسی در یزد را بررسی کنیم:

**روحانی/۱۸ اردیبهشت ۹۶/ همدان:**

«ملت ما اعلام کرد که راه حصر و انزوای ایران را نمی‌پذیرد/مردم آنهاپی که در طول ۳۸ سال فقط اعدام و زندان بلد بودند، را قبول ندارند/از آنها که این روزها از پول بیت‌المال و پولی که بخاطر امنیت به آنها داده شده، به روستاها و شهرها می‌روند تا مردم را ناامید کنند می‌پرسم چه چیزی موجب هراس شما شده است؟/اجازه نمی‌دهم خانه‌ای که باید خانه عدالت باشد به خانه اتهام و دروغ تبدیل شود/اگر شما جوانان در خانه بنشینید، بدانید که در پیاده رو های ما هم دیوار خواهد کشید/چرا عزیزان و چهره‌های عزیز ما و آنهاپی را که به ملت خدمت کردند و گفتگوی میان ملت‌ها را به ارمغان آوردند و چهره واقعی ایران را به



به سطح تورم نقطه‌ای ۲۹.۴ درصد در شهریورماه ۱۳۸۷ است؛ در حالیکه متوسط نرخ تورم در سال ۱۳۸۴ فقط ۱۰.۴ درصد بوده/ طرح تحول اقتصادی به رغم گستردگی حوزه‌های تحت پوشش و پیامدهای بزرگ اقتصادی و اجتماعی آن، ظاهراً قرار است خارج از برنامه پنجم توسعه تصویب شود. به عقیده ما اصلاح قیمت حامل‌های انرژی و توزیع یارانه‌های نقدی در میان ۷۰ درصد خانوارهای کشور، قبل از ایجاد ثبات اقتصادی می‌تواند به تورم افسارگسیخته دامن زند و مشکلات حاد اقتصادی و اجتماعی را در پی داشته باشد/ دولت بدون محاسبه درآمدهای حاصل از اصلاح قیمت‌ها و کسب مجوز قانونی از مجلس، وعده توزیع یارانه نقدی به خانوارها را داده و در صدد برآمدن در نیمه دوم سال جاری وجوهی را به مردم بپردازد. این شیوه برخورد فقط سطح توقعات مردم را بالا می‌برد و بر انتظارات تورمی در جامعه دامن می‌زند».

علاوه بر این نمونه، پنج نامه دیگر از این دست طی آن سالها نوشته شده و به تازگی اسحاق جهانگیری (نامزد انتخابات جاری) در برنامه تبلیغاتی‌اش گفته است که در بحران اقتصادی دوره احمدی‌نژاد به رهبری نامه نوشته و به او گفته بود: نمی‌گویم دولت را عوض کنید ولی حداقل مسئولان اقتصادی کشور باید بروند (۱۷ اردیبهشت ۹۶/ شبکه ۱ تلویزیون ایران).



به اقتصاد کشور تحمیل کرده به طوری که امروزه به دلیل تحریم‌های سازمان ملل، بخش بزرگی از واردات و صادرات کشور از طریق واسطه‌ها انجام می‌شود که علاوه بر تحمیل ریسک بیشتر، موجب افزایش چندین

اقتصاددانان و کارشناسان به رهبر جمهوری اسلامی و رئیس دولت وقت (محمود احمدی‌نژاد) رسیدن به این ساختار و شرایط را پیش‌بینی کرده بودند اما رهبری و دولت‌ش آن را نادیده و ناشنیده گذاشتند.

تنها در یک نمونه، ۶۰ اقتصاددان کشور در نامه‌ای به تاریخ ۱۸ آبان ۸۷ آنچه امروز نامزدهای اصولگرا برای مبارزه با آن آمدند را پیش‌بینی کرده بودند. وضعیتی که دولت روحانی خود را دولت «آواربرداری» از آن توصیف کرده است. یادآوری بخشی مفصل از آن نامه از این جهت مهم است که اصولگرایان مدعی‌اند رفتار معترضان در سال ۸۸ باعث ایجاد بحران در کشور و در نتیجه نابسامانی در اقتصاد شده است در حالی که مثلا این نامه کمتر از یکسال قبل از وقایع سال ۸۸ نوشته شده است: «هم اکنون که در پی بحران جهانی، قیمت نفت خام در سراسر آسیای شرق افتاده و حساب ذخیره ارزی تهی شده، این پرسش اساسی مطرح می‌شود که در آینده نزدیک چگونه با درآمدهای نفتی کمتر و نظام مالیاتی ناکارآمد کنونی، بودجه سال ۱۳۸۷ و سال بعد قابل تامین مالی خواهد بود؟/ بر اساس جدول ۸ برنامه چهارم، باید در سال‌های ۸۴ تا ۸۶، جمعاً ۴۷.۱ میلیارد دلار از درآمدهای نفتی به دولت اختصاص می‌یافت، ولی در عمل ۱۴۲.۶ میلیارد دلار هزینه شد و از چگونگی ۱۹۷.۸ میلیارد دلار فروش نفت اطلاعات روشن و شفاف‌ی گزارش نشده/ سیاست تجاری نادرست و تعامل ناپایدار و تنش‌زای دولت نهم با جهان خارج علاوه بر محرومیت از راه‌آوردهای بالقوه تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی، هزینه‌های سنگینی را

**مشارکت در انتخابات ایران هدفی فراتر از انتخاب رئیس‌جمهور را دنبال می‌کند؛ هدفی معطوف به کاستن از قدرت و دخالت آن مفرد مذکر غایب، با این روش که انتخاب هر نامزدی که از او دورتر و به مطالبات رأی‌دهندگان نزدیکتر است جامعه مدنی را قدرتمندتر می‌سازد و کشور را یک دوره به اصلاح و تغییر نزدیکتر می‌کند.**

اول شهریور ۹۱ وقتی بی‌کفایتی دولت وقت دیگر قابل انکار نبود روزنامه اعتماد از محمد رضا باهنر، نایب رییس مجلس پرسید که چرا مجلس او را عزل نمی‌کند؟ باهنر پاسخ داد: «لان هزینه عزل کردن احمدی‌نژاد بیش از آن است که ما این یک سال دیگر هم دست روی دلمان بگذاریم؛ باید این یک سال را با همین شرایط فعلی تحمل کرد». همان زمان تحلیلگران گفتند رهبری چنان هزینه‌ی عزل احمدی‌نژاد را بالا برده که عملاً این کار را غیرممکن کرده است.

این نمونه‌ها نشان می‌دهد آنچه که امثال رئیسی و دیگر نامزدهای اصولگرا «ساختارهای ایجادکننده فساد» و رسیدن کشور به «شرایط نگران‌کننده در نظام بانکی» می‌خوانند حاصل مسیری است که دقیقاً با رفتار سیاسی رهبری و سیاست‌های خرد و کلان او طی شده است. در عین حال هیچ نامزدی در انتخابات نمی‌تواند به این موارد اشاره کند. در جمع‌بندی آنچه گذشت رقابت واقعی در انتخابات ایران، تنها رقابت میان نامزدها با یکدیگر نیست بلکه تلاش رأی‌دهندگان است برای انتخاب میان «دولت انتخابی مسئول» و «ولایت مطلقه‌ی انتصابی غیرمسئول». انتخاب کسی که از آن «مفرد مذکر غایب» دورتر و به مطالبات جامعه مدنی نزدیکتر باشد هم می‌تواند دیوار بلند مسئولیت‌ناپذیری را به تدریج و با هزینه‌ی کمتر، کوتاه‌تر کند و هم به تدریج، زبان انتخابات و فراتر از آن زبان سیاست را در کشور شفاف‌تر سازد.

میلیارد دلاری قیمت تمام شده صادرات و واردات کشور گردیده است/ در زمینه تجارت خارجی، دولت برای مهار فشارهای تورمی، آزاد سازی واردات را در پیش گرفته و بانک مرکزی عملاً نرخ اسمی ارز را به‌عنوان لنگر اسمی برای مهار تورم به کار برده است. در این وضعیت توان رقابت اقتصاد کاهش و نرخ حقیقی ارز که بیانگر توان رقابتی است از هر دلار ۷۱۱۲ ریال در سال ۱۳۸۱ به هر دلار ۵۲۲۸ ریال در سال ۱۳۸۶ تنزل یافته است. در نتیجه‌ی این رویکرد واردات کشور به شدت افزایش یافته/ عدم شناخت از نظام پولی و بانکی در نزد دولتمردان، نابسامانی‌های فراوانی به بار آورده که حاصل آن تخصیص غیربهبینه منابع بانکی، افزایش ۳۰-۴۰ درصد نقدینگی و در نهایت رسیدن

**انتخابات در ایران زبان و ادبیات خاص خود را دارد. ساختار سیاسی در کشور، زبان انتخاباتش را به وضعیتی رسانده که گنگ، پیچیده و نیازمند تأمل و تفسیر است. بخش مهمی از این ساختار بیمار، برآمده از رهبری با حداکثر اختیارات و حداقل پاسخگویی است؛ حتی تعبیر «حداقل» نیز از سر تسامح است. ادبیات نامزدها در هر دو سو یا هر چند سوی رقابت، زبانی آمیخته به ابهام و اشاره و تلویح است؛ گویی مرجع ضمیر در بسیاری از فعل‌ها یک «مفرد مذکر غایب» است که چون امکان نقد مستقیم یا صریح او وجود ندارد رقیب را نشانه می‌رود چنانکه انگار او در قاب نشانه‌اند و بر سر نقابش فریاد می‌کشند.**



# شرکت در انتخابات؛ نام مستعار استیصال

سعید بشیرتاش



البته، بر اساس قانون جدید، عده‌ی آنان از این دوره کاهش می‌یابد. در این دوره از انتخابات، در حدود ۲۹۰ هزار نفر نامزد شده‌اند که، بر اساس آخرین خبر، نزدیک به پانزده هزار نفر از آنان رد صلاحیت شده‌اند. بیشتر رد صلاحیت‌ها هم مربوط به شهرهای متوسط و بزرگ است؛ یعنی جاهایی که این انتخابات حالت سیاسی‌تری به خود می‌گیرد و برخی از منتقدان حکومت نیز نامزد می‌شوند.

با توجه به اینکه بر اساس قوانین جدید شورای روستا با کمتر از ۱۵۰۰ نفر جمعیت سه عضو اصلی و پنج عضو جانشین دارد و روستاییان در حدود ۲۸ درصد جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند، بیشتر اعضای شوراها در روستاهای کشورند.

چنان که گفتیم، هر چه شهرها کم‌جمعیت‌تر باشد، شوراها آن‌ها کمتر به جریان‌های سیاسی وابسته است و، در روستاها یا شهرهای بسیار کوچک، این انتخابات تقریباً ربطی به جناح‌بندی‌های سیاسی درون حکومتی ندارد. بنابراین می‌توان گفت که وجود نهاد شورا در روستاها و شهرهای کوچک می‌تواند به ارتقای فرهنگ دموکراسی کمک کند و تاحدی، هر چند ناکافی، به توزیع قدرت در این واحدهای کم‌جمعیت یاری رساند.

طبیعی است که اکثر نامزدهای شوراهای روستاها و شهرهای کوچک فارغ‌التحصیل دانشگاه نیستند. بر اساس آمار وزارت کشور، ۵۵ درصد اعضای کنونی شوراهای شهر و روستا حتی مدرک دبستان نیز ندارند و نزدیک به ۷۰ درصد از اعضای کنونی شوراهای شهر و روستا فاقد مدرک دیپلم دبیرستان‌اند. البته از این حیث، وضع در شهرهای متوسط و بزرگ بسیار متفاوت است.

انتخابات در ایران میراث انقلاب مشروطه است و نخستین انتخابات مدرن ایران ۱۱۱ سال پیش برگزار شد. بر اساس قانون اساسی مشروطه، که تجلی اهداف این انقلاب بود، حق حاکمیت ملی از طریق انتخابات (مجلس شورای ملی و انجمن‌های ایالتی و ولایتی) اعمال می‌شد و مجلس شورای ملی ستون فقرات دستگاه حقوقی پادشاهی مشروطه بود. دوره‌ی نخست مجلس شورای ملی در سال ۱۲۸۵ش را مطمئناً می‌توان یکی از بهترین و پویاترین دوره‌های مجلس شورا در ایران دانست.

اکنون، صد و یازده سال پس از رسمیت یافتن انتخابات در ایران و تشکیل مجلس شورای ملی، در جمهوری اسلامی، با شکل خاصی از انتخابات در چارچوب استبدادی دینی روبه‌رویم: مفهوم انتخابات مسخ شده و نهادهای برآمده از آن جایگاهی حاشیه‌ای در دستگاه حقوقی حکومت دارند. اگر ستون فقرات دستگاه حقوقی مشروطه مجلس شورای ملی بود، ستون فقرات دستگاه حقوقی جمهوری اسلامی ولایت فقیه است.

در جمهوری اسلامی، می‌توان سه نوع انتخابات را از هم تفکیک کرد: انتخابات مجلس خبرگان، انتخابات مجلس شورا و ریاست جمهوری، انتخابات شوراهای مجلس خبرگان ضامن حاکمیت انحصاری روحانیان بر کشور است و شرکت در انتخاباتش، خواه‌ناخواه، به نهاد ولایت فقیه مشروعیت می‌بخشد؛ مجلس و ریاست جمهوری کاملاً استحال شده‌اند و انتخابات شان به ابزار مدرن «مشروعیت‌بخش» به استبدادی دینی بدل شده است؛ اما شوراهای شهر و روستا، به‌ویژه در روستاها و شهرهای کوچک، نهادهایی انتخابی‌اند که از گفتمان تنوع‌گرا و جناح‌بندی‌های سیاسی حاکم در جمهوری اسلامی فاصله دارند.

با توجه به اینکه در آستانه‌ی انتخابات هم‌زمان شوراها و ریاست جمهوری هستیم، در ابتدا به انتخابات شوراها می‌پردازیم.

## انتخابات شوراهای شهر و روستا

مجموع اعضای اصلی و جانشین شوراهای شهر و روستا اکنون به حدود دویست هزار نفر می‌رسد و

مسئله‌ی اصلی در انتخابات شوراهای شهر و روستا در روستاها و شهرهای کوچک، علاوه بر چگونگی مدیریت مسائل روستایی و شهری، رقابت‌های خانوادگی و خویشاوندی است. در برخی از شهرهای ایران نیز، که در آن‌ها اقوام مختلف ایرانی زندگی می‌کنند، انتخابات شوراهای تبدیل به رقابت ناسالم قومی می‌شود و روحیه‌ی همکاری ملی و دموکراتیک در این شهرها را تضعیف می‌کند.

با این همه، در اکثر روستاها و شهرهای کشور، این انتخابات در مردم نوعی حس شرکت در اداره‌ی امور و تعیین سرنوشت ایجاد می‌کند و برای تقویت روح شهروندی مفید است. طبیعتاً، در چنین شرایطی، تحریم انتخابات شوراهای روستاها و شهرهای کوچک به هیچ وجه موضوعیت ندارد و میلیون‌ها ایرانی، فارغ از هر گونه گرایش سیاسی، در آن شرکت خواهند کرد. وضع شهرهای بزرگ البته متفاوت است. هرچند

که در شهرهای بزرگ نیز، انتخابات شوراهای شهر تفاوت‌هایی با انتخابات ریاست جمهوری دارد. یکی از این تفاوت‌ها در نهادی است که صلاحیت نامزدها را بررسی می‌کند. در انتخابات شوراهای شهر، شورای نگهبان دخالتی ندارد. در دور اول و دوم شوراها وزارت کشور و پس از آن مجلس شورای اسلامی مرجع تشخیص صلاحیت نامزدهاست. از همین رو، در دوره‌هایی ممکن است شاهد حضور برخی از شخصیت‌های منتقد



**در اکثر روستاها و شهرهای کشور، انتخابات شوراها در مردم نوعی حس شرکت در اداره‌ی امور و تعیین سرنوشت ایجاد می‌کند و برای تقویت روح شهروندی مفید است. تحریم انتخابات شوراها در روستاها و شهرهای کوچک به هیچ وجه موضوعیت ندارد و میلیون‌ها ایرانی، فارغ از هر گونه گرایش سیاسی، در آن شرکت خواهند کرد.**

میان‌رو در میان نامزدهای شوراهای شهر باشیم؛ مثلاً در دومین دوره‌ی انتخابات شوراهای شهر، که در اسفند ۱۳۸۱ برگزار شد، نامزدهایی از جریان معتدل مذهبی، مانند نهضت آزادی و ملی‌مذهبی‌ها، حضور داشتند.

در همه‌ی کشورهای دموکراتیک جهان، انتخابات شوراها در شهرهای بزرگ همیشه مهم است و همه‌ی جریان‌های سیاسی کشور در آن شرکتی فعال دارند؛ اما در ایران نیروهای سیاسی منتقد حق حضور در این انتخابات را ندارند. با این حال، با توجه به منابع مالی عظیم شهرداری تهران و نیاز مبرم مردم شهر بزرگی مانند تهران به شهرداری معقول که در رفع مشکلات بزرگی مانند کمبود فضاهای سبز و فضاهای فرهنگی و آلودگی هوا و فروش تراکم بکوشد، شورای شهری با حضور احتمالی برخی از فعالان سیاسی و مدنی که فرهنگ و سبک زندگی‌شان کاملاً متفاوت با اسلام‌گرایان حاکم است و هیچ وابستگی به جناح‌های حکومتی نداشته باشند، می‌تواند برای زندگی روزمره‌ی مردم مفید واقع شود. بودجه‌ی معاونت اجتماعی-فرهنگی شهرداری تهران هزار و چهارصد میلیارد تومان و بودجه‌ی سازمان فرهنگی-هنری شهرداری تهران به‌تنهایی یکصد و پنجاه میلیارد تومان است و بخش مهمی از این بودجه هزینه‌ی تبلیغات نیروهای سرکوبگر و تندرو و تبلیغات مذهبی-ایدئولوژیک می‌شود، مثلاً هزینه‌ی هنگفت بلبوردهای ضدآمریکایی را این سازمان پرداخته است. از این رو، قرار گرفتن این بودجه در دستان شورای شهری که با اسلام‌گرایی حاکم زاویه داشته باشد می‌تواند به زندگی شهری در تهران نشاط بخشد.

به طور خلاصه، نیروهای اپوزیسیون نمی‌توانند در انتخابات شوراهای شهر و روستا شرکت و نامزد معرفی کنند؛ اما تحریم این انتخابات در روستاها و شهرهای کوچک با واقعیت سازگار نیست و بازتاب درخوری در جامعه نخواهد یافت. به عبارت دیگر، هر قدر که انتخابات شوراهای شهر و روستا کمتر به جناح‌بندی‌های سیاسی در جمهوری اسلامی وابسته باشد، همان قدر تحریم آن موضوعیت خود را از دست می‌دهد.

#### انتخابات ریاست جمهوری

وضع انتخابات ریاست‌جمهوری کاملاً متفاوت است. در این انتخابات، شخص ولی فقیه، خلیفه‌ی شیعی، از طریق شورای نگهبان چند نفر را برای نامزدی تعیین می‌کند؛ هر چند که همین انتخابات نیز گاهی آلوده به تقلب‌های بسیار گسترده است و آخرین تقلب بزرگ انتخاباتی را رئیس‌جمهور کنونی

در زدوبند با رهبری نظام انجام داد و احمد جنتی را وارد مجلس خبرگان کرد. انتخابات ریاست‌جمهوری را حتی نمی‌توان رقابتی درون‌حکومتی نامید؛ چرا که حتی شخصیت‌های برجسته‌ی حکومتی، از جمله رئیس‌جمهوران پیشین نظام، بدون اجازه‌ی ولی فقیه حق نامزد شدن در آن را ندارند.

عده‌ای انتخابات ریاست‌جمهوری را انتخاب میان بد و بدتر می‌نامند و، متأسفانه، این انتخاب میان بد و بدتر پیوسته باعث بدتر شدن وضع سیاسی کشور شده است. ولی فقیه همیشه می‌تواند فرد بدتری را برای انتخابات نامزد کند و همیشه در میان نامزدها فرد بدتری وجود دارد.

اگر در انتخاب میان بد و بدتر در انتخابات ریاست‌جمهوری ۹۲ و مجلس خبرگان ۹۴ نگاه کنیم، دستاورد ویژه‌ی نمی‌بینیم. عده‌ای دستاورد انتخابات ۹۲ را برجام می‌دانند؛ اما واقعیت این است که هر کسی به جای روحانی رئیس‌جمهور می‌شد مسئله‌ی هسته‌ای حل می‌شد. البته اگر مردم به روحانی رأی نمی‌دادند، خامنه‌ای مجبور می‌شد شخصاً مسئولیت عقب‌نشینی در این مسئله را بر عهده بگیرد.

گذشته از این، انتخاب میان بد و بدتر باعث شده است که دیگر در پی بررسی برنامه‌های نامزدها و حتی بررسی کارنامه‌ی رئیس‌جمهور وقت هم نباشیم؛ یعنی دیگر مسئله این نیست که روحانی در دوره‌ی بعد چه خواهد کرد، بلکه مسئله این است که رئیس‌ی و قالیباف رئیس‌جمهور نشوند. در چنین وضعی، دیگر حسن روحانی هم نیازی نمی‌بیند که مطالبات مردم را پیگیری کند. بنابراین چرخه‌ی معیوب انتخاب میان

است؛ همان طور که حسن روحانی چنین بوده است. محبوبیت حسن روحانی در این چهار سال کاهش زیادی داشته است و، حتی اگر بار دیگر به ریاست‌جمهوری برگزیده شود، مردم در سال‌های آینده باز هم از او و اصلاحات نامیدتر خواهند شد. این به اصطلاح «پروژه‌ی دموکراتیزاسیون» را در واقع باید پروژه‌ی «مستأصل‌سازی» یا پروژه‌ی «برآمده از استیصال» نامید؛ چنان که دولت تدبیر و امید بدل به دولت انفعال و ناامیدی شده است.

یکی دیگر از تبعات فاجعه‌بار انتخاب میان بد و بدتر یا به اصطلاح «پروژه‌ی دموکراتیزاسیون» کنار گذاشتن همه‌ی اصول اخلاقی و سیاسی و سقوط اخلاقی جامعه است. پیش از آنکه برای انتخاب نشدن مثلث جیم توصیه شود به افرادی مانند دری نجف‌آبادی و ری‌شهری رأی بدهید، باید همه‌ی اصول اخلاقی و سیاسی را کنار گذاشت. بدون پای‌بندی به این اصول گذر از استبداد ناممکن است و قوت و برتری مخالفان استبداد دینی و غیردینی همانا در پای‌بندی به این اصول است. به همین سبب است که اکنون فردی مانند رئیسی می‌تواند نامزد ریاست‌جمهوری شود، بدون آنکه جریان «اصلاح‌طلب» بتواند اعتراضی جدی بکند.

نظریه‌پردازان انتخاب میان بد و بدتر یا پروژه‌ی اصلاح‌طلبی مدعی بودند که می‌خواهند با اصلاحات حکومت را به مردم نزدیک کنند؛ اما در عمل عکس آن روی داده است: با تقلیل پیوسته‌ی مطالبات مردم آنان را به استبداد دینی نزدیک‌تر کرده‌اند و خود به‌دست حکومت اصلاح شده‌اند.



دموکراسی در ایران از دل یک جنبش اجتماعی بیرون می‌آید. مسئله ما ایرانیان انتخابات ریاست‌جمهوری نیست، بلکه جنبش اجتماعی است. هر که بتواند با حضور در انتخابات، جنبش اجتماعی را در راستای حقوق شهروندی فعال کند، باید از او دفاع کرد؛ و به عکس، به هیچ وجه نباید از کسی حمایت کرد که، در توهم استفاده از ابزار قانونی، جنبش اجتماعی را به هیچ می‌انگارد.

نتیجه آنکه در غیاب جنبشی ملّی ایران چهار سال دیگر، چه با قالیباف و رئیسی و چه با روحانی، تفاوت چندانی با امروز نخواهد داشت: استبداد دینی همچنان حاکم خواهد بود.

بد و بدتر پیوسته منجر به بدتر شدن وضع کشور شده است. برای درک این نکته کافی است که وضع کنونی ایران را با وضع ایران در بیست سال پیش مقایسه کنیم.

گروهی مدعی‌اند که انتخاب میان بد و بدتر بخشی از پروژه‌ی دموکراتیزاسیون در ایران است؛ اما واقعیت این است که این مدعیان هیچ پروژه‌ای برای دموکراتیزاسیون ندارند. آنان عمداً یا سهواً به یک مسئله‌ی مهم اشاره نمی‌کنند: در ساختار کنونی جمهوری اسلامی، رئیس‌جمهور قادر به اصلاحات اساسی در هیچ زمینه‌ای نیست و نمی‌تواند به مطالبات مردم پاسخ دهد و به‌راستی فقط تدارکاتچی

## انتخابات فرصتی برای تقویت همبستگی ملی و گفتمان صلح منطقه‌ای

علی تقی‌پور



در این نوشته تلاش دارم با نگاهی به سیر تحول و تکوین جامعه مدنی ایران در بیست سال گذشته و موقعیت کنونی آن به این موضوع بپردازم که چرا در این سیر تکوین و در جهت تداوم آن، ضروری است سیاست خارجی نظام در عرصه انتخابات پیشرو مورد بازبینی، تحلیل و بررسی فعالین و کنشگران سیاسی قرار بگیرد. جامعه مدنی ایران از خرداد ۷۶ تا به امروز در سیر تکوین تدریجی ای قرار گرفته است که تنها وقتی از انتهای این پروسه به ابتدای آن نگاه می‌کنیم می‌توان نشانه‌های روشنی از سیر بلوغ سیاسی جامعه ای را دید که در مسیر تند و سخت تجربه‌های موفق و شکست خورده خود، راه پیشرفت و تحول را می‌پیماید. سیر تکوینی که در آن ایده‌های روشنفکرانه و آزادی خواهانه و آرمانی به واسطه کنش نیروهای جوان، دانشجو و نخبه بعد از انقلاب در شکلی متفاوت با رویه انقلابی پیشین خود، با واقعیت‌های موجود وارد کنشی متقابل می‌شود و ضمن تغییر واقعیت موجود خود نیز تغییر و تحول می‌یابد.

در این سیر تکوین، ایده‌های تحول خواهانه، دموکراتیک و سکولاریستی پرورنده و بازاندیشی شده در محافل روشنفکری که خود بر آمده از تجربه تاریخی جامعه ایران است ابتدا در قالب جنبش‌های اجتماعی دانشجویی و زنان به شکل آرمانی نهاد یافته و در یک پروسه طولانی مبارزاتی به معیارها و ارزش‌های غالب جریان اصلاح طلبی تبدیل می‌شود و در چهارچوب نهادهای سیاسی همچون احزاب رسمی کشور خود را به شکل عقلانی و ممکن محقق می‌کند.

حضور این ایده‌ها و نهادیافتگی آنها در غالب جنبش‌های اجتماعی به دلیل شکل آرمانی و احساسی که به خود گرفته بود به رویارویی پرهزینه‌ای با حاکمیت منجر شد که هرگونه سازش و تعامل با قدرت موجود را نوعی تقلیل‌گرایی و عبور از آرمان‌های والای خود می‌دید و از آنجا که به لحاظ اندیشه‌ای توجیه‌ای قابل قبول برای تن دادن به این تغییرات آهسته، کوچک و دلسرد کننده از بالا در دست نداشت به ناچار برای تعیین یافتن و محقق شدن خود به رویکرد‌های جامعه محورانه‌ای پناه برد که در آن به اشتباه جامعه را زمین

بازشناسی جدید از توان هردو جریان و پذیرش مشروط یکدیگر منتهی شد. و تجربه سرکوب و مقاومت تحول خواهان و اصلاح طلبان و کاندیداهای معترض به نتایج انتخابات و حضور خیابانی مردم فهم جدیدی از قدرت مردم در بین هر دو جریان موافق و مخالف به وجود آورد. فضای یاس و نامیدی شکل گرفته بعد از انتخابات ۸۸ به همراه فشارهای اقتصادی خارجی فرصتی ایجاد کرد که دو جریان اصلی سیاسی کشور که تا پیش از ۸۸ در فکر حذف یکدیگر بودند بپذیرند برای عبور از تنگنای موجود باید به سازش مشروط با هم تن دهند. سیر طی شده از ۸۸ تا ۹۲ مرحله مهم در تاریخ سیاسی ایران بود که در نهایت با پیروز جریان اعتدالی در انتخابات، جامعه ایران را وارد فصل جدیدی از سیر تحول خود کرد.

از ۹۲ تا ۹۶ را می‌توان دوره اول تجربه سیاست سازش و پذیرش مشروط جریان‌های سیاسی کشور نامید. در طی این چهار سال دو جریان سیاسی کشور در دوره ارزیابی و تست یکدیگر محتاطانه قدم برداشتند. تجربه پراضطرابی که تا پیش از اعلام نتایج تایید صلاحیت شدگان در دو انتخابات ریاست جمهوری و شورا همچنان شکننده به نظر می‌رسید.

پیروزی حسن روحانی در انتخابات ۹۶ را می‌توان ورود به دوره دوم سیاست سازش و پذیرش مشروط نامید. دوره ای که می‌تواند زمینه ساز همبستگی و

موجود آغاز مواجهه نسل جوان و تحول خواه و نخبه کشور با ایده‌های کنش جامعه محورانه خود بود. فضای امنیتی و سرکوب بعد از مستقر شدن دولت جدید ناتوانی فعالین را در تحقق شعارهای خود به اثبات رساند و خوش بینی به فشارهای خارجی نیز زیر فشار تحریم‌ها رفته رفته رنگ باخت. روح تحول خواهی جامعه ایران خود را مواجه با اندیشه‌های شکست خورده ای می‌دید که بیش از هر زمانی لزوم بازاندیشی و تغییر در آن را احساس می‌کرد.

رویکرد مطالبه محورانه برای نزدیک شدن به قدرت در انتخابات ۸۸، ثمره چهار سال بازاندیشی تحول خواهان بود که از پی تجربه‌های سخت سرکوب و شکست بدست آمده بود. ایده ورود مطالبه محورانه به عرصه انتخابات ابزار مناسبی بود که دو جریان اصلاح طلبی در قدرت و تحول خواهان خارج قدرت را به بازشناسی و همکاری و عمل مشترک نزدیک می‌کرد. در این الگو و شیوه کنش اصلاح طلبان خواست، مطالبه و قدرت تحول خواهان را به رسمیت شناختند و تحول خواهان نیز بر ضرورت حضور اصلاح طلبان در قدرت مهر تایید گذاشتند.

حوادث بعد از انتخابات ۸۸ عرصه تقابل مشترک اصلاح طلبان و تحول خواهان با هسته امنیتی و سخت نظام بود. تقابل و مقاومتی که در نهایت به یک



آشتی ملی و تحقق وعده رفع حصر باشد. اما شکست روحانی می تواند خطر بزرگی برای تداوم راه موجود و زمینه ساز عقبگردی شدید باشد. بعد از ۱۲ سال این بار جریان اصلاح طلبی کشور وارد انتخاباتی می شود که در آن ضمن دفاع از روند موجود باید معترض به موانع موجود نیز باشد. و جریان اصولگرایی فرصتی یافته که این بار در قامت منتقد وضع موجود وارد عرصه انتخابات شود. فرصتی که در آن میتوان با جذب رای ناراضیان اقتصادی و نا امید شدگان از عدالت اقتصادی توان خود را بازیابد و کشور را در مسیر یکدست سازی دوباره قدرت حاکم قرار دهد.

در کنار پیروزی روحانی در این انتخابات، برای تداوم این سیاست سازش و پذیرش مشروط در داخل، یک عامل تعیین کننده خارجی نیز بر معادلات سیاسی کشور سایه انداخته و آن تبعات حضور نظامی ایران در منطقه است. پر واضح است که اگر سیاست کلی نظام برآمده از رای و نظرات هر دو جریان سیاسی کشور نباشد و تنها در نهادهای غیر انتخابی و نظامی در مورد آن تصمیم گیری شود، رفته رفته به دلیل هزینه های گسترده آن زمینه بروز اختلافات داخلی را تشدید می کند و منجر به از دست رفتن دستاورد های فعلی نیز می شود. ورود جامعه مدنی به موضوع سیاست خارجی کشور به هیچ وجه به معنی تقابل سخت با سیاست خارجی نهادهای نظامی و بیت قدرت نیست بلکه تلاشی است برای برقراری توازن قوای نهادهای تصمیم گیرنده در آن و همچنین عقلانی شدن و اصلاح برخی از راهبردهای پر هزینه آن. به عبارت دیگر این امر تقویت جایگاه دستگاه دیپلماسی دولت منتخب مردم در مقابل نهاد های نظامی مورد تایید بیت قدرت و رسیدن به یک توافق

جریان تحولات منطقه قرار گیرند و ضمن کسب آگاهی، فرصت اعلام رای و نظر نیز پیدا کنند تا در تبعات ناخواسته آن خود را شریک بدانند.

به عبارت دیگر گروه های مختلف سیاسی در یک گفتگوی ملی در چهارچوب قوانین و راهکارهای موجود تعاریف خود از منافع ملی را در مقابل نقد مخالف قرار دهند و ضمن اصلاح و تغییر آن به یک مکانیزم دموکراتیک و ممکن موجود همچون مجلس و دولت و شورای عالی امنیت ملی مشروعیت دوباره دهند تا در اتفاقات پیشرو بتوانند به رای نهایی آنها بعنوان نظر اراده کلی جامعه تمکین کنند.

البته گرچه جامعه مدنی ایران با توجه به شرایط منطقه ای قدرت چندانی برای موثر واقع شدن در روند سیاسی موجود ندارد ولی دوری از پرداختن به این مسیله در چهارچوب فضای انتخاباتی و عدم تقویت جایگاه دستگاه دیپلماسی می تواند با تحمیل یک هزینه ناخواسته کشور را دوباره در معرض تنش های داخلی قرار دهد.

دولت اعتدال به لطف آشنایی شخص روحانی به مقوله امنیت ملی و حضور وزیر خارجه کاردانی همچون ظریف به مراتب از دانش بالاتری نسبت به رقبای خود در تبیین و تشریح راه کارهای قابل قبول و قابل فهم برای عبور از این بحران برخوردار است. و می تواند تمایز خود را روشن تر کند و نه از جایگاه مدافع وضع موجود بلکه معترض به روند موجود از جامعه برای اعلام نظر برای تغییر برخی سیاست های کلان استمداد جوید.

مردم زمانی که خود را در قامت صاحبان حق رای برای تعیین سیاست های کلان کشور ببینند حضور موثر و حماسی خواهند داشت نه زمانی که کاندیداها آنها را به عنوان فریب خوردگان و مستحقین محتاج به نان شب تصویر کنند که آمده اند حق آنها را بستانند. امید است دولت روحانی با هوشیاری بتواند از فرصت انتخابات برای پیشبرد طرح های خود بهره مند شود و با دخیل کردن رای مردم در سیاست های کلان نظام بر همبستگی ملی جامعه بیفزاید و آن را در مقابل خطرات ناشی از وضع نا امن منطقه بیمه کند.

اگر خود را در تصمیمات کلان نظام شریک ندانند نمی توانند در مقابل تبعات آن به رویکرد همبستگی ملی در مقابل دشمن خارجی به معنی کامل آن دست یابند. و برای نظام هم معقولانه این است که برای کاهش ضربه پذیری امنیتی به این راهکار تن دهد.

جامعه مدنی می بایست برای تداوم سیر تحول و تکامل خود این بار وجهه ای خارجی به مطالبات خود بدهد و با طرح گفتمان صلح، این حلقه مفقوده جامعه مدنی کشورهای منطقه، بر رویکرد تعامل به جای تخاصم تأکید کند و پیغام صلح طلبی خود را به تمام کشورهای منطقه برساند و لزوم تفاهم و تعامل و بازسازی رابطه با قدرت های منطقه ای همچون ترکیه و عربستان و کشورهای دیگر را به عنوان یک مطالبه از دولت آینده طلب کند و از کاندیداهای ریاست جمهوری بخواهد

**ورود جامعه مدنی به موضوع سیاست خارجی به هیچ وجه به معنی تقابل سخت با سیاست خارجی نهادهای نظامی و بیت قدرت نیست بلکه تلاشی است برای برقراری توازن قوای نهادهای تصمیم گیرنده در آن و همچنین عقلانی شدن و اصلاح برخی از راهبردهای پر هزینه. اگر سیاست کلی نظام برآمده از رای و نظرات هر دو جریان سیاسی کشور نباشد و تنها در نهادهای غیرانتخابی و نظامی در مورد آن تصمیم گیری شود، رفته رفته به دلیل هزینه های گسترده آن زمینه بروز اختلافات داخلی را تشدید می کند و منجر به از دست رفتن دستاورد های فعلی نیز می شود. جریانات سیاسی اگر خود را در تصمیمات کلان نظام شریک ندانند نمی توانند در مقابل تبعات آن به رویکرد همبستگی ملی در مقابل دشمن خارجی به معنی کامل آن دست یابند. برای نظام هم معقولانه این است که برای کاهش ضربه پذیری امنیتی به این راهکار تن دهد.**

برای عبور از بحران منطقه ای و کاهش هزینه های کشور و حفظ امنیت ملی برنامه و رویکردهای خود را مشخص کنند و به مردم ارائه دهند تا مردم نیز در

سیاسی و پایبندی به آن است که در صورت مواجهه با هزینه های ناخواسته منجر به تشدید اختلافات داخلی و از بین رفتن همبستگی ملی نشود. جریانات سیاسی

# انتخابات و تحول مدنی در ایران

علی اصغر رمضانپور



در این یادداشت سخن بر سر آن است که زمینه های مدنی برای رسیدن به سطح بالاتری از دموکراسی در ایران در دهه های اخیر رو به رشد بوده است. منظور از زمینه های اجتماعی، شکل گیری رفتارهایی است که همگرایی میان اقشار مختلف جامعه برای توافق بر سر حل مسأله امیز مسأله سیاست را افزایش داده است. در این تحول اجتماعی امر سیاست از مسأله ای مربوط به طبقات بالا و نخبگان به مسأله مدنی تبدیل شده است. اما پیش از شرح این ادعا به ناگزیر باید به سیر تحول جهانی در فهم دموکراسی پرداخت.

دموکراسی و موج های پیشرفت و بازگشت مطالعات تازه درباره موج های جهانی افزایش و کاهش دموکراسی نشان دهنده افول نسبی تعداد نظام های دموکراتیک در جهان است. استفن هاگارد در کتاب دیکتاتورها و دموکراسی ها\* نشان داده است که این ارزیابی خوشبینانه چندان معتبر نیست که موج جهانی شدن به پیشرفت دموکراسی در کشورهای درحال توسعه و توسعه یافته منجر می شود. این مطالعه خنشان می دهد که خوشبینی های قبلی بنیادی ایدئولوژیک داشته است. هانتینگتون در مقاله ای در ۱۹۹۱ استدلال کرد که تعداد دموکراسی ها در فاصله سال های ۱۹۷۴ تا ۱۹۹۰ دو برابر شده است؛ و رشد اقتصاد جهانی در سال های پس از ۱۹۶۰ و افزایش کیفیت زندگی در جهان را از عوامل عمده این تحول دانست. او معتقد بود که تغییر در سیاست جهانی به تغییر در فضای سیاست داخلی و رشد دموکراسی در برخی کشورها منجر شده است. تصویری که هانتینگتون به دست می داد مبتنی بر مدل جهانی راه رشدی بود که سرمایه داری جهانی به دنیا پیشنهاد می کرد. استدلال بنیادی نظریه پردازانی مانند هانتینگتون آن بود که چون دموکراسی همزاد تاریخی شکل گیری سرمایه داری در کشورهایی مانند انگلستان و فرانسه و بعداً امریکاست، توسعه جهانی سرمایه داری نیز به رشد دموکراسی منجر می شود.

این دیدگاه رشد ارزش های لیبرال را نتیجه رشد سرمایه داری از یک سو و بنیاد دموکراسی از

سوی دیگر می دید. در نتیجه در این مدل جهانی لیبرال دموکراسی، وقتی لیبرالیسم بنیادی جهانی می یابد دموکراسی نیز بنیادی جهانی خواهد یافت. این مدل می توانست بنیادی ایدئولوژیک برای غرب فراهم آورد که مهم ترین مسأله خود را در دهه ۶۰ و هفتاد مبارزه جهانی با کمونیسم می دانست. به این ترتیب تلاش برای دست یابی به دموکراسی بر اساس توسعه جهانی

سرمایه داری به افسانه اصلی دموکراسی خواهان در دوران جنگ سرد تبدیل شد. افسانه ای که در تحولات پس از فروپاشی شوروی و انقلاب مخملی در اروپای شرقی نشانه هایی از واقعیت پیدا کرد. اما افول دموکراسی ها در سطح جهانی در اواخر دهه نود و اوایل قرن بیستم به این دوران خوشبینی پایان داد. مطالعه هاگارد نشان می دهد که به جای یک مدل جهانی ما با امواجی از حرکت به سوی دموکراسی و امواج بازگشتی به معنای دور شدن از دموکراسی در درون کشورهای درحال توسعه و کشورهای توسعه یافته روبرو هستیم. این مطالعه نشان می دهد که پیش فرض رابطه مثبت رشد اقتصادی با افزایش دموکراسی چندان معتبر نیست. بسیاری از کشورها در دو یا سه دهه از رشد اقتصادی بالا برخوردار بوده اند بی آن که به پیشرفتی در رسیدن به دموکراسی دست یابند. در پایان دهه اول قرن بیست و یکم، واقع بینی جای خود را به خوشبینی های ایدئولوژیک داد. دیگر مدل هایی مانند معیارهای دموکراسی ای که خانه آزادی(راه اندازی شده در امریکا در ۱۹۴۱) برای سنجش دموکراسی ها به دست می داد از کارآیی لازم برای نشان دادن وضعیت کشورها از منظر دست یابی به دموکراسی برخوردار نبود. گزارش منتشر شده توسط این سازمان در سال ۲۰۱۶

نشان دهنده افول جهانی تعداد دموکراسی ها از سال ۲۰۰۹ است.\*\*\* اما در همین گزارش مثلاً دو کشور ایران و عربستان در شمار کشورهای فاقد نظام انتخابی معرفی می شود و هندوستان و آرژانتین دو کشور دارای نظام های انتخابی معرفی می شوند. این در حالی است که در هر دو سوی ماجرای بین دو کشوری که در یک مقوله قرار داده می شوند تفاوت های بنیادی وجود دارد. بنا بر گزارش سال ۲۰۱۶ خانه آزادی ۶۰ درصد مردم جهان در کشورهایی زندگی می کنند که یا آزاد نیستند یا در بخش هایی آزادی ندارند. بنا بر همین گزارش در ده سال گذشته ۱۰۵ کشور با کاهش در استانداردهای دموکراتیک روبرو بوده اند و ۶۴ کشور پیشرفت هایی داشته اند. خانه آزادی می تواند معیارهایی به دست دهد که بر شاخص هایی مانند شفافیت، آزادی بیان و شیوه عادلانه برگزاری رای گیری استوار است اما این معیارها اطلاعات اندکی درباره سازوکار مبارزه اجتماعی ای به دست می دهد که درون کشورهای مختلف در جریان است. پیامد غلبه این شیوه روایت دموکراسی در جریان های اصلی رسانه ای در جهان آن است که نوعی درک آرمانی و ساده گرایانه از دموکراسی را جایگزین پیچیدگی های مبارزه اجتماعی ای می کند که در هر کشور برای رسیدن به دموکراسی ادامه دارد. این ره یافت، دموکراسی را شیوه ای

آرمانی و یگانه ای برای حکومت کردن تصویر می کند. در حالی که در واقع، دموکراسی توصیفی کلی برای مجموعه ای از شرایط اجتماعی و سیاسی است که در هر کشور با کشور دیگر متفاوت است. دموکراسی در عمل شیوه ای از رسیدن به توافق عمومی با استفاده از شیوه های گوناگون رای گیری برای حکم رانی مسالمت آمیز در یک کشور است. این شرایط نه بهترین شرایط است و نه همیشه پایدار. از

دموکراسی در ایران بود. در نتیجه این کودتا عملاً تا زمان سقوط محمدرضا شاه در سال ۱۳۵۷ امکانی برای بازگشت دموکراسی در ایران فراهم نشد. در این فرایند بود که قهر با صندوق های انتخابات و بی اعتمادی به ناظران انتخاباتی به رویه غالب در ده های ۴۰ و ۵۰ در ایران تبدیل شد. تحولی که از نظر اجتماعی و فرهنگی موج بازگشت از دموکراسی تلقی می شود. ۴ انتخابات اول پس از انقلاب ۱۳۵۷ یعنی فراندوم

ای نظیر آنچه در دهه ۴۰ تا ۵۰ صورت گرفت تکرار شود. این تداوم به آن معناست که رفتار انتخاباتی به رفتاری عادی تبدیل شده است. رفتاری که ادامه آن با تکیه بر زمینه های مدنی و شکل گرفتن اشکالی از رفتار جمعی مدنی امکان پذیر شده که می تواند گروه های مختلف مردم را برای حضور در انتخابات سازمان دهد. آن هم در شرایطی که سرکوب سیاسی معمولاً در جهتی عمل کرده است که از مشارکت گروه هایی از مردم که خواهان تغییرات بوده اند جلوگیری کند. بنا بر این مرور تاریخی، در سیر دموکراسی در ایران شاهد دو جریان متضاد هستیم؛ اعمال نظارت غیر عادلانه و غیر شفاف و سرکوب آزادی های انتخاباتی همواره ادامه داشته است. اما در مقابل آن مبارزه با نظارت غیر قانونی نیز به راه های مختلف ادامه داشته است. نتیجه ستیز مداوم این دو جریان با یکدیگر، اهمیت یافتن بیش از پیش حقوق شهروندی در میان مردم و توجه به معیارهای انتخاباتی بوده است. شورش انتخاباتی سال ۱۳۸۸ در قالب جنبش سبز نمونه بارزی از افزایش اهمیت اجتماعی عدالت در انتخابات است که یکی از پایه های اصلی دموکراسی است. برگزاری ۴ دوره انتخابات شوراها نیز به افزایش عمق اجتماعی نهاد انتخابات کمک کرده و توانسته نیروهای اجتماعی ای را به میدان آورد که معولا در رقابت سیاسی در صحنه مجلس و انتخابات مجلس از صحنه رقابت حذف می شوند. در ارزیابی نهایی می توان گفت تداوم نهاد رای گیری در شرایط جمعیتی و اجتماعی تازه، و مبارزه پیوسته نیروهای تحول طلب و اصلاح طلب و میانه رو برای دفاع از آزادی و عدالت و شفافیت انتخاباتی - در حد ممکن - در چارچوب نظام جمهوری اسلامی به تعمیق مدنی رفتار دموکراتیک و ارزش هایی منجر شده است که پایه اجتماعی پیشرفت به سوی دموکراسی به حساب می آید.

**تداوم نهاد رای گیری در شرایط جمعیتی و اجتماعی تازه، و مبارزه پیوسته نیروهای تحول طلب و اصلاح طلب و میانه رو برای دفاع از آزادی و عدالت و شفافیت انتخاباتی - در حد ممکن - در چارچوب نظام جمهوری اسلامی به تعمیق مدنی رفتار دموکراتیک و ارزش هایی منجر شده است که پایه اجتماعی پیشرفت به سوی دموکراسی به حساب می آید.**

این دید دموکراسی واژه ای برای توصیف نوعی فن آوری اجتماعی است. فن آوری ای که مثل هر فن آوری دیگر هنگامی می تواند به کار برده شود که شرایط اجتماعی برای کاربرد آن فراهم باشد. یا به تعبیری یادگرفته شود و بر سر اجرای آن توافق عمومی وجود داشته باشد. دموکراسی مثل هر فن آوری اجتماعی دیگر (مانند سیستم حساسی عمومی) قابل اجرا از بالا نیست. فن آوری اجتماعی بخشی از رفتار اجتماعی است. رفتاری که برای گسترش یافتن نیاز به درونی شدن دارد. و درونی شدن هر فناوری اجتماعی نیازمند یافتن اشکالی از تداوم روزمره در زندگی مدنی است. زندگی مدنی بنیاد تعریف رفتار سیاسی اجتماعی است. تحول اجتماعی در درک دموکراسی در ایران دموکراسی در ایران در پی خیزش اجتماعی و فرهنگی ای پایه گرفت که جنبش مشروطیت را به راه انداخت. میل به آموزش و درک تازه از هویت تاریخی و ملی زمینه ساز درک ضرورت عدالتخانه بود. نخستین درک از دموکراسی در ایران بر مبنای عدالت خواهی و احساس نیاز به قانون مورد توافق همه صورت گرفت. اما اگر به آمارهای جمعیتی نگاه کنیم این درک عمدتاً در طبقات بالاتر شکل گرفت. اشراف قاجار، تجار و زمینداران بزرگ و خوانین و برخی از علما نخستین گروه هایی بودند که به این تحول اجتماعی و فرهنگی تجلی سیاسی بخشیدند. نخستین روشنفکرانی که اندیشه دموکراسی را در ایران پایه گذاری کردند عمدتاً در درون این گروه های ذینفوذ برخاستند. به همین دلیل در نخستین انتخابات های برگزار شده بخش بسیار محدودی از جمعیت ایران با مفهوم حق رای آشنا بودند. رویه رای دادن بر اساس خواست روسای قبایل و طوایف و خوانین و تجار و علمای بزرگ رویه اصلی انتخابات بود. این رویه حتی تا زمان دولت دکتر مصدق نیز ادامه یافت. همین شرایط بود که بحث بر سر پذیرش شرط سواد برای رای دادن را به یکی از موضوعات مورد بحث در جریان تصویب قوانین ناظر بر انتخابات در دهه ۲۰ خورشیدی در میان طرفداران مصدق از یک سو و حزب توده از سوی دیگر تبدیل کرده بود. بالا گرفتن این بحث نتیجه افزایش نسبی باسوادان و پیشرفت رسانه های نوشتاری در ایران در سه دهه پیش از آن بود. اما دموکراسی ایرانی در سال های ۱۳۳۰ خورشیدی و درست در زمانی که از امکان تبدیل شدن به امری اجتماعی برخوردار می شد به ضرب کودتا متوقف شد. کودتا علیه مصدق ضربه ای مهلک بر پیکر

جمهوری اسلامی، انتخابات خبرگان اول و انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات نخستین دوره مجلس شورای اسلامی با وجود انتقادهای گسترده ای که به نحوه نظارت غیرشفاف بر انتخابات و برخی از رد صلاحیت ها وجود داشت، با مشارکت گسترده مردم برگزار شد. به گونه ای که پس از ۴۰ سال دوری مردم از صندوق های رای گیری برای اولین بار مردمی که میزان باسوادان آن بیش از بیسوادان آن بود پای صندوق رای رفتند. برای نخستین بار نه فقط شهرهای بزرگ که حتی روستا ها به محل منازعه سیاسی میان دیدگاه ها و احزاب مختلف تبدیل شد. تداوم پیوسته نظام رای گیری در ۳۰ سال پس از این انتخابات ها توانست رفتار انتخاباتی را به رفتاری اجتماعی تبدیل کند که حداقل دو نسل به طور پیوسته آن را یادگرفته اند. به گونه ای که حتی بدبین ترین کارشناسان دموکراسی می پذیرند که در تمامی انتخابات های برگزار شده در ایران حداقل بیش از نیمی از واجدان شرایط رای دادن در انتخابات شرکت کرده اند. انتقاد از جنبه های ناعادلانه و غیر آزاد در انتخابات و نظارت غیردموکراتیک شورای نگهبان و رهبر جمهوری اسلامی و مداخله نهادهای دارای قدرت نظامی و امنیتی همواره در طول ۳۰ سال اخیر وجود داشته است اما این انتقادهای هیچگاه سبب نشده است قهر انتخاباتی

Dictators and Democrats: Masses, Elites and Regime\*  
Princeton University ۲۰۱۶, Change, Stephen Haggard  
\* گزارش خانه آزادی درباره دموکراسی  
در سال ۲۰۱۶ را می توانید اینجا ببینید:  
<https://freedomhouse.org/report/freedom-world/>  
freedom-world - ۲۰۱۶



# واقع گرائی یا انحطاط سیاسی و اخلاقی؟

حسن شریعتمداری



پسندانه، که متأسفانه در بین بسیاری از نخبگان و اصلاح‌طلبان جامعه معمول شده است، چیزی جز انحطاط سیاسی و اخلاقی است؟ آیا اصولاً واقعیت یگانه‌ای وجود دارد که عده‌ای خود را ملتزم به آن بدانند و عده دیگری آن را انکار کنند؟ جواب این سؤالات سخت نیست.

فرصت انتخابات را گروهی برای بقای در قدرت و عده‌ای برای سود جستن از زیست

در حاشیه نظام و در نتیجه استمرار بخشیدن به آن و گروهی نیز برای گذار از یک نظام اقتدارگرا به دموکراسی، محمل بسیار مناسبی می‌دانند و بنابراین برای هر کدام از اینان اولویت واقعیت‌ها بسیار متفاوت است.

طبیعی است که استراتژی هر گروه نیز، متناسب با خواسته‌ها و اهداف شان با هم فرق داشته باشد. تاکنون برنده واقعی بازی انتخابات، آن‌ها بوده‌اند که انتخابات را برای باقی ماندن در قدرت به استخدام خود درآورده‌اند، ولی ضمناً نتیجه این نوع بهره‌کشی یک سویه از نظام انتخاباتی، در جهت معکوس اهدافی که برای آن طراحی شده و به وجود آمده است، نظام انتخاباتی را دچار بحرانی ساختاری نموده است.

اکنون نظام انتخاباتی جمهوری اسلامی هم خود در بحران است و هم بحران‌زاست.

خود در بحران است؛ برای این که کارکرد حداقلی خود را که در نظام‌های اقتدارگرای انتخاباتی، تأمین گردش بدون اصطکاک و ادواری قدرت در بین نخبگان حکومتی باشد، نیز از دست داده است.

از لحاظ تاریخی، ابتدا نظارت شورای نگهبان بوجود آمد، تا غیرخودی‌ها را از ورود به صحنه رقابت حذف کند. نظارت استقلالی، چون نتوانست منظور حکومتگران را برآورده کند، تفسیر نظارت استصوابی

استدلال‌های ملال‌آور، متضاد، تکراری، منفعلانه و حتی جانب‌دارانه را سال‌هاست که می‌شنویم: از این قبیل

باید واقع‌بین بود. سطح توقعاتمان را باید پائین بیاوریم. ما تند رفتیم، کار بیشتری نمی‌شود کرد. اگر به او رأی ندهیم آن یکی می‌آید که بسیار بدتر است. تحریم هرگز کارساز نبوده و کاری از پیش نبرده است. مردم گوش به حرف کسی که بگوید رأی ندهید، نمی‌دهند. تغییرات جزئی هم برای مردم بسیار مهم و در زندگیشان معنادار است. عدم مشارکت را نظام نمی‌گذارد منعکس شود و شرکت نکردن فایده‌ای ندارد. این‌ها امنیت آورده‌اند و ما تنها کشور امن منطقه هستیم. قدر این امنیت را باید بدانیم و ... نتیجه چیست؟

تبدیل انتخابات از عرصه رأی دادن همگانی به مجموعه‌ای از دسیسه‌ها و بند و بست‌ها و سناریوهای امنیتی و مهندسی شده گروه‌های قدرت.

استفاده از مردم به عنوان ماشین رأی‌کشی و مشروعیت بخشی به نظام.

یا انتخاب رئیس جمهوری دارای زاویه با رهبری، که حاکمان واقعی از همان فردای انتخابات، به مدت چهار سال، منابع مملکت را صرف کارشکنی و مبارزه با او میکنند و یا رئیس جمهور همسو با رهبری انتصاب/انتخاب می‌شود، که خود رأساً و با توافق با مافیای قدرت و ثروت بحرانها را ریشه‌ای تر نموده و منابع ملی را با همکاری و همراهی آنان تلف مینماید. فرو رفتن عمیق‌تر کشتی طوفان زده ایران در گرداب بحران‌های عمیق و حل نشدنی داخلی و بین‌المللی و شتاب بخشی به فروپاشی اجتماعی سؤال این است که تا کی باید به این بازی تمکین کنیم؟

آیا همیشه باید اجازه داد که آن‌ها، با سنجیدن عکس‌العمل مردم، چهره بدتری را بیاورند تا با استفاده از وحشت مردم، تنور انتخابات داغ شود و مردم را به شرکت در آن مجبور نمایند؟ آیا جا افتادن چنین واقع‌گرایی مبتذل و عوام

را برای غربال کردن خودی‌ترین خودی‌ها در رقابت با هم به آن افزودند و مصلحت نظام و رهبری را در انتخابات اعمال نمودند. هنوز آن‌ها تعیین می‌کردند که چه کسانی باید انتخاب شوند ولی انتخاب بین انتصاب شدگان را به رأی مردم وا می‌گذاشتند.

از سال ۸۴ به بعد مهندسی انتخابات (بخوانید تقلب به وسیله سپاه و به دست اطاق تجمیع آرا در وزارت کشور) و استفاده از شناسنامه‌های اموات و اختلافات آماری، به مکانیسم کنترل نظارت استصوابی افزوده شد و این کار به نحو بیسابقه‌ای انتخابات را دچار بحران ساختاری نمود.

دلیل این کار این بود که رهبری نظام و گروه‌های اقتدارگرا، پس از سر بر آوردن خاتمی از نظام انتخاباتی، دریافته‌اند که نظارت استصوابی هم به تنهایی کارساز نیست و منظور آنان را بر نمی‌آورد.

به خصوص در این اواخر، با پدیدار شدن رسانه‌های اجتماعی گوناگون، مانند یوتیوب و فیس‌بوک و سپس اینستاگرام و توئیتر و تلگرام، انحصار تبلیغات و اطلاع‌رسانی نیز از دست آنها خارج شد و به این ترتیب آن‌ها بیشتر مصمم شدند که باید تنها به نظارت استصوابی بسنده نکنند.

پس از عملیاتی شدن پروژه مهندسی انتخابات و آراء، تأثیر رأی مردم در نتیجه انتخابات کمتر و انتخابات فرمایشی‌تر شد. درحقیقت گل بود، به سبزه

تشویق می‌شوند که بر تردید خود غلبه کنند و به سوی صندوق‌های رأی روانه شوند. این تشویق، به خصوص از این جهت به راحتی انجام می‌گیرد که، در بخش‌های بزرگی از مردم که نان‌خور این حکومت‌اند، زمینه آماده‌ای از قبل وجود دارد. آنها از تغییرات عمیق‌تری که چه بسا ضروریست می‌ترسند و به ادامه وضع موجود رضایت می‌دهند، بدون این که به پایان کار ببینند.

به این ترتیب انتخابات که در شکل آزاد و عادلانه خود، باید عرصه رویارویی آراء مردم و تمایلات مختلف آن‌ها درکنش‌های سیاسی و آگاهانه باشد به روشی بدل می‌شود که در آن انفعال و ترس و بی‌عملی، قاعده پذیرفته شده بازی می‌گردد. نظام به روانشناسی این بخش از مردم آگاه است و از همراهی بخش خاکستری نیز در به انجام رساندن این نوع پروژه‌ها اطمینان دارد. آنها هر بار مردم را از کاندیدای نامطلوبی چنان می‌ترسانند که در عکس‌العمل به آن، مردم بیشتر در انتخابات شرکت کنند و به این ترتیب آمار مشارکت عمومی بالا برود و تنور انتخابات نیز داغ شود. ولی درنهایت هر که را که بخواهند از درون صندوق‌های رأی بیرون می‌آورند.

گروه بزرگی از نخبگان جامعه ما، چنان رضایت به این دسیسه انفعالی و اضطراری نظام داده اند، که داوطلبانه و مشتاقانه در دایره توطئه‌های امنیتی نظام و همراه آنان، به ساز آنان می‌رقصدند و مردم را نیز با این ساز می‌رقصانند. و بدتر از آن با دیگریانی که به آنان بازی را یادآوری میکنند، درستی می‌کنند. با این ترفند، آنها همچنان در قدرت میمانند و اینان نیز در حاشیه.

این بخش از نیروهای سیاسی، به نظر می‌آید که چندان با آزاد و عادلانه بودن انتخابات همدل نیستند و از آن هراس دارند.

به باور نگارنده، این طیف از نیروهای سیاسی، باید نظام در حال سقوطی را در پیش رو مجسم کنند که هر روز به فروپاشی نزدیک‌تر می‌شود و این نوع بازی‌های سیاسی نه تنها مسئله‌ای را حل نمی‌کند، بلکه مسائل را عمیق‌تر و بحران‌ها را اساسی‌تر می‌نماید. بالاخره لحظه‌ای فرا خواهد رسید که استمرار این نظام، به وسیله ترفندهای انتخاباتی، دیگر امکان‌پذیر نخواهد بود. در چنین حالتی، حفظ امتیازات ناشی از حذف دیگران نیز بی‌معنی می‌شود.

**در بخش‌های بزرگی از مردم که نان‌خور این حکومت‌اند، زمینه آماده‌ای از قبل وجود دارد. آنها از تغییرات عمیق‌تری که چه بسا ضروریست می‌ترسند و به ادامه وضع موجود رضایت می‌دهند، بدون این که به پایان کار ببینند.**

در حقیقت بحران در نظام انتخاباتی خود معلول بحران در حاکمیت نظام سیاسی و نزدیکی آنان به شرایط فروپاشی است.

اصولاً از نظر اخلاقی نیز، بهره جوئی غیر مستقیم از امتیازات حاصل از حذف دیگران، هر چند برای بقاء خویش، نمی‌تواند انگیزه‌الایی باشد و در یک قضاوت

از آزادی بیان و قلم و آزادی‌های حقوق بشری دیگر (هر چند در شکل قبیله‌ای و گروهی و نه به صورت جامع و عام که همان‌قدر آن هم مورد تأیید و تحسین است) با استدلالاتی که در ابتدای مقاله آوردم همیشه و در هر شرایطی، بدون در نظر گرفتن ویژگی‌های هر انتخابات پیش رو، مردم را همواره به رأی دادن تشویق می‌کنند.

**بخش نیمه محذوف نیروهای سیاسی، در سایه استمرار نظام جمهوری اسلامی، امتیازی نسبی و دائمی در مقابل بخش کاملاً حذف شده دارند و به خوبی، با وجود همه سختی‌ها و موارات‌هایی که از این نظام متحمل می‌شوند، به امتیاز خود واقفند و می‌خواهند همچنان از این امتیاز استفاده کنند.**

آیا واقعاً و انصافاً همه استدلال‌ها در همان‌هایی که بمردم عرضه می‌کنند، خلاصه می‌شود. یا فی الواقع، شاه بیت و نقطه برجسته و پایه اساسی این استدلال‌ها را چندان علنی نمی‌گویند. واقعیت رنج آور این است که، این بخش نیمه محذوف نیروهای سیاسی، در سایه استمرار نظام جمهوری اسلامی، امتیازی نسبی و دائمی در مقابل بخش کاملاً حذف شده دارند و به خوبی، با وجود همه سختی‌ها و موارات‌هایی که از این نظام متحمل می‌شوند، به امتیاز خود واقفند و می‌خواهند همچنان از این امتیاز استفاده کنند.

آن‌ها از جامعه هنوز کاملاً به بیرون رانده نشده‌اند و تا حدودی هر چند با اکراه تحمل میشوند و رفتار با آن‌ها در سنجش با دیگران از خشونت یکسانی برخوردار نیست. در نتیجه و در تحلیل نهایی محافظه‌کاری توجیه‌گرانه‌ای بر رفتار و روان‌شناسی آنان حاکم گردیده است. شاید رفتار آنان ناخودآگاه باشد ولی به نظر می‌رسد که در نهان آنان، احتمالاً انگیزه حفظ بقاء خود قویا وجود دارد.

در این راستا آنان همواره می‌کوشند تا به هر قیمتی که شده و حتی در تعارض آشکار با ناهنجاری‌هایی که با گوشت و پوست جامعه لمس می‌شود، استدلالاتی را به مردم عرضه کنند، که برای استمرار نظام، آنان را منفعلانه به پای صندوق‌های رأی بکشانند و تبدیل به ماشین بی‌اراده‌ای‌کشی نمایند.

نظام آگاهانه از وجود این گروه خاکستری بهره می‌برد و از آنان برای متقاعد نمودن بیش از ۷۰ درصد آراء شناور، و برای جذب آنان به شرکت در انتخابات، سود می‌جوید و چون منفعت مشترکی نیز وجود دارد، که همانا استفاده از حذف دیگران است، چندان انرژی و نقشه‌ای برای این کار لازم ندارد.

بخش‌هایی از مردم نیز، هنوز تغییر شرایط را نسبت به دوره خاتمی درنیافته‌اند. چنین شبکه‌های خاکستری که اغلب از حامیان خاتمی بوده و با گذشت بیش از بیست سال در بخش‌هایی نوعی مرجعیت اجتماعی پیدا کرده‌اند و بخش‌هایی از مردم کم و بیش به آنان اعتماد نموده‌اند، به وسیله آنان

نیز آراسته شد. حال پس از این تمهیدات، گروه‌های حکومتگر، هنگامی که صلاح خود را در تقابل با آمریکا در منطقه و راهکارشان را دورزدن تحریم‌ها تشخیص دادند، ندانم کار ماجراجو و ناشناخته‌های مانند احمدی نژاد را آوردند و هنگامی که نظام در معرض سقوط قرار گرفت و احتیاج به معامله با غرب پدیدار شد، روحانی برای آنان با وجود همه اختلاف سلیقه‌ها، چهره مناسبی بود. حالانیز کسی چه می‌داند، هنوز برای گمانه‌زنی زود است ولی شاید برای مقابله با بحران‌های دوران پس از خامنه‌ای و مواجهه با بحران جانشینی، رئیس و یا قالیباف مد نظر رهبری و حکومت گران باشد. شاید هم روحانی بماند تا نقش نیمه تمام خود را بتواند به اتمام برسد.

باین ترتیب نظام انتخاباتی خود در بحران است. برای این که کارکرد حداقلی خود را هم از دست داده و به گهواره‌ای از توطئه‌ها و دسیسه‌های امنیتی و نقشه‌کشی باند‌های قدرت بدل گردیده است.

در مورد چنین انتخابات‌هایی، سخن استالین صادق است که می‌گفت: "مهم نیست که چه کسانی رأی می‌دهند و به چه کسی رأی می‌دهند مهم کسانی هستند که این رأی‌ها را می‌شمارند!"

علاوه بر آن، این نظام انتخاباتی بحران‌زا نیز هست، زیرا نه تنها روز به روز فاصله مردم را از نظام بیشتر کرده و جامعه را با تنش‌های بنیادین روبرو میکند و نه تنها آرامش به جامعه نمی‌آورد، بلکه شکاف‌های موجود را عمیق‌تر نیز می‌نماید. تا جائیکه روابط مسئولین نظام نیز، پس از انتخابات بدتر از قبل می‌شود و حذف سیاسی و حتی فیزیکی برخی از آنان در خلال انتخابات در دستور قرار می‌گیرد.

نتیجه انتخابات در نهایت، یا انتخاب کسی از بین کاندیداهای تأیید صلاحیت شده است که با رهبری و سپاه زاویه دارد، ولی به جهاتی آنها صلاح خود را در انتخاب او دیده‌اند. در این حالت از فردای انتخابات بخش‌های بزرگی از حکومتگران، پس از برآورده شدن منظورشان و یا حتی قبل از آن نیز، با همراهی رهبری بسیج می‌شوند تا کمرش را بشکنند و نگذارند پایگاهی در بین مردم ایجاد کند و به دردهای واقعی آنان برسد.

اصطکاک دائم چهار ساله‌ای که از فردای اعلام نتایج انتخابات شروع می‌شود و یا ادامه می‌یابد، شالوده مملکت را به سوی زوال و فروپاشی می‌برد و باعث اتلاف وقت و منابع انسانی و مالی بسیاری می‌شود.

و یا نتیجه انتخابات برنده شدن شخصی همسو با رهبری و سپاه و حکومت گران پیدا و پنهان می‌شود. در این حالت نیز از فردای انتخابات، رقابت بین باند‌های حامی کاندیدای پیروز بر سر سهم خواهی در تقسیم غنایم و تاراج منابع کشور شروع می‌شود. تجربه احمدی نژاد و روحانی ما را بی‌نیاز از هر توضیح دیگری می‌نماید.

به این ترتیب، استفاده از نظام انتخاباتی برای آنان که می‌خواهند به وسیله استفاده از آن، بدون احتیاج به سرکوبی وسیع، همچنان در قدرت بمانند، شرح داده شد.

اما گروهی نیز، علیرغم وجود اختلافات اساسی که با حاکمان پیدا و پنهان نظام دارند و با اذعان به این که این اختلافات به هیچ وجه نمایشی و صوری نیز نیست و با وجود فداکاری‌ها و زندان رفتن‌ها، در دفاع

اخلاقی و تاریخی، به ندامت منجر خواهد شد. اکنون مقوله اصلاح طلبی، تقریباً به فراموشی سپرده شده و شکست خورده است. اگر ما پروژه اصلاح طلبان را، مقید کردن رهبری در چارچوب اختیارات قانونی، به وسیله فشار از پایین و چانه زنی

درنیل به آزادی‌های اجتماعی و عدالت و کاستن از شکاف طبقاتی و افزودن به رفاه ملی وجود ندارد. کارگزاران سازندگی محور این گرایش می باشند. رفسنجانی مؤسس کارگزاران سازندگی و پدر گرایش موسوم به اعتدالی بود.

**نظام هر بار مردم را از کاندیدای نامطلوبی چنان می ترساند که در عکس‌العمل به آن، مردم بیشتر در انتخابات شرکت کنند و به این ترتیب آمار مشارکت عمومی بالا برود و تنور انتخابات نیز داغ شود. ولی در نهایت هر که را که بخواهند از درون صندوق‌های رأی بیرون می آورند.**

در بالا بدانیم، این پروژه مدت‌هاست که سالبه به انتفاع موضوع است.

اکنون این رهبری است که گام‌های مهمی از وضعیت خود در سال‌های ریاست جمهوری خاتمی به جلو برداشته و مقتدرانه توانسته اصلاح طلبان را منهزم نماید، تا آنها ناچار شوند، خود را در اعتدالیون ادغام کنند. اکنون به طور واقعی، در صحنه سیاسی حاکمیت کشور، یک جناح وسیع اصول‌گرا با دو گرایش افراطی و اعتدالی وجود دارد.

جناح افراطی وانمود می کند که همسوتر با رهبری است و می‌اندیشد که مخالفت با اسرائیل و آمریکا و غرب، بزرگ‌ترین دستاورد آنان است و ادامه این مخالفت، عمر اقتدارگرایی نظام را فزونی خواهد بخشید. آنان به پیوند نزدیک‌تری با مستبدینی نظیر بوتین و رهبر کره شمالی قائلند و عادی شدن روابط با غرب را خطرناک دانسته و با آن سرنوشتی نظیر شوروی سابق را در انتظار می‌بینند. از لحاظ اقتصادی نیز به گسترش تجارت با چین و روسیه و هند مایل بوده و بسته تر شدن جامعه و تقویت نقش سپاه و صدور تشیع سیاسی را در منطقه در دستور کار خود دارند.

اعتدالیون خود را عمل‌گرا می نامند و کلید حل مشکلات را در عادی کردن روابط با آمریکا و اروپا می‌دانند و به شکلی از اقتصادی لیبرال با مدل چینی معتقدند؛ یعنی آزادی در تجارت بین‌المللی و انحصار اقتصادی بین خودی‌ها و در تجارت داخلی. اما در جناح اعتدالیون، هیچ نشان قابل اتکائی در عزم آنان

سرن این گرایش در بسیاری ازجانیاتی که در زمان رفسنجانی وبه ابتکار او و وزیر اطلاعاتش انجام گرفت، سهمین اند. واقعیت این است که گرایش اعتدالی، پس از ازدست دادن سرخود یعنی هاشمی رفسنجانی، مقدار زیادی از همان مختصر نفوذی را که داشت نیز از دست داده است.

اکنون این طیف خاکستری دیگر از چه دفاع می‌کند؟ آیا اسم استمرار طلب یک اتهام به آنان است و یا واقعا نامی با مسمی برای آنان می باشد.

استخری را در نظر بگیرید که در ته آن لوله بزرگی آب استخر را می کشد و عده‌ای کاسه و کوزه در دست، هر چند بعضاً با حسن نیت تمام، در آن آب می ریزند تا مبادا استخر خشک شود و ماهی‌ها بمیرند. شما وقتی کار آن‌ها را می‌بینید، واقعا در مورد آنان چه فکر می‌کنید؟

من سال‌هاست که به آزدسازی انتخابات از دست حاکمان، دل بسته ام و این راه را تنها شانس گذار مسالمت‌آمیز از نظام اقتدارگرایی حاکم بر ایران، به دموکراسی میدانم. باید فرمان این ماشین انتخابات فرمایشی را، با اعمال نظارت بین‌المللی و حذف نظارت استصوابی و اعمال کنترل ملی بر آن، از دست حاکمان غرق در فساد و بحران گرفت و انتخابات را به فرصتی برای عبور از یک نظام اقتدارگرا به سوی دموکراسی تبدیل کرد. در این راستا، عدم مشارکت در این انتخابات می‌تواند رل مهمی ایفا نماید.

دسترسی به مشارکت بالا از اهداف مهم نظام در برگزاری انتخابات است و نقشی حیاتی برای آنان

دارد. آنان که مشروعیت خود را تا حد زیادی از دست داده اند، برای ترمیم پایه‌های اجتماعی و رسیدن به منظور خود، هر بار مجبورند، چهره وحشتناک‌تری را در مقابل مردم قرار دهند، تا آنان از هول عقرب جزار به مار غاشیه پناه ببرند و هدف واقعی از انجام انتخابات را به فراموشی بسپارند.

ولی تنزل سطح انتخابات به جنین قعر دهشتناکی، حد اقل مشروعیت اخلاقی را از آن باز می‌ستاند و نه تنها حاصل آن، به مشروعیت بخشیدن بیشتر به نظام و وسعت یافتن پایه های اجتماعی آن منجر نمیشود، بلکه وسیله و مقدمه حذف بخش‌هایی از حکومتگران از دایره قدرت و احتمالاً باعث بروز تنش‌های اجتماعی شدیدتری میشود و دامنه بحران موجود را فراگیرتر میکند.

از سوی دیگر با ادامه این راه، انتخابات معنای حداقلی خود را نیز از دست میدهد و از یک فرصت بزرگ برای کنش سیاسی بمنظور تقویت حاکمیت ملت بر سرنوشت خویش، به یک صحنه تدافعی و عکس‌العملی صرف، آنهم در سطح انتخاب با مشارکت قاتلین بدنام تبدیل می‌شود. نظام به ناچار و برای جلوگیری از دگرگونی‌های سیاسی انتخابات را تبدیل به یک کنش کاملاً تدافعی نموده و جایگزین انتخابات رقابتی در حدی که وجود داشت کرده است.

او با این کار خود را نیز به پرتگاه خویش نزدیک تر میکند.

ولی در کوتاه مدت و با همراهی طیف خاکستری نیروهای سیاسی، نظام هم به مشارکت بالاتر دست پیدا می‌کند و هم در نهایت شخص مورد نظر خود را از صندوق‌ها در میاورد.

این در حالی است که پایین آمدن آمار مشارکت می‌تواند بازی مبتذل و غیر اخلاقی و همراه با سقوط سیاسی کنونی را به هم بزند. ادامه این راه، بحران را عمیق‌تر و بازی را مبتذل‌تر و چهره‌های کاندیداها را وحشتناک‌تر و شرایط را غیر اخلاقی تر خواهد نمود.

تا کی توجیه‌گران می‌خواهند به توجیه خود ادامه دهند. انتهای این بازی سقوط است. این سقوط حتمی است. آیا بدان نیز اندیشه می‌شود؟

حسن شریعتمداری

هامبورگ - اردیبهشت ۱۳۹۶





# انتخابات؛ نقش جامعه در جدال جناح‌های حاکمیت

رضا شیرازی



در اواخر اردیبهشت ماه امسال انتخابات ریاست جمهوری در ایران برگزار خواهد شد و شاید پیشاپیش بتوان تاکید کرد که؛

**الف -** مسئله انتخابات در ایران در روند سیاست‌های کلان و راهبردی جمهوری اسلامی امر مهمی ست. زیرا مشارکت مردم ظاهراً می‌تواند نماد و نشانی از آزادی و دموکراسی در ایران باشد. دموکراسی نیم‌بندی که هم بی‌ثبات است و هم در ترویج آزادی‌های اولیه اجتماعی و سیاسی بی‌اثر و بی‌خاصیت! اما نظام مستبد و سرکوب‌گر ایران به چنین دموکراسی محتاج است. زیرا در پرتو آن برخی از تناقضات و کشاکش‌ها و مطالبات جامعه را مهار می‌کند.

در اصل؛ انتخابات در ایران بدین معناست که در هر چهار سال جایگاه و توان هر سه جناح اصلی حکومت در سطره قوه مجریه یا مقننه روشن میشود. امری که صرفاً بخشی از سیاست‌های حکومت را می‌تواند تعیین و اجرا کند و در قانون اساسی ایران امر مشارکت مردم در انتخابات همچون اصل ولایت مطلقه فقیه غیرقابل نفی و انکار است.

در چهارچوب اصل فوق، مقبولیت یا عدم مقبولیت هر سه جناح در میان اکثریت شرکت‌کنندگان در انتخابات می‌تواند به عنوان معیار و سنجش تلقی شود. سنجشی که بطور آشکار و پنهان این پیام را در بردارد که مشارکت‌کنندگان در انتخابات با آگاهی به انسداد سیاسی و بالطبع عدم وجود احزاب مستقل سیاسی چگونه و تا چه اندازه می‌توانند در کشاکش سیاسی در سطح جامعه و تشدید اختلافات جناح‌های حاکمیت نقش خود را ایفا کنند.

**ب -** در هر دوره از انتخابات ریاست جمهوری نهادهای انتصابی بویژه شورای نگهبان و نهادهای نظامی و امنیتی که سر و سری با رهبری یعنی ولایت مطلقه فقیه دارند در مهندسی کردن امر انتخابات موثرند.

مدیریت و هدایت امر انتخابات توسط نهادهای انتصابی در ایران یکی از علت‌های دو قطبی شدن انتخابات در ایران است و متعاقباً با دو قطبی شدن انتخابات تمامی اختلافات ریز و درشت از هرم سیاسی حاکمیت به قاعده جامعه سرریز می‌شود. این امر نه تنها باعث می‌شود که ملت ایران بر احوالی به بخشی از سیاست‌های پشت پرده

حاکمیت بهتر پی برده و بدان‌آشنا تر شوند. بلکه حساسیت و توجه بخشی از جامعه را نسبت به اصلی‌ترین اختلافات جناح‌ها بیشتر می‌کند تا حدی که در پرتو همین روند دو قطبی شدن فضاست که جناح‌های نظام دیگر نمی‌توانند شکاف‌ها را بپوشانند.

ضمیر خودآگاه جامعه بطور هوشیارانه و خردمندانه از این شکاف‌ها نهایت بهره‌برداری را می‌کند. طوری که جناح‌های خرد و کلان خود بطور واضح از

هولناک‌ترین کشتار در دهه شصت پرده برداری میکنند یا نسبت به چگونگی از میان برداشتن جنبش دانشجویی و سرکوب آن در هیجده تیر هفتاد و هشت در رسانه عمومی سخن می‌گویند و نظرات نمایندگان اصلی هر جناح به چالش کشیده میشود( در مناظره روحانی با قالیباف در سال نوده دو به روشنی آشکار شد که راه کار شورای امنیت ملی در مقابله با جنبش دانشجویی به رهبری روحانی در سرفصل هیجده تیر و قالیباف بعنوان رئیس پلیس تهران برای سرکوب جنبش دانشجویی چه اختلافاتی وجود داشته است )

شکاف‌های عمیق در هر دوره از انتخابات ریاست جمهوری هم در عرصه سیاست خارجی برای تنش‌زدایی و یا تنش‌زایی و یا در حوزه اقتصادی در مقابله با فساد مالی و رانت‌خواری و یا تقویت اقتصاد تجاری و یا سیاست سرکوب‌های داخلی یا مسئله انرژی هسته‌ای و دورخیز هر جناح قدرت برای تثبیت موقعیت خویش و غیره، بیش از هر زمانی عیان‌تر می‌شود.

آن بخش از مردم بویژه طبقه متوسط جامعه که در انتخابات شرکت فعال دارد با آگاهی تام در به محاق کشاندن سیاست‌های ضدانسانی هسته‌سخت حاکمیت به دنبال تقویت جناح‌های رقیب بر می‌خیزد. جامعه ایران به خوبی تجربه کرد که طبقه متوسط با حضور فعال در به رکود کشاندن سیاست‌های زیان‌بار انرژی هسته

ای، با حضور در پای صندوق‌های رای توانست جناح سخت حاکمیت را به عقب نشینی وادار کند. البته تلاقی سیاست یک جناح از حاکمیت با گرایش غالب در طبقه متوسط شهری در جامعه ایران نیازمند بررسی و پژوهش جدی ست.

شاید بتوان مشارکت تعیین‌کننده طبقه متوسط شهری - یعنی غالب اقشار روشنفکری، روزنامه‌نگاران، گزارش‌گران، وکلا و بخشی از کارمندان جزء و متوسط، فعالین سازمانهای خیریه‌ای و تعداد زیادی از فعالین نهادهای مردم‌نهاد و اجتماعی و ... - در انتخابات را بعنوان فشار به هسته سخت حاکمیت تلقی کرد. همانطور که شاهد بودیم مشارکت همین طبقه متوسط شهری ایران در انتخابات سال نود و دو توازن قدرت را به نفع جناحی دیگر رقم زد.

**ج -** جناح‌های خرد و کلان جمهوری اسلامی از یکسو تقلا می‌کنند که از دو قطبی شدن انتخابات جلوگیری کنند اما وجود مطالبات جامعه از یکسو و جانبداری از منافع سیاسی و اقتصادی اشان از سویی دیگر و اختلافات بنیادین در حل و فصل بحران‌های کمر شکن در جامعه باعث می‌شود که هر یک از جناح‌های حاکمیت در فراز و فرود این فضای دو قطبی نقش داشته باشند و در عین حال با اصرار به راه حل‌های خویش برای مهار بحران‌های فزاینده در جامعه ایران وضعیت دو قطبی در انتخابات را شدت بخشند.

تبدیل شود. امری که نیازمند توازن قوا و به حاشیه راندن نیروهای امنیتی و نظامی و قوه قضائیه و کلاهسته سخت حاکمیت تلقی شده و مهمتر از همه گسترش و سراسری کردن حرکت های اعتراضی معلمان، کارگران، پرستاران، بازنشستگان و دانشجویان بمثابة عمده ترین اهرم های فشار برای تحقق انتخاباتی آزاد تلقی می شود.

ی - انتخابات که خود یکی از راه کارهای دموکراتیک محسوب می شود در ایران امروز بطور ناقص الخلقه و معیوب به خدمت نظام استبدادی درآمده است البته این همه مسئله نیست زیرا همین نظام انتخاباتی معیوب و گزینشی، چالشی عظیم را برای هسته سخت قدرت که بر اساس نهادهای انتصابی، نیروهای امنیتی و نظامی و قوه قضائیه به رهبری ولایت مطلقه فقیه بنا شده است، آفریده است.

به تعبیری روشن تر انتخابات در ایران امروز می تواند مرکز ثقل و کانونی ترین محور امر سیاست گردد. زیرا همین موضوع توانسته است در کشاکشی بنیادین با روش مستبدانه هسته سخت حاکمیت، روندی چالش برانگیز در ایران بیافریند. نیروی های مستقل از حاکمیت می توانند همین رویه انتخابات را بسط و گسترش دهند و پی در پی مسئله نقش بازدارنده شورای نگهبان و تاکید به انتخابات آزاد و رفراندوم یا همه پرسی عمومی را در شبکه های اجتماعی نسبت به مسائل ریز و کلان جامعه در میان بگذارند.

شرکت یا عدم شرکت، مشارکت مشروط و یا بایکوت فعال در انتخابات پیش روهمه و همه با این پرسش تعیین کننده اندیشه ما را درگیر می کند که؛ چالش اصلی در جامعه ما آیا صرفا منوط به مطالبه دموکراسی خواهی طبقه متوسط ایران است؟ یا بخش قابل توجه ای

ادامه در صفحه ۳۳

**وجدان آگاه جامعه ایران به درستی فهمیده است که از فضای انتخاباتی با تکیه به شبکه های اجتماعی و نهادهای مدنی می تواند نهایت بهره برداری را به عمل آورد تا به میان کشیدن مطالبات اصلی جامعه به مثابه پلی شود برای فراتر رفتن از انتخابات مدیریت شده و نیمه آزاد در ایران امروز. شاید این مسئله حیاتی ما را مجاب کند که در فضاهای انتخاباتی نه صدها گام از مردم زحمتکش جلوتر گام برداریم بلکه باید در جهت عمده کردن مطالبات واقعی جامعه از جمله آزادی بیان؛ سازمان یابی مستقل نیروی کار؛ آزادی پوشش؛ آزادی عقیده و همچنین تاکید به امنیت شغلی و امنیت جانی در عین کار و آموزش و بهداشت ارزان و با کیفیت و... گام برداشت.**

شاید بتوانند جو و فضای جامعه را به نفع خویش کنند. حال آنکه همین شیوه خود در تشدید فضا علیه هسته سخت حاکمیت موثر است. در این روند، مهم شرکت یا حتی عدم شرکت یا شرکت مشروط و یا بایکوت فعال انتخابات نیست این موضوع به نظر می رسد که مسئله ثانوی ست. موضوع محوری این است که امر انتخابات معیوب و ناقص الخلقه در همین حکومت سرا پا سرکوب گر می رود که به یک رویه ای ماندگار و تثبیت شده در جامعه ایران تبدیل شود.

دراصل وجود انتخابات نیمه آزاد در ایران، در مقایسه با روند انتخابات آزاد، مسئله ای متناقض و پرتنش و پرسش زا است. با این وجود چون در حوزه امر سیاست

**شرکت یا عدم شرکت، مشارکت مشروط و یا بایکوت فعال در انتخابات پیش روهمه و همه با این پرسش تعیین کننده اندیشه ما را درگیر می کند که چالش اصلی در جامعه ما آیا صرفا منوط به مطالبه دموکراسی خواهی طبقه متوسط ایران است یا بخش قابل توجه ای از تحریم کنندگان انتخابات در جامعه و یا حتی رای های خاکستری دارای مطالبه و خواست دیگری هم هستند؟**

انسداد و سرکوب است جامعه بدنبال فرصت و ایجاد فرصت و فضاست در چنین چهارچوبی نقش طبقه متوسط شهری در امر سیاست با تکیه به صندوق های رای موضوع درخور تاملی ست. زیرا ما با مشارکت فعال این طبقه اجتماعی روبرو هستیم طوری که طبقه متوسط مدرن شهری با تکیه با این شیوه توانسته است ظاهرا طبقه متوسط سنتی ایران را با خود همگام و همراه کند. به نظر می رسد طبقه متوسط مدرن شهری می پندارد که با مشارکت فعالانه در روند انتخابات نیمه آزاد می تواند به بخشی از شعارها و تمایلات خویش از جمله رسیدن به حقوق شهروندی نزدیک شود و شرط تحقق آن را در حال حاضر مشارکت در انتخابات نیمه آزاد میداند، حال آنکه بخشی از طبقه فرودست نه طرح و شعار مطالبات طبقاتی و اقتصادی خویش را در مبارزات انتخاباتی جناح های حکومت می بیند و نه اعتقادی به تغییر و تحولات ناشی از صندوق های رای دارد و ظاهرا کمتر تمایلی به شرکت در صندوق های رای نشان می دهد. زیرا طبق تجربه عینی دریافته است که بارها انتخابات پرشور و یا کم شوری بوقوع پیوسته اما تاثیری در حیات پرمشقت او ایجاد نکرده است. حتی عوام فریبان که تقلا کردند با به میان آوردن اقشار کم درآمد جامعه در انتخابات به رای بیشتری ناآل آیند اینک پی برده اند که تکیه به طبقه متوسط میتواند برای اشان ره گشا باشد.

ط - روند سیاسی جمهوری اسلامی با ساز و کار انتخاباتی در ایران گره خورد است. تاکید به این نکته که ادامه حیات استبداد دینی در ایران به برگزاری بی وقفه انتخابات و وجود جناح بندی در آن مرتبط است، شاید قدری متناقض به نظر رسد اما جامعه ایران طی بیست سال گذشته همین روند متناقض را نشان داده است. شاید نیروهای منتقد وضع موجود و فعالین مستقل اجتماعی و رهبران واقعی جنبش معلمان کارگران زنان و پرستاران و کلا تحول طلبان در جامعه ایران در همین روند انتخاباتی نیمه آزاد بتوانند رفته رفته با طرح مطالبات واقعی و همچنین ترویج رفراندوم و تاکید به رای آحاد ملت نسبت به کلیدی ترین مسائل جامعه از همین انتخابات نیمه آزاد که در ایران به یک رویه تبدیل شده است به خوبی سود جسته و نهادهای انتصابی را بیش از پیش تحت فشار افکار و وجدان عمومی جامعه قرار دهند تا همه پرسی و انتخابات آزاد به یک مطالبه عمومی

تجربه فضای دوقطبی شده انتخاباتی طی دو دهه گذشته نشان میدهد، که هسته سخت حاکمیت مهار افکار عمومی و هدایت و مدیریت فضای ایجاد شده در هنگام انتخابات را تا حدی از دست می دهد و روند فوق در مجموع، دو دستاورد کلان در بردارد یکی اینکه برخی از عمده ترین مطالبات جامعه همچون آزادی های اجتماعی بطور گسترده به میان می آید و مسئله دوم این است که فضایی رسانه ای و عمومی که دیگر حاکمیت در آن نقش اصلی را ندارد در نامشروع تر کردن هر چه بیشتر هسته سخت حاکمیت و نهادهای انتصابی و نظامی و امنیتی و قوه قضائیه، افکار عمومی را تغذیه می کند. نتیجه این دو دستاورد کلان است که واهمه سست شدن

شیرازه حکومت مستبد دینی برای شان هراسناک می شود امری که دیگر رد صلاحیت فله ای شورای نگهبان در هر انتخاباتی پیشاپیش نشان از این هراس می دهد. د - در چنین وضعیتی ست که امر انتخابات را که بعنوان راه کاری جهت مهار و یا پاسخ بحران می پندارند خود باعث تعمیق بحران سیاسی در حاکمیت می گردد. در آن هنگام شاید همه افراد (خود) آگاه جامعه ما برای درک و فهم بهتر روند سیاسی ناشی از انتخابات می اندیشند که؛

چرا هر انتخاباتی در جمهوری اسلامی می تواند پارا دوکسل باشد هم نویدگر خیزش های خیابانی همچون سال هشتاد و هشت و تقویت فضای عمومی و روشن تر شدن مطالبات واقعی جامعه و تسخیر خیابان و گسترش قدرت عمومی، و هم تقسیم و باز تقسیم قدرت برای پاسخ دادن به بخشی از بن بست های کلان جمهوری اسلامی یا مهار بحرانهای موجود یا به تعویق انداختن آنها، یا سربر آوردن عوام فریبانی که جامعه و حاکمیت را با بن بست های کلان تری رودر رو کنند یا مسئله انتخابات بخشی از فعالین مستقل اجتماعی را موقتاً و گذرا با یک جناح و بخشی از نظام سیاسی همگام می کند و یا بدانان می آموزاند که هر چه بیشتر از امر سیاست در هنگامی که استبداد مذهبی و سفله پروری آن عیان شده است فاصله بگیرند یا پراکندگی در یک جناح را تشدید می کند یا هماهنگی و اتحاد را در دیگر جناح تقویت و ... همه موارد فوق به گونه ای در هم تنیده در هر انتخابات ریاست جمهوری را ما شاهد بوده ایم که عمده و مطلق کردن یکی از موارد فوق و ارجحیت دادن به دیگری باعث می شود ما نتوانیم دیالکتیک این روند به غایت پیچیده را بفهمیم

ح - جمهوری اسلامی ممکن نیست بتواند بدون برگزاری انتخابات دوام بیاورد. چون هم وجود جناح های نظام سیاسی ایران و هم انتقال قدرت در درون حاکمیت از یک جناح به جناح دیگر و هم مشارکت طبقه متوسط شهری در انتخابات برای رسیدن به برخی از خواسته های خویش، در مجموعه وضعیتی را در پیش روی جامعه میگذارد که در هر دوره از انتخابات فضاهای نیمه آزاد در حوزه های رسانه ای بوجود آید. همین فضا و وضعیت هم متناقض و پارادوکسال است. نهادهای امنیتی قبل از هر انتخاباتی فشارها و دستگیری ها را افزایش می دهند تا

# تحریف و تطهیر یک جنایتکار

رضا علیجانی



کافی نکرده و یا مشکل را به نحو مقتضی با افکار عمومی در میان نگذاشته است. در حوزه اقتصاد نیز علیرغم برخی سیرهای مثبت اما عزمی جدی و برنامه ای روشن در مبارزه با فساد ندیده ایم و در رابطه با حل معضلات اقشار کم در آمد نیز بنا به عللی که مستقلا قابل بررسی است سستی های موردی و مشکلاتی ساختاری وجود داشته است. با این دلخوری ها اما چرا باز

کیانوش عیاری کارگردان خوزستانی خونگرم و صریح الهجه در باره انتخابات اخیر ریاست جمهوری گفته است: «دلخورم اما باز به روحانی رای میدهم. این دولت نتوانست فیلم «خانه پدری» را از محاق توقیف خارج کند. متاسفم که به هر حال بسیار امیدوار شده بودم که در دولت تدبیر و امید این فیلم امکان اکران خواهد داشت و حالا که این اتفاق نیفتاده از این بابت رنجیده خاطر هستم. اما به رغم این گلایه ها در انتخابات شرکت می کنم و به روحانی رای می دهم. برخی چیزها اجتناب ناپذیر است. با توجه به نقدی هم که به ایشان دارم اگر به او رای ندهم پس چه کسی را برای ریاست جمهوری در دوره دوازدهم انتخاب کنم؟»

در انتخابات شرکت می کنیم و استمرار دولت روحانی را می پذیریم؟ غمگنانه اما بر اساس مسئولیتی ملی (و ترجیح منافع ملی و درازمدت بر منافع شخصی/اجناحی و کوتاه مدت) و به تعبیر عیاری: «برخی چیزها اجتناب ناپذیر است»

من و مای تحول خواه مسالمت جو نیز اینک احساسی همچون کیانوش عیاری داریم. چرا که در مرحله اول نامزدی در انتخابات نداریم و قبل از رای من کو باید ابتدا این مطالبه را مطرح کنیم که پس نامزد من کو؟! (این تعبیر زیبا را از خانم وسمقی وام گرفته ام). حسن روحانی برای امثال من نامزد درجه سوم است. اولویت اول نامزدی ملی و تحول خواه است که فعلا راهی به این عرصه ندارد. در درجه دوم هم اصلاح طلبانی همچون موسوی و کروبی و خاتمی. برای اصلاح طلبان «جریان اصلی» نیز روحانی نامزد درجه دوم است.

این «اجتناب» جدا از برخی مباحث اولیه و اساسی راهبردی که در بالا آمد از این عوامل نشأت می گیرد: + تفاوت معنا داری بین نامزدها و رویکردها و سیاست های شان وجود دارد. یک سیاست توسعه گراست و دیگری اقتدارگرا و امنیتی. یکی میخواهد با جهان و منطقه تنش زدایی کند و چرخش قدرت لاقدر درون ساخت قدرت را می پذیرد و فضای بازتری را در سیاست داخلی تحمل میکند و دیگری با انقلابی نمایی به تنش زایی در جهان و منطقه می پردازد و در داخل نیز فضای بسته و امنیتی برای فعالان سیاسی و مدنی در پی دارد. معیار معناداری تفاوت این دو سیاست در «حداقل رفاه نسبی برای مردم» و «حداقل فضای تنفسی برای فعالان سیاسی و مدنی» است. سیاستهای متفاوت نامزدها در دو قطب مختلف رفاه و فضای متفاوت و متضادی را برای جامعه به ارمغان خواهد آورد.

جدا از این مسئله بنیادی؛ اما نکات راهبردی زیادی نیز مطرح است. همچون این بحث اساسی که «می توان همه چیز را به تغییر حکومت موکول کرد» و یا «منطق جهت» و «حداقل خواهی» در وضعیت تراژیک کنونی ما! و یا مباحثی همچون «سیاست زندگی و سیاست رهایی» و «تجربه مهم و تاریخی مطالبه محوری» که در «شرکت یا عدم شرکت» ما در انتخابات موثرند.

+ «منطق زندگی» برای بخش مهمی از ناراضیان سیاسی و اقتصادی مهم است. در نگاه مطالبه محور باید به این منطق علیرغم برخی نقدها احترام گذاشت و همراهی کرد. ضمن اینکه تجربه تاریخی نیز نشان داده که نمیتوان همه

از این مسئله بنیادی که بگذریم ما نیز همچون کیانوش عیاری از روحانی دلخوریم که به وعده های خودش هم در سیاست داخلی وفادار نمانده و بسیار کمتر از حد توقع و امکانات میسر در این حوزه مایه گذاشته است (وضعیت وزارت اطلاعاتش مهم ترین نماد این سستی است) و یا در سیاست خارجی علیرغم موفقیت بزرگش در حل معضل هسته ای اما در دیگر پرونده ها و به خصوص سیاست منطقه ای (که در دست بیت و سپاه قدس است)، مقاومت

خواسته ها را به تغییرات اساسی در ساختار قدرت گره زد. در عرصه استراتژی ملاک موفقیت است نه حقانیت (انگونه که در عرصه اندیشه ملاک است). باز مقایسه دستاوردها و موفقیت های هم سیاسی و هم اجتماعی؛ از منظر راهبردی هم که نگاه کنیم، رویکرد مطالبه محور و منطق و «سیاست زندگی» دستاوردهای بیشتری از دیگر رویکردهای مبتنی بر منطق و «سیاست رهایی» داشته است. رویکردهایی که معمولا و همیشه انتخابات را تحریم میکند.

+ وجود متحدی ولو نسبی و موقت و ناپایدار درون قدرت برای همه انواع استراتژی ها می تواند فضای مناسب تری برای فعالیت فراهم کند. تجربه متفاوت دوران خاتمی و روحانی با دوران احمدی نژاد این تجربه گرانبار و پرهزینه را در اختیار همگان قرار می دهد.

+ این بار اما انتخابات دارای ضمیمه های مهم تر از متن هم هست: ورود رئیسی که سوابقی سیاه و به تعبیر آیت الله منتظری جنایتکارانه دارد. هر چند این ورود یک «قمار بزرگ» است و شاید در ساخت قدرت نیز موافقان و مخالفانی داشته است؛ اما اهداف بس خطرناکی را برای مردم و میهن ما در سر دارد. چفیه به گردن هایی که ابراهیم رئیسی را جلو انداخته اند می خواهند اگر شد وی را به ریاست جمهوری برسانند و قدرت مهم دولت را نیز قبضه کنند و احیانا در انتقال رهبری دوم به سوم در جمهوری اسلامی رئیس جمهوری در دست رقیبشان نباشد که خود می تواند یکی از مدعیان رهبری باشد. علاوه بر این می

خواهند مهمترین نامزد رهبری بعدی را از پست‌های پشت صحنه بیرون بکشند و بشویند و اطو کنند و با لباس و کسوت و هیبت جدیدی به جامعه معرفی کنند. این تظہیر و تحریف یک جنایتکار نقشه و حیلہ‌ای بس خطرناک برای میهن‌ماست.

+ نقشه شوم دومی که در صورت به قدرت رساندن فردی از جناح امنیتی نظامی (حتی اگر چنین فردی قالیباف باشد) می‌تواند در پیش باشد تغییر نظام ریاستی به پارلمانی و حذف مهمترین و موثرترین انتخابات کشور (هم به لحاظ سیاسی و اجرایی و هم به لحاظ اجتماعی و استراتژیک) یعنی انتخابات مستقیم ریاست جمهوری اسلامی است.

### ابتدال رقابت‌های انتخاباتی دوره دوازدهم

تبلیغات انتخاباتی نامزدها و به خصوص دو مناظره تاکنون نشان داده که جریان مدعی «اصول‌گرایی» در دو چهره روحانی و نظامی اش شدیداً به دنبال کسب قدرت و تک دوره ای کردن دولت به تعبیر آنها غربگرای روحانی «با هر روش ممکن» است. این یک ابتدال و افتضاح و علامت یک شکست تاریخی بزرگ برای این جریان است که اولاً بعد از چهار دهه جامعه‌ای چنین فقیر و بدبخت به جا گذاشته است و ثانیاً دست از همه اصول و ارزشهای شسته و با تحریف و تزویر، خود و عقایدش را به شدت می‌پوشاند و سخن از آزادی و حقوق شهروندی! و مبارزه با فساد! می‌زند و شعارهای سیاست خارجی اش را پنهان می‌کند و بدتر و ویرانگر تر از همه با بی‌قیدی و بی‌مسئولیتی

تمام در برابر چشمان میلیونها

بیننده به رای خریدن با وعده‌های آشکار و مستقیم پرداختن پول می‌پردازد! رهبر بنیانگذار باید سر از قبر درآورد و محصول افکار و سیاست هایش را بعد از چهار دهه ببیند که به چه ابتدالی رسیده است.

با کمال تأسف عرصه رقابتها

در این انتخابات جنگ چهره هاست تا برنامه‌ها. درست است که سیاست‌های نامزدها با یکدیگر متفاوت و زاویه دار و گاه متضاد است، اما در عرصه رقابت‌های انتخاباتی هیچیک «برنامه» خاصی ارائه نمی‌دهند. رئیس فریبکار تنها شعارهایی کلی مطرح می‌کند. قالیباف به طرح‌هایی ذهنی و غیرقابل اجرا می‌پردازد و وعده‌های سرخرمن می‌دهد بدون اینکه مشخص کند منبع این هزینه‌ها کدام است. و روحانی نیز فقط حرف از استمرار می‌زند بدون اینکه هیچ طرح و برنامه جدیدی ارائه دهد.

### چرا روحانی در دو مناظره بر خورد محافظه کارانه داشت؟

برخورد منفعلانه و تدافعی روحانی در دو مناظره اخیر بسیار قابل تامل است. حسام‌الدین آشنا مشاور امنیتی روحانی در رابطه با این رویکرد گفته است روحانی نمی‌خواهد در مناظره‌ها «به جامعه شوک وارد کند». آیا ذکر این جمله به طور زیرکانه بیانگر هشدار نیست که از بالا به روحانی داده شده است؟ چرا که بخش مهمی از طیفی که به روحانی رای میدهند ناراضیان سیاسی هستند که پیشینه اعتراضات پس از انتخابات ۸۸ را در پرونده خویش دارند و حال روحانی نباید آنها را تحریک کند. ما در مناظره‌ها شاهدیم که طرف مقابل (به خصوص قالیباف) بی‌مهابا حمله میکند و روحانی و جهانگیری فقط دفاع میکنند. چرا آنها به نقاط ضعف اساسی مدیریت دوازده ساله قالیباف در شهرداری تهران نمی‌پردازند؟ قالیباف با شارلاتانیسمی که قبلاً فقط در احمدی نژاد دیده بودیم سعی در عوامفریبی

دارد و اینکه خود را نماینده محرومین و دولت را نماینده اشراف معرفی کند. در حالی که فسادهای مالی و اجرایی او در شهرداری و فرار او از نظارت شورای شهر و مجلس و تشکر بی سابقه او از مجلس برای عدم نظارت بر کارش اظهر من الشمس است. نگارنده هنوز دلیلی بر احتراز روحانی از ورود به این حوزه‌ها نیافته است. آیا در مناظره سوم این رویکرد تغییر خواهد کرد؟

عدم نقد روشن و صریح روحانی در رابطه با ابراهیم رئیسی نیز بسیار قابل تامل است. در ابتدا چنین گمان می‌شد که وی منتظر شروع حمله از سوی رئیسی است. اما وقتی در مناظره دوم رئیسی نیز شمشیر را علیه دولت از رو بست دیگر محافظه کاری و برخورد تدافعی بی‌معنایی دارد؟ رئیس سوابق سیاه تری هم نسبت به قالیباف دارد. اگر اشاره به دهه شصت برای روحانی میسر نباشد (که در این مورد هم چنین نیست و با توجه به برخی اقوال در رابطه با مخالفت خامنه‌ای با بخشی از این اعدامها دستاویز مناسبی برای اشارتی ولو تلویحی به این ماجرا حداقل در این حد تقلیل - و حتی تحریف یافته! - که به او گفته اند کلاه بیاورد ولی سرآورده است! کاملاً میسر است). اما چرا اشاره‌ای به نهاد معظم اقتصادی آستان قدس و فرار بزرگ مالیاتی اش و یا فسادهای این نهاد و نیز نحوه مدیریت رئیسی بر آن و یا سوء استفاده وی از این نهاد مذهبی برای منافع شخصی سیاسی و انتخاباتی نمی‌شود؟ تنها گمانه زنی که به ذهن نگارنده می‌رسد هراس از هم اکنون روحانی و جهانگیری از مهمترین نامزد رهبری بعدی است!

**مای تحول خواه مسالمت جو در مرحله اول نامزدی در انتخابات نداریم و قبل از رای من کو؟ باید ابتدا این مطالبه را مطرح کنیم که نامزد من کو؟ حسن روحانی برای ما نامزد درجه سوم است. اولویت اول نامزدی ملی و تحول خواه است که فعلاً راهی به این عرصه ندارد. در درجه دوم هم اصلاح طلبانی همچون موسوی و کروبی و خاتمی. برای اصلاح طلبان «جریان اصلی» نیز روحانی نامزد درجه دوم است.**

**رئیسی و قالیباف به نفع یکدیگر کنار می‌کشند؟**  
رئیسی و قالیباف ظاهراً هر دو، چه خودشان و چه نیروهای پشت سرشان؛ با عزمی جدی وارد انتخابات شده‌اند و بعید است به نفع هم کنار بروند. نیروهای امنیتی - نظامی و جریان غالب بیت قدرت پشت رئیسی اند. سپاه و بسیج و کمیته امداد و حتی اعزام طلاب به روستاها (همچون ماه‌های مذهبی)، سازمان رای هدایت شده و سازماندهی شده‌اند و هستند. پشت سر قالیباف نیز برخی باندهای مافیایی قدرت و ثروت و بعضی از دوستان قدیمی سپاهی اش هستند که در ریاست جمهوری او منافع روشنی دارند. اما قالیباف به جز در تهران (که سه دوره است امکانات شهری مردم ستمدیده اش را به گروگان‌گاه طلبی خویش درآورد)، سازمان رای آنچنانی در شهرهای دیگر ندارد.

پروژه چپیه به گردن‌ها برای رئیسی - که اینک مهم‌ترین افراد پیرامونش در دولت ویرانگر احمدی نژاد نیز حضور داشتند ( و پس از فاصله‌گیری او از رهبر نظام به او پشت کردند) - بزرگتر از پروژه‌های طلبانه قالیباف است. حل اختلاف بین ستادهای این دو نیز معضلی برای جریان راست و راست افراطی خواهد بود. اما به نظر نمی‌رسد به جز بر اثر مداخلاتی از بیرون، هیچکدام حاضر به کنار کشیدن به نفع دیگری باشد، ولو نظر سنجی‌ها برتری محسوس یکی بر دیگری را نشان دهد. شاید راه کم‌هزینه‌تر این باشد که هر دو تا آخر ادامه دهند و اگر انتخابات به دور دوم رسید ( که همه تلاش‌شان در همین مسیر است)،

این است که تغییر شهردار از طریق شورا را در راس اهداف این مرحله خود قرار دهند تا جریان امنیتی - نظامی تندررو را از یک امکان بزرگ مالی محروم کنند.

+++

از یکدیگر حمایت کنند. سبد رای این دو نیز تا حد زیادی از یکدیگر جداست. رئیسی بیشتر آراء حزب الهی‌های پیرو رهبر را دارد. علاوه بر آن با ریاکاری و مستصاف‌نمایی سعی می‌کند آرائی نیز از اقبال کم در آمد بدست آورد. در اینجا البته قالیباف نیز همین تلاش را دارد. ولی شاید آراء مذهبی‌های سنتی از اقبال کم درآمد نصیب رئیسی شود و قالیباف در پی آن باشد که بخش مهمتری از آراء ناراضیان اقتصادی که از دولت روحانی نامید شده اما چندان نیز دل در گرو مذهب یا نظام ندارند را تصاحب کند. بدین ترتیب درست است که مقداری از آراء یکدیگر را جذب خواهند کرد اما در کل هر دو رقیب سبد رای اقتصادی روحانی هستند که بخش اصلی آراء ناراضیان اقتصادی در شهرهای کوچک و روستاها را در دور قبلی تصاحب کرده بود. بر این مبنا کنار کشیدن قالیباف بیشتر به نفع روحانی خواهد بود تا رئیسی. شاید بخش غالبی از سبد رای رئیسی در صورت کنار کشیدن او به سمت قالیباف برود. اما تصور حالت عکس چندان روشن و آسان نیست.

### ضرورت استراتژیک تغییر شهردار کلان شهرها

انتخابات شوراها خود موضوع مستقلی است. در این باره باید دید «شوراها شورآفرین یا یاس آور؟» هستند. به ویژه با توجه به اینکه «شورای چهارم حریف مافیای قدرت و ثروت نشد». در این عرصه نیز تاکنون این تجربه به ارمغان آمده که نامزدها باید پاک دست و شجاع باشند تا تسلیم و تطمیع و تهدید شهردارها - و شهرداری‌ها یعنی نهادهای که چرخه مالی بسیار بالایی در شهرهای بزرگ دارند- نشوند. در باره دلایل مشارکت جدی در انتخابات شوراها مستقلاً بحث کرده‌ام و نیازی به تکرار نیست، اما در اینجا باید تأکید کنیم که «وظیفه جامعه مدنی به خصوص در شهرهای بزرگ و در راس شان تهران

این است که تغییر شهردار از طریق شورا را در راس اهداف این مرحله خود قرار دهند تا جریان امنیتی - نظامی تندررو را از یک امکان بزرگ مالی محروم کنند.

+++

حال با تصویری که در بالا از انتخابات ریاست جمهوری ترسیم شد؛ آیا تحول خواهان در یک وضعیت تراژیک گیر نیفتاده‌اند که تنها بر اساس اجتناب ناپذیری مبتنی بر مسئولیت ملی و میهنی و خطراتی که زیست روزمره مردم در سختی و رنج مان را تهدید می‌کند و فرصت‌های حداقلی بسیار اندکی که سیاست‌های دولت روحانی می‌تواند برای فعالان سیاسی و مدنی به ارمغان بیاورد خواهان استمرار دولت وی باشند و ضمن درک منطق و احترام به رای کسانی که تمایلی برای شرکت ندارند؛ اما منطق خود را درست تر و موثرتر بدانند؟

### نمی‌دانم چرا در ارفسای این تنگنایی اختیار یاد تصنیف فریاد شجران می‌افتم:

خانه ام آتش گرفتست/ آتشی جانسوز/ هر طرف می‌سوزد این آتش/ پرده‌ها و فرش‌ها را/ تارشان با پود/ من به هر سو می‌دوم گریان/ در لهیب آتش پر دود/ وز میان خنده‌هایم تلخ/ و خروش گریه ام ناشاد/ از درون خسته سوزان/ می‌کنم فریاد، ای فریاد/ خانه ام آتش گرفتست/ آتشی بی‌رحم/ همچنان می‌سوزد این آتش/ نقش‌هایی را که من/ بستم به خون دل/ بر سر و چشم در و دیوار/ در شب رسوایی بی‌ساحل/ در پناه این مشبک شب/ من بهر سو می‌دوم گریان/ از این بیداد می‌کنم فریاد، ای فریاد!

# شوراها؛ مجالی برای جامعه مدنی

مرتضی کاظمیان



زیر سایه‌ی دوازدهمین انتخابات ریاست جمهوری، و در حاشیه‌ی رقابت و منازعه‌ی سیاسی مرتبط با آن، پنجمین انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا نیز ۲۹ اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۶ برگزار می‌شود.

جایگاه و کارویژه‌های رییس جمهور و قوه مجریه در ساختار سیاسی قدرت و به‌خصوص در چهارچوب دولت رانته‌ی نفتی در جمهوری اسلامی چنان است که جناح‌ها و جمعیت‌های سیاسی، و فراتر، لایه‌های اجتماعی قابل توجهی را نیز نسبت به اهمیت شوراهای بی‌اعتنا یا کم‌توجه کرده است. این ارزیابی البته در پایتخت و شهرهای بزرگ کشور با نوعی تبصره یا استثنا همراه شده؛ اما حتی در این شهرها نیز شوراهای و رقابت فهرست‌ها و افراد داوطلب، زیر سایه‌ی انتخابات ریاست جمهوری قرار دارد.

به نظر می‌رسد که با اطمینان بتوان ادعا کرد، اگر هم در شهرهای بزرگ کشور چنین نگاه اثباتی به شوراهای وجود دارد، باز از زاویه‌ی کام‌جویی سیاسی یا اقتصادی باندها و جناح‌های سیاسی است، و نه از منظر مختصات مدنی شوراها.

این درحالی است که شوراها - مستقل از دایره اختیارات و تکالیف قانونی‌شان - می‌توانند نقشی غیرقابل اغماض در تمرکززدایی و تعمیق مشارکت شهروندان در زندگی اجتماعی ایفا کنند؛ مقوله‌هایی که به‌مثابه لوازم تکوین نظامی دموکراتیک قابل توجه‌اند.

شوراها در مقام نهادی ایستاده در میانه‌ی خواسته‌های جامعه و اقدام نهادهای حکومتی، می‌توانند در متن واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی و اداری، به‌مثابه‌ی تبلور مشارکت شهروندان در اداره امور خود انجام وظیفه کنند و برای تقویت جامعه مدنی موثر باشند.

## تعمیق مشارکت و تمرین کار گروهی

در دور چهارم شوراهای شهر و روستا، افزون بر ۱۲۶ هزار نفر عضو این نهاد بودند و بیش از ۸۱ هزار نفر نیز در فهرست اعضای جانشین (علی‌البدل) قرار داشتند؛ چیزی بیش از ۲۰۷ هزار نفر.

در دور جدید (شوراهای پنجم) و با توجه به تغییر قانون شوراهای، تعداد کل اعضای شوراهای شهر و روستا حدود ۱۶ هزار نفر نسبت به دوره‌ی چهارم کمتر خواهد شد. اما همچنان، عضویت حدود ۱۱۰ هزار نفر در شوراهای

حدود ۷۰ هزار نفر در فهرست جانشین، قابل صرف‌نظر کردن نیست.

این میزان معنادار از شهروندان عضو شورا، در متن این نهاد به تمرین گفت‌وگو و کار گروهی و مشارکت جمعی برای اداره شهر و روستا، و نظارت بر امور اجرایی آن می‌پردازند.

حضور و کنش‌گری شهروندان در اداره امور محل زندگی خود، و مشارکت مستقیم و غیرمستقیم آنان در حیات اجتماعی، اتفاق کوچکی نیست؛ به‌ویژه وقتی که فراموش نشود این رخداد زیر سایه رژیم اقتدارگرایی مسلط، متحقق می‌شود.

به بیان دیگر، در هنگامه‌ای که اقتدارگرایی غالب و خودکامگی و سرکوبگری مستقر، به تحدید آزادی بیان و عقیده و تهدید فعالیت جمعیت‌های سیاسی و کانون‌های صنفی و سندیکاها و سازمان‌های مردم‌نهاد مشغول است، تکوین شوراهای واجد پیامدهای اثباتی اجتناب‌ناپذیری - در حوزه‌ی کار گروهی و شبکه‌های اجتماعی - خواهد بود و شد.

از این زاویه، تحقق شوراهای علاوه بر این که برای اعضا و همفکران و همراهان ایشان، نوعی تمرین اقدام مشترک برآمده از همفکری محسوب خواهد شد، مجالی خواهد بود برای تمرین گفت‌وگو درباره مهم‌ترین مسائل جمعی در حوزه زندگی اجتماعی. افزون بر این، شورا به‌معنای امکانی خواهد بود برای تکثیر تساهل و مدارای مترتب بر کار گروهی و نیز مجالی برای آموزش و آشناسدن با یکی دیگر از مولفه‌ها و لوازم دموکراسی: اقدام متکی بر «نظر اکثریت» در عین احترام به حقوق اقلیت، در چهارچوب قانون.

افزون بر آنچه آمد، گذار افراد (اعضای شورا) از مصالح شخصی به منافع جمعی، تحقق و تعمیق تضارب آرا و عقاید، ابراز دیدگاه‌های مختلف درباره زندگی جمعی و محدودیت‌ها و مشکلات و کاستی‌های آن و نیز درد و رنج مشترک، و همچنین برآمدن و مطرح شدن دیدگاه‌های

تخصصی‌تر و پیشنهادهای کاربردی و واقعی و مستدل‌تر، برخی از دیگر مقوله‌های پیوندخورده با کارویژه‌های شورا است؛ واقعیتی که هم‌زمان شامل بسط و تمرین روندهای دموکراتیک و تعمیق مشارکت جمعی مردم در سرنوشت و زندگی اجتماعی است.

این همه، شوراهای را به‌مثابه‌ی فرصتی مهم برای تمرین کار گروهی و نیز امکانی برای گذار از دموکراسی حداقلی به دموکراسی حداکثری، و همچنین مجالی برای گسترش مشارکت مردم، قابل اعتنا می‌سازد. عرصه‌ای که لایه‌های اجتماعی، کمی دور از موانع و محدودیت‌های مستقر در جمهوری اسلامی، مشارکت در اداره زندگی اجتماعی خود را در متن شوراهای تجربه می‌کنند.

حدود ۱۸۰ هزار عضو اصلی و علی‌البدل در شوراهای (شهر و روستا) نه تنها این امکان را دارا هستند که گامی عملی برای بهبود شرایط زیست فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی اهالی منطقه بردارند، بلکه در سطحی فراتر و به‌گونه‌ای خودآگاه یا ناخودآگاه - بسته به نحوه‌ی مواجهه‌ی آنها با موضوع - می‌توانند موجب جان گرفتن و تقویت جامعه مدنی ایران شوند.

این درحالی رخ می‌دهد که زنان، اقلیت‌های مذهبی و اقوام و شهروندان منتقد وضع سیاسی مستقر، آسوده‌خاطرتر از دیگر انتخابات، از امکان حضور در رقابت برای ورود به شوراهای و نامزدی برای انتخابات آن برخوردار هستند. هرچند فشار نهادهای امنیتی - اطلاعاتی و بازوهای

جامعه مدنی و گسترش و پیشبرد دموکراتیزاسیون حضور داشته باشند، می‌توانند نگاه و رویکرد خود را با تکیه بر فرصت و بستری که شورا فراهم می‌آورد، متبلور و در شهر و روستای خود تعقیب کنند.

یکی از محورهای قابل توجه در «منشور جنبش سبز» (سند مورد تأیید و امضای موسوی و کروبی)، «تلاش برای گسترش جامعه مدنی و تقویت حوزه عمومی از طریق تشویق مردم به مشارکت در تعیین سرنوشت خود با حضور در تشکل‌های صنفی و غیردولتی و احزاب» است. این ملاحظه در شوراها قابل تعقیب و تحقق است؛ البته «گر» چنین «نگاه» به شورا وجود داشته باشد.

این ادعا، چنان‌که در ابتدا نیز تصریح شد، در مقام نادیده گرفتن محدودیت‌های اجرایی و اداری و قانونی - حقوقی شوراها، یا واقعیت‌های ساختار سیاسی قدرت و پتانسیل نهادهای موثر حکومت، و حتی کاستی‌های اعضای شوراها نیست؛ بلکه تنها از زاویه بستری که شوراها موجود فراهم می‌آورد، بر تمرین بخشی آن برای جامعه مدنی و جنبش‌های اجتماعی تأکید دارد.

در راه سخت و طولانی به‌سوی دموکراسی، و زیر سایه‌ی رژیم اقتدارگرایی که مستطهر به درآمد نفت است و متکی بر ایدئولوژی، شوراها - به‌قدر بضاعت خود - امکان و فرصت مجال دیگری برای کنشگران جامعه مدنی محسوب می‌شوند؛ اگر عزم و انگیزه‌ای موجود باشد.

**پی‌نوشت:**

براساس ماده ۴ قانون تشکیلات، وظایف و انتخابات شوراها، اسلامی کشور، تعداد اعضای شورای روستاهای تا ۱۵۰۰ نفر جمعیت، سه نفر و روستاهای بیش از ۱۵۰۰ نفر جمعیت و بخش، پنج نفر خواهد بود.

شمار اعضای شوراها، روستایی در دوره پنجم نسبت به دوره کنونی تغییر چندانی نخواهد داشت؛ اما این وضع در شهرها متفاوت خواهد شد و با اجرای قانون جدید شوراها، شمار اعضای شوراها کاهش خواهد یافت.

برمبنای ماده ۷ قانون شوراها، اسلامی کشور، تعداد اعضای شوراها، چنین مشخص می‌شود:

الف - شهرهای تا ۵۰۰ نفر، پنج‌نفر عضو اصلی و سه نفر عضو علی‌البدل؛

ب - شهرهای با جمعیت بیش از ۵۰۰،۰۰۰ نفر تا ۲۰۰،۰۰۰ نفر، هفت نفر عضو اصلی و پنج نفر عضو علی‌البدل؛

ج - شهرهای با جمعیت بیش از ۲۰۰،۰۰۰ نفر تا ۵۰۰،۰۰۰ نفر، نه نفر عضو اصلی و شش نفر عضو علی‌البدل؛

د - شهرهای با جمعیت بیش از ۵۰۰،۰۰۰ نفر تا ۱،۰۰۰،۰۰۰ نفر، یازده نفر عضو اصلی و هفت نفر عضو علی‌البدل؛

ه - شهرهای با جمعیت بیش از ۱،۰۰۰،۰۰۰ نفر تا ۲،۰۰۰،۰۰۰ نفر، سیزده نفر عضو اصلی و هشت نفر عضو علی‌البدل؛

و - شهرهای با جمعیت بیش از ۲،۰۰۰،۰۰۰ نفر، پانزده نفر عضو اصلی و ده نفر عضو علی‌البدل؛ و

ز - شهر تهران، بیست و یک نفر عضو اصلی و یازده نفر عضو علی‌البدل.

اصلاحات یادشده منجر به کاهش محسوس تعداد کل اعضای شوراها، شهر در دوره پنجم نسبت به دوره چهارم شده است. به‌عنوان نمونه، در دوره‌ی جدید (پنجم) اعضای شورای تهران از ۳۱ نفر به ۲۱ نفر، اعضای شورای مشهد از ۲۵ نفر به ۱۵ نفر، و اعضای شوراها، اصفهان، شیراز، تبریز و اهواز از ۲۱ به ۱۳ نفر، کاهش می‌یابند.

مطابق قانون، ملاک تشخیص جمعیت هر شهر و روستا، آخرین سرشماری عمومی نفوس و مسکن با اعلام رسمی مرکز آمار ایران است.

برای نیل به توسعه انسانی و پایدار است.

**شوراها و جامعه مدنی**

از منظر پیش‌گفته، شوراها می‌توانند کارویژه‌هایی ارزشمند داشته باشند و نقشی موثر ایفا کنند، و افزون بر تقویت ارکان جامعه مدنی، به تقویت فرآیند دموکراتیزاسیون یاری رسانند.

به بیان دیگر، اگر شوراها را واسطی میان جامعه و شهرداری‌ها (بازوی اجرایی و عملیاتی و حتی بخشی از حکومت) بدانیم، در این صورت انتخابات شوراها مجال موثر برای توانمندسازی جامعه مدنی محسوب می‌شود.

افزون بر این، اگر مشارکت اجتماعی به‌منابه‌ی یکی از لوازم توسعه سیاسی و گسترش دموکراتیزاسیون پذیرفته شود، و اگر توسعه سیاسی واجد مفهوم بسط و تعمیق مشارکت قانونمند شهروندان باشد، در این صورت شوراها به‌عنوان یکی از بسترهای مهم و لوازم تحقق دموکراسی امکان ایفای نقش دارند.

این مهم البته وابسته است به حضور افرادی که باورمند به مدارا و گفت‌وگو و ضرورت تقویت نهادهای جامعه مدنی و تشکل‌های مردم‌نهاد و صنفی باشند و گذار به دموکراسی را با اهمیت بدانند؛ اینان می‌توانند بستر ساز و متبلورکننده‌ی مقوله‌هایی یادشده در کوتاه‌مدت، میان‌مدت و درازمدت باشند؛ البته اگر عزمی برای کنشگری فعالانه و آگاهانه و هدفمند در عضو یا اعضای شورا موجود باشد.

سخن گفتن از «جامعه مدنی» و تقویت آن، بازی با واژه‌ها و سخن گفتن از امری انتزاعی نیست؛ یکی از وظایف شوراها، «بررسی و شناخت کمبودها، نیازها و نارسایی‌های اجتماعی، فرهنگی، آموزشی، بهداشتی، اقتصادی و رفاهی حوزه انتخابیه و تهیه طرح‌ها و پیشنهادهای اصلاحی و راه‌حل‌های کاربردی در این زمینه‌ها جهت برنامه‌ریزی و ارائه آن به مقامات مسئول ذیربط» است.

افزون بر این، «برنامه‌ریزی در خصوص مشارکت مردم در انجام خدمات اجتماعی، اقتصادی، عمرانی، فرهنگی، آموزشی و سایر امور رفاهی با موافقت دستگاه‌های ذیربط» نیز در فهرست اختیارات شوراهاست.

**حدود ۱۸۰ هزار عضو اصلی و علی‌البدل در شوراها (شهر و روستا) نه تنها این امکان را دارا هستند که گامی عملی برای بهبود شرایط زیست فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی اهالی منطقه بردارند، بلکه در سطحی فراتر می‌توانند موجب جان گرفتن و تقویت جامعه مدنی ایران شوند.**

این گونه، شوراها می‌توانند امکانی برای طرح و پیگیری عملی بسیاری از خواسته‌ها و نیز امدادسانی به جامعه و توانمندسازی جامعه مدنی باشند.

بدیهی است تمام کسانی که یا به شورا می‌نهند و عضو این نهاد مهم می‌شوند، از دغدغه و نگاه مزبور برخوردار نیستند. صرف‌نظر از سودجویان و فرصت‌طلبان و کسانی که در پی کام‌گیری شخصی یا باندی از شورا - در حوزه‌های مختلف قدرت و ثروت و منزلت - هستند؛ کم نیستند شهروندانی که تنها از زاویه‌ی عمل‌گرایی یا انجام وظیفه تخصصی و حرفه‌ای و حتی برای بهبود تدریجی وضع منطقه (شهر یا روستا) نامزد و بعدتر عضو شورا می‌شوند. اما چنانچه در هر شورا، عضو یا اعضای دغدغه‌دار تقویت

سخت‌افزاری اقتدارگرایی، متوجه انتخابات شوراها نیز هست؛ اما به‌دلیل کیفیت‌گزینی نهایی نامزدها - زیر نظر هیأت‌های اجرایی و نظارت و نمایندگان مجلس - وضع به میزان زیادی با انتخابات دیگر - که تحت «نظارت استصوابی» شورای نگهبان برگزار می‌شود - تفاوت دارد. این، بدان معنا نیست که انتخابات شوراها به تمامی «آزاد

و سالم و منصفانه» برگزار می‌شود؛ بی‌گمان محدودیت‌ها و عوامل مزاحم برای تحقق چنین انتخاباتی در چهارچوب اقتدارگرایی جاری در جمهوری اسلامی، کم نیست، اما چنان‌که تصریح شد، وضع به میزان محسوسی متفاوت است؛ تا بدان حد که تأیید صلاحیت برخی نامزدهای متعلق به اقلیت‌های دینی در انتخابات اخیر، موجب برآفتن و اعتراض جنتی، دبیر شورای نگهبان شده است. **این «جامعه مدنی»**

مقصود از جامعه مدنی در این مکتوب، عرصه‌ای از جامعه و مناسبات اجتماعی است که برکنار از دخالت مستقیم حکومت، کنشگری گروه‌های اجتماعی مستقل و سازمان‌های مردم‌نهاد و داوطلب، و نیروها و جنبش‌های اجتماعی را توضیح می‌دهد؛ کوششی به عزم متبلور ساختن حقوق بنیادین شهروندان و محدودسازی قدرت سیاسی.

از این زاویه، کنشگران جامعه مدنی، دغدغه‌دار حقوق صنفی و مدنی خود و شهروندان، و نیز مقوله‌های چون دموکراسی و توسعه‌اند؛ خواسته‌هایی که در قالب کنش‌های گروهی و از کردیدر فعالیت سازمان‌ها و انجمن‌های گوناگون غیرحکومتی، پیگیری و متبلور می‌شود، و مانعی برای تکوین جامعه‌ی توده‌ای و بی‌شکل و یا تابع نهادهای قدرت است.

یورگن هابرماس، نظریه‌پرداز سیاسی معاصر در تبیین مفهوم سپهر عمومی، و در تشریح چگونگی تحقق افکار عمومی، به‌وجوه و ویژگی‌هایی از جامعه مدنی اشاره می‌کند. آنجایی که بر اهمیت گفت‌وگوهای جمعی و عمومی فارغ از سلطه و تحت اجبار و تهدید و ناامنی در مورد موضوعات مهم و مورد توافق انگشت تأکید می‌گذارد. بستری برای نهادهای مدنی برای اثرگذاری بر تصمیم‌سازی‌ها و اقدامات حکومت و کنترل ساختار سیاسی قدرت در چهارچوب تمایلات اکثریت شهروندان.

به باور هابرماس، سپهر عمومی قلمرویی مهم از زندگی اجتماعی است که بین آن و جامعه مدنی رابطه‌ای تنگاتنگ جاری است؛ حوزه‌ای که کارکردی غیرحکومتی و بلکه ضدحکومتی دارد. «پرسش‌گری از حکومت»، «نقد وضع مستقر» و «مطالبه‌محوری» از ویژگی‌های مهم جامعه مدنی است.

شهروندان در جامعه مدنی، کنشگران فعالی محسوب می‌شوند که در کشاکش پیوسته با حکومت، حقوق بنیادین خود را می‌جویند. شهروند در جامعه مدنی، عنصر تابع و مطیع و خاموش و تمکین‌گر نیست. همان‌طور که جامعه مدنی نیز از جامعه توده‌ای و بی‌شکل و زله‌ای در فاصله‌ای معنادار است.

در متن سپهر عمومی و در جامعه مدنی است که دولت مورد نقد قرار می‌گیرد و وادار به پاسخ‌گویی و مسئولیت‌پذیری نسبت به اقدامات‌اش، و نیز مجبور به اعطای حقوق بنیادین شهروندان می‌شود. خواستی که توسط شهروندان مسئول و فعال در جامعه مدنی و کنشگران مطالبه‌گر در سپهر عمومی مطرح می‌شود، مورد گفت‌وگو قرار می‌گیرد و تبلور آن از طریق نهادهای مدنی و شبکه‌های اجتماعی، تعقیب می‌شود.

نقد «وضع موجود» و تلاش برای بهبود و اصلاح وضع مستقر در متن مطالبه‌محوری مسئولانه‌ی شهروندان، نه فقط لازمه‌ی کنشگری در جامعه مدنی بلکه مولفه‌ای مهم

# چالش انتخاباتی شهروندان ایران

بهزاد کریمی



پاسخ من به پرسش در باره «جامعه مدنی و انتخاب هایش»، متوجه توضیح جایگاه انتخابات در چالش‌های سیاسی معاصر و کنونی است.

اما قبلاً باید یادآور شوم که علیرغم هر برداشت دموکراتیک از مقوله «جامعه مدنی و چالش‌هایش»، طرح سؤال در چنین ترکیبی را ولو که ناخواسته، مستعد نوعی دوگانه‌سازی می‌دانم میان جامعه مدنی با انتخابات در جمهوری اسلامی. دوگانه‌ای که، هم می‌تواند فهم از مقوله جامعه سیاسی را به حکومت محدود کند و هم هر بیرون از مشی حکومتی را جزو مدنیت دموکراتیک به حساب آورد. حال آنکه نه همه آری‌گویان به انتخابات مهندسی شده در این حکومت الزاماً بیرون از شمول جامعه مدنی‌اند و نه هر نفی‌کننده آن را می‌توان به صرف رفتار متخذه‌اش جزو جامعه مدنی در معنای مثبت یا منفی آن برشمرد! جامعه مدنی کنونی ما بر پایه نوع رویکرد شهروندانش در انتخابات‌های جاری، نه تنها از مدتها پیش دچار تقسیم درونی که حتی درگیر میزانی از تقابل سیاسی است! با چنین تذکر ناگزیری است که پرسش شما را به چگونگی رویکرد امروزین شهروند ایرانی با امر انتخابات بر می‌گردانم تا در پاسخ به آن، موضوع را در دو سطح و برسم: (۱) تاریخی، (۲) امروزی.

## چالش بر سر حق انتخاب شهروند ایرانی در یک نگاه تاریخی

اگر برای امر شور و مشورت می‌توان پیش‌زمینه‌ای در تاریخ اسلام قایل شد و با استفاده از متون اسلامی برایش سابقه تراشید، مقوله انتخابات اما اساساً برگرفته از تجدد و تمدن غربی است با سابقه تاریخی یونانی-رومی آن؛ متعلق به دوران مدرن و ابزاری در خدمت دموکراسی. انتخابات و چالش بر سر آن در کشور ما را نیز باید پدیده‌های دانست بیش از یک قرن، ملهم و متأثر از برونمرز، و کوشش‌هایی صد و اندی ساله برای بومی کردن آن در ایران.

انتخاب را همچون حق شهروندی در ایران، باید از دستاوردهای اصلی انقلاب مشروطیت به شمار آورد که توانسته در پی طی فراز و فرودهای تاریخی، جا و جایگاه امروزین در سیاست کشور بیابد. انسان

دست‌آورد تاریخی، که بدون آن نه نهادی به عنوان وکیل ملت می‌تواند معنی داشته باشد و نه قوانین وضع شده حائز و حاوی اهمیت. بر همین سیاق هم بود که جنبش مشروطه با پیش کشیدن امر انتخابات، نه فقط توانست انحصار قدرت شاه را درهم بشکند که با سد کردن اعمال اراده قدرت مشروعه، این را نیز مانع شد که حق انتخاب شهروندی زیر حکم شرعی «کشف‌الصالحان» مسخ و تعبیر شود. یعنی نگذاشت انتخابات همان بیعت فهم شود!

از امضاء فرمان مشروطیت در مرداد ماه ۱۲۸۵ تا کودتای اسفند ماه ۱۲۹۹، چه در جریان مباحثات و چالش‌ها حول تحریر قانون اساسی و بعدش الحاق متمم بر آن و چه طی کشاکش‌های سیاسی در همین دوره پانزده ساله، از عمده موضوعات کنونی در سیاست کشور، یکی هم مبارزه بوده بر سر نوع و محدوده حق انتخاب شهروندان.

دیکتاتوری پهلوی اول طی ۲۰ سال حکومت خود که مشخصه‌اش تجدد منهای آزادی بود و پس زدن روحانیت قدرت خواه در عین مسخ جنبه دموکراتیک انقلاب مشروطیت، با نقض سیستماتیک آزادی‌های شهروندی موفق شد که انتخابات مجلس را به تمامی زیر مهمیز قدرت قاهره دولتی خود بکشد. نزدیک به دو دهه، این اراده شاه و نظامیان تحت فرمان وی بود که بر صندوق رای حکم می‌راند و مانع از توسعه جامعه مدنی کم‌توان موجود می‌شد.

اما همین که بنای این دیکتاتوری فرو ریخت، حق انتخاب آزاد، دگرباره در کانون چالش‌های سیاسی کشور قرار گرفت و این خواست تاریخی حق شهروندی، با تسخیر دیگر بار فضای سیاسی ایران مدنیت را حول خود به تکیه درآورد. حتی نهضت ملی شدن نفت نیز مشخصاً بر بستر مبارزه برای برگزاری

انتخابات آزاد و ایستادگی در برابر دخالت‌های دربار و هیئت حاکمه در امر انتخابات بود که توانست قوام گیرد و روح ملی آزادخواهانه بیابد. دو مطالبه استقلال و آزادی، در پرتو مبارزه برای انتخابات آزاد بود که در همدیگر گره خوردند.

گرچه کودتای ۲۸ مرداد موفق شد آن رسانس ملی - دموکراتیک پسا مشروطه مصدقی را برای چند سالی قطع کند ولی تا مقطع تلاقی دو دهه سی و چهل خورشیدی با بروز نخستین نشانه‌های بحران در حاکمیت دربار پهلوی بر کشور فرا رسید، جنبش دموکراتیک بار دیگر توانست که در همین مبارزه برای حکم شدن صندوق رای بر حیات سیاسی کشور رخ بنماید.

فاجعه سیاسی دوران پانزده ساله آخر حکومت شاه را قبل از همه می‌باید در تحقیر عریان همین حق شهروندی معنی کرد که هر چه جلوتر آمدیم وجه خشن تری به خود گرفت و نهایتاً نیز به قهر کامل ملی با صندوق رای منجر شد. خروجی روند اعمال دیکتاتوری فزاینده فردی شاه و فرمایشی شدن مطلق انتخابات، نفس شرکت در انتخابات شاهانه را در افکار عمومی مایه ننگ تلقی کرد. تقابل شاه و ملت در رابطه با حق انتخاب و انتخابات آزاد، سرانجام به رویارویی انقلابی ملت - شاه رسید و مطالبه رعایت آزاد انتخاباتی خود را تا سطح اترناتیو ساختاری برکشید.

آنچه به این انتخابات جنبه خاص می بخشد عبارت است از این سه موضوع:

۱) قرار گرفتن در خدمت مسئله مرکزی نظام که تدارک تعیین جانشین خامنه‌ای است و کیستی ولی فقیه سوم؛ ۲) به احتمال بسیار آخرین انتخابات ریاست جمهوری بودنش بر زمینه تشبثاتی که برای تغییرات ساختاری مطرح است؛ و ۳) به مرحله تعیین تکلیف رسیدن دو نوع از تدبیر کلان برای بقای جمهوری اسلامی با یکدیگر آنهم در مختصات بحران تعرضات ترامپیسم امریکایی و همسویی فعال اسرائیل - عربستان در منطقه علیه جمهوری اسلامی.

ایران بر سر تاکتیک انتخاباتی دو شقه شده است! چنین فهمی، هشداربازی است به همه نمایندگان این نیرو تا نگذارند که اختلاف تاکتیکی بین آنان، منجر به تقابل استراتژیک میان آنان گردد. اما اگر نه عدم شرکت در انتخابات راهکاری است معتبر برای همه فصول و نه شرکت همیشگی در انتخابات می تواند نشانگر یک رفتار سیاسی خردورانه باشد، پرسش اینست که معیار برای گزینش درست و نافذ در برخورد با امر انتخابات چیست؟ اگر بتوان از این توهم عبور کرد که بنا به آن می شود از طریق انتخابات در جمهوری اسلامی و طی یک پروسه دگرذیسی به دگرگونی‌های ساختاری در آن رسید و سیستم را از درون دمکراتیزه کرد، آنگاه بحث اصلی این خواهد شد که پس چه رویکردی در آن می توان در پیش گرفت که به سود دمکراسی باشد؟

رفتار انتخاباتی «بد» بهتر از «بدتر» را البته در سطح بدنه اجتماعی رای باید فهمید و در هر شرایطی هم به مخالفت با آن برخاست. این الگو که در مجموع روشی است انفعالی، به حوزه تجربه مردمی محروم از حزبیت تعلق دارد. این روش اما، هرگز نمی تواند و نباید رقم زنده رفتار سیاسی جریان سیاسی کنشگر مدعی دمکراسی در قبال تحمیل‌های انتخاباتی قرار گیرد و نباید که اجازه داد به عنوان یک گزینش سیاسی کارآمد و دمکراتیک در کانون ترویج سیاسی تحول طلبانه بنشیند. چنین رویکردی، تهی از اراده برای تغییر خواهی راستین است و بیان از تمکین به وضع موجود دارد. دمکراسی خواهی در ایران، از مبارزه با ولایت می گذرد!

شرکت یا عدم شرکت یک جمهوریخواه مخالف ولایت در هر انتخابات از جمهوری اسلامی را منطقیاً این می تواند رقم زند که آیا به تضعیف جا و مقام ولایت منجر می شود یا نه؟ این، همانا به چالش گرفتن ولایت در برابر جمهوریت است که نوع مواجهه ما با انتخابات را تعیین می کند و نه خیال بافی‌ها برای مثلاً تغییر رفتار ولی فقیه، یا توهم غلبه جمهوریت بر ولایت در شرایط بقای نظام و نیز نه پندار رسیدن به انتخابات آزاد از مسیر آزاد سازی قطره‌ای و گام به گام انتخابات در محدوده جمهوری اسلامی! تنها با میسر بودن نوعی از به چالش کشیدن ولایت است که ورود در یک انتخابات دو قطبی می تواند به نمایشی ملی علیه قدرت اصلی در جمهوری اسلامی شکل بدهد. و مشخصاً آنگاه که، یک قطب انتخاباتی در آن، یا نیمه صریح یا با رمز و استعاره‌های خاص همین نظام، راس ولایت و منویات آن را به چالش کشد.

در بیشتر اوقات اما، همانا این عدم ورود به انتخابات است که می تواند نقشه ولایتمداران برای اجرای «نمایش مردمی» را در حد و اندازه خود بهم ریزد.

سریع بحران سیاسی در ابعاد بزرگ شود - بلکه اعمال پیشاپیش انقلابی است فروتر بر آزادی برای انتخاب شدن و انتخاب کردن. به دیگر سخن، مهندسی و مدیریت هر چه بیشتر روند کاندیداتوری و اخذ رای. حکومت ولایتی در آموزش به انتخابات نیاز دارد، اما پیش از آن مدیریتش را محتاج است! نه این تصادفی است که طی همه این سالها مدام بر قدرت نظارتی و کنترلی شورای نگهبان افزوده می شود و نه این جای تعجب دارد که نظام ولایتی خیز برای تبدیل سیستم ریاستی به نظام پارلمانی را سرعت می دهد تا بتواند خود را در برابر خطر سونامی رای مستقیم، برای باصلاح همیشه واکنش کند!

#### چالش انتخاباتی شهروندان ایرانی

قدمت چالش انتخاباتی نیروی اجتماعی جمهوریخواهی با منویات حکومت ولایتی، به عمر خود جمهوری اسلامی است. چالشی است از همان آغاز تا به امروز و کماکان هم دوام دار؛ در مضمونی عموماً واحد اما به اشکال مختلف! هم متجلی در امتناع از دادن رای به عنوان شکلی از اعتراض به ضد دمکراتیک بودن انتخابات و هم منعکس در رفتن به پای صندوق رای با هدف پس راندن ولایت مداران افراطی و نوعی از «نه» گفتن به ولایت بمنظور محافظت از جامعه مدنی. نه هر شرکتی در هر انتخابات جمهوری اسلامی را الزاماً لیبیک گفتن به حکومت ولایتی باید ارزیابی کرد و نه هر عدم شرکت در آن را می توان بی اعتنائی به حق رای قلمداد نمود! در اینجا، کسانی رای می دهند فقط برای آنکه جمهوری را تقویت کنند و کسانی هم رای نمی دهند صرفاً بخاطر آنکه رای شان در خدمت تثبیت ولایت قرار نگیرد.

اصلی ترین تفاوت مواجهه امروز جامعه مدنی و شهروندانش با امر انتخابات در مقایسه با برخورد آنان نسبت به انتخابات شاهانه پیش از انقلاب را هم در همین اعتبار قابل بودن شهروند ایرانی به رای خود باید دید. اما این انتخابات نیست که ظرفیت دمکراتیک پدید می آورد، بلکه انباشت ظرفیت دمکراتیک در جامعه مدنی است که شکل گیری فضای خاص انتخاباتی را در پی می آورد. اگر امروز، رای ارج و قربی این چنین یافته دقیقاً بخاطر وجود ظرفیت دمکراتیکی است که در جامعه مدنی شکل گرفته و در آن شهروند حرمت رای خود می دارد. یعنی نه آن را به رایگان می فروشد و نه از کنارش با لاقیدی می گذرد. در اکنون ایران، هم رای دادن نوعی از «نه» گفتن است و هم رای ندادن مواجهه‌ای فعال با انتخابات! پس گمراه کننده خواهد بود هرگاه اگر رای دادن یا ندادن در جمهوری اسلامی جنبه استراتژیک بیابد. آنگونه که گرایش‌های سیاسی معینی در اپوزیسیون سعی در وانمودن و جانداختن آن دارند. برعکس، منطق آن واقعیتی را باید فهمید که بنا به آن، نیروی اجتماعی و سیاسی سکولار دمکرات

رفتن شاه، در ذهنیت سیاسی ملی، حاکمیت صندوق رای برداشت شد و خصیصه تضمین تحقق حق آزاد شهروندی به خود گرفت!

#### انتخابات و جمهوری اسلامی

با پیروزی انقلاب و استقرار جمهوری اسلامی اما، موضوع تحقق حق شهروندی برای انتخاب حکومت و نهادهای حکومتی، از سلب خشن حق رای به چگونگی مدیریت بر صندوق رای چرخید! و این اگر در آغاز بیشتر به اتکای بهره گیری از کاربزمای خمینی بود که توانست تحقق یابد، در ادامه اما با بهره مندی از مکانیسم‌هایی شد که طی یک روند بر ساختار قدرت اعمال شدند.

در واقع، حاصل ترکیب کثر اجتماعی نیروهای انقلاب کننده و تنوع دیدگاهی و برنامه‌ای جریان‌های سیاسی حاضر در آن از یکسو و هژمونی یابی مولفه اسلامی در آن از سوی دیگر، حکومتی شد از نوع دو خصلتی بنام جمهوری اسلامی. تشیع در کالبد جمهوری و حاکمیت انحصاری «اسلام سیاسی» در قالب جمهوری که از الزامات لاینفک آن، یکی هم عاملیت نهاد انتخابات است. در چنین نظامی، قانون اساسی نیز می بایست متأثر و متناظر با همین خصوصیت دوگانه تحریر و تثبیت می شد که شد. و در واقع، حق انتخاب ملت زیر نظارت یک نهاد ولایتی به نام شورای نگهبان تا حد استصوابی مطلق آن و استفاده از مکانیسم مدرن انتخابات از منشور نگاه نوع بیعتی و «شبان - رمکی». و همین دوگانگی است که مهر خود بر روندهای سیاسی کشور در چهار دهه گذشته کوبیده و کوبش آن کماکان پابرجاست.

این خصوصیت دوگانه، در شکل بالقوه و بالفعل با تولید و بازتولید اقسام تعارضات و تناقضات همراه است. با انجام انتخابات و همزمان، سلب روح آزادی از آن؛ که چیزی نیست جز بازتاب نا سازگاری ولایت با جمهوریت و ناهمخوانی جمهوری با حکومت ولایتی. هم از اینرو، اگر تفکر و قدرت ولایت با اخذ و مصادره انتخابات از گفتمان جمهوریت و مسخ و مچاله نمودن آن بوده که توانسته برای خود زیستی از نوع معاصر دست و پا کند، جمهوریت نیز برای آنکه بتواند آزاد شود و در آزادی نفس کشد ناگزیر از باز پس گیری انتخابات است از مصادره کننده غاصب آن. به این اعتبار، مبارزه بر سر انتخابات آزاد در ایران کنونی، یک مبارزه راهبردی است! یعنی، زدودن تحمیلات نوع بیعتی از آن و در واقع نفی ولایت بر آن که خود این ایجاد می دارد حذف ساختار ولایتی را.

پس انتخابات در جمهوری اسلامی را می باید که بر متن کشاکش‌های برخاسته از ذات آن فهم کرد و بغرنجی‌هایش را نیز از همین نتیجه گرفت. آن را، نه آزاد دانست و نه پوشالی! در عین حال اما، با این درک سمت‌دار که این دوگانگی ساختاری و انتخابات خاص آن، از جنس منجمد نیست. بلکه، دینامیسمی است درونزا در سمت بهم خوردن به ضرر حق انتخاب شدن و بر بستر محدودیت باز هم بیشتر برای حق انتخاب کردن شهروندان. گرایش اصلی در این ساختار متناقض، مطلقیت یابی ولایت فقیه است و ابتر شدن دم افزون وجه جمهوری. غلبه جمهوریت، فقط با درهم پاشی ولایت ممکن می شود!

پس برای ولایت برآمده از دل انقلاب و حقه‌شده بر کشوری با وزن سنگینی از جامعه مدنی، مسئله نه از میان برداشتن صندوق‌های رای و یا که آرایش نتیجه انتخابات از طریق انجام تقلب زخم‌ت - که توسل به آن در ابعاد بسیار بزرگ می تواند موجب سر برآوردن



این انتخابات نیست که ظرفیت دمکراتیک پدید می آورد، بلکه انباشت ظرفیت دمکراتیک در جامعه مدنی است که شکل گیری فضای خاص انتخاباتی را در پی می آورد. اگر امروز، رای ارج و قربی این چنین یافته دقیقاً بخاطر وجود ظرفیت دمکراتیکی است که در جامعه مدنی شکل گرفته و در آن شهروند حرمت رای خود می دارد. یعنی نه آن را به رایگان می فروشد و نه از کنارش با لاقیدی می گذرد. در اکنون ایران، هم رای دادن نوعی از "نه" گفتن است و هم رای ندادن مواجهه‌ای فعال با انتخابات! پس گمراه کننده خواهد بود هرگاه اگر رای دادن یا ندادن در جمهوری اسلامی جنبه استراتژیک بیابد. آنگونه که گرایش‌های سیاسی معینی در اپوزیسیون سعی در وانمودن و جانداختن آن دارند.

ویژگی خاصی می دهد، نسبت اوست با اجرای نقشه برخی تحولات کلان در ساختار قدرت و از جمله گذر از سیستم ریاستی به پارلمانی که در «بیت» تدارک دیده می شود و اینکه با کدام رئیس جمهور است که بی دردسر تر می توان به مقصود رسید. در این زمینه، برای خامنه‌ای سر کار آمدن «رئیس» خودی‌تر و ذوب شده‌تر طبعاً مطلوب ترین است، بی آنکه البته ادامه کار یک «روحانی» بیشتر تضعیف شده برای دور دوم الزاماً بخواهد نامطلوب او باشد! و این خود، می تواند یکی از ویژگی‌های بفرنج همین انتخابات باشد. در رابطه با موضوع سوم هم این واقعیت که دو نگاه عمده موجود در جمهوری اسلامی پیرامون چگونگی بقای آن، مدام در حال دور شدن از همدند و رو به تقابل با یکدیگر دارند. یکی از این دو، برآنست که برای بقا نظام می باید که از خود فراتر رفت تا بتوان با ساختن «عمق استراتژیک» و عمل کردن به شیوه تعرضی، واقعیت حکومت اسلامی را بر دنیا تحمیل نمود. دیگری اما شرط باقی ماندن جمهوری اسلامی را مدارا با جهان خارج و البته از نوع رقابتی آن می داند تا از این طریق بتواند خود را از درون استحکام دهد. برای دسته اول، بودن دومی‌ها در مراکز اجرایی حکومت دیگر قابل تحمل نیست؛ زیرا که از نظر آنها یا عناصر «نفوذ» می‌اند و یا چنان ذخیره‌ای استراتژیک برای دشمن!

با در نظر داشت این واقعیت‌هاست که باید دید شهروندان ایرانی در انتخابات چند هفته بعد که البته چون همیشه و دیگر انتخابات‌های پیشین انتخاباتی است درون سیستمی و مطلقاً هم ضد دمکراتیک، چالش دیرینه خود با تحمیلات حکومت ولایی را در چه رفتار انتخاباتی به نمایش خواهند گذاشت.

بهزاد کریمی

سی‌ام فروردین ماه ۱۳۹۶

و همسویی فعال اسرائیل- عربستان در منطقه علیه جمهوری اسلامی. برای جامعه مدنی و قسمت وسیعی از شهروندان کشور، در حال حاضر این سه مختصه مطرح هستند و دقیق تر، باید هم باشند.

در رابطه با نکته اول، موضوع اینست که با مرگ خامنه‌ای، رئیس جمهور بعدی احتمالاً می تواند خود به ولایت برگزیده شود یا که دستکم در امر جایگزینی رهبری نظام، نقش آفرین باشد. این موضوع برای هر دو جناح اصلی حکومتی مهم است و مناقشه آنها در این زمینه، طبعاً دارای بازتاب در سطح جامعه. هم این نکته قطعی است که رئیسی سرکوبگر افراطی کاندیدای اقتداریون و نیز فرد مطلوب تر برای خامنه‌ای است جهت تعیین ولی فقیه بعدی، و هم ائتلاف «اعتدال» و «اصلاح طلبان» بر این تصورند که تداوم ریاست روحانی خود امکانی است برای آنها در لحظه انتقال قدرت به ولی فقیه جانشین.

نکته دومی که به کیستی رئیس جمهور بعدی

تعیین مصداق برای گزینش رفتار مناسب و مقتضی دمکراتیسم، البته ساده نیست و از احتمال ارتکاب خطای تاکتیکی در این بفرنجی هم نتوان به راحتی گریخت. در هر حال اما راه اجتناب از این ریسک ناگزیر سیاسی، آن نیست که نیروی دمکراسی خواه مخالف ولایت فقیه خود را در یکی از دو رویکرد یا همیشه شرکت و یا همواره تحریم گرفتار کند.

#### در چیستی حساسیت انتخابات پیش روی

آنچه به این انتخابات جنبه خاص می بخشد عبارت است از این سه موضوع: (۱) قرار گرفتن در خدمت مسئله مرکزی نظام که تدارک تعیین جانشین خامنه‌ای است و کیستی ولی فقیه سوم؛ (۲) به احتمال بسیار آخرین انتخابات ریاست جمهوری بودنش بر زمینه تشبثاتی که برای تغییرات ساختاری مطرح است؛ و (۳) به مرحله تعیین تکلیف رسیدن دو نوع از تدبیر کلان برای بقای جمهوری اسلامی با یکدیگر آنهم در مختصات بحران تعرضات ترامپسیسم امریکایی



# انتخابات: رویارویی راهبردهای جنگ و صلح!

علی کشتگر



پیش از پرداختن به انتخابات کنونی شوراهای شهر و روستا و ریاست جمهوری توجه خوانندگان را به نکات زیر جلب می‌کنم:

-سالیان درازی است که سیاست ورزی در ایران دچار مبتذل ترین روشهای پوپولیستی (عوامی گری یا عوامفریبی) شده است. این بیماری مزمن که تقریباً همه جریان‌های غالب و مغلوب کم و بیش به آن دچارند هربار در جریان انتخابات صورت حاد و داغ پیدا می‌کند و فضا را چنان آلوده و دود آلود می‌کند که جایی برای گفتمان سازی و جریان یافتن مباحث عمیق که سیاست ورزی سالم به آن نیاز دارد نمی‌گذارد. گسترش فرهنگ فردباوری، نهادینه شدن فرهنگ مدارا و رهایی از سنت‌ها و روشهای شبان-رمگی و همه تحولات دیگری که برای رشد جامعه مدنی و گذار به دموکراسی حیاتی است بیش از آن که نیازمند آژیتاسیون، و آوازه گری‌هایی که هم اکنون از چپ و راست و از بالا و پائین بر درو دیوار سیاست ایران می‌بارد و مبتکران و صحنه گردانان این تعزیه‌ها را ارضاء می‌کند، به ژرف نگری و دور نگری (بصیرت) نیاز دارد. اما فعلاً در بازار مکاره سیاست ایران این متاع خریدار ندارد و تقریباً همه رسانه‌های خارجی و داخلی فارسی زبان در کار تبلیغ و فروش فرآورده‌های پوپولیستی هستند.

-شرکت در انتخابات جمهوری اسلامی و یا تحریم آن تاکتیک‌هایی هستند که جریانهای اپوزیسیون در هرکجای جهان به فراخور اهداف راهبردی خود به آن متوسل می‌شوند و هیچ یک نمی‌تواند و نباید دلیلی بر سازش با استبداد و یا قاطعیت در برابر آن تلقی شود. -آمار دقیقی در دست نداریم، اما از پیشینه رفتارها و تحركات انتخاباتی رای دهندگان در ادوار گذشته بویژه از دوم خرداد ۷۶ تا به امروز می‌توان به جرات نتیجه گرفت که: اکثریت قاطع کسانی که در انتخابات به اصلاح طلبان و میانه‌روهای جمهوری اسلامی رای می‌دهند با اکثریت کسانی که از صندوقهای رای روی برمی‌گردانند، آرزوها و خواسته‌های مشترکی دارند و آن لغو نهاد ولایت مطلقه فقیه و پیشبرد پروژه جمهوری به معنای واقعی آن است. روشهایی که شکاف میان این دو بخش از جامعه ایران را فعال می‌کند به تکوین جنبش

سیاسی دموکراسی خواهانه و رشد مدارا آسیب می‌رساند و فرایند فعال کردن شکاف میان دموکراسی خواهی و دیکتاتوری را مختل می‌سازد. -کم نیستند کنشگران و گروههای سیاسی اپوزیسیون که از ترس از دست دادن هویت اپوزیسیونی و کم‌رنگ شدن مرز میان خود و حاکمیت به فراخوان تحریم مبادرت می‌کنند. در طرف مقابل افراد و محافظی از اپوزیسیون نیز در هر انتخاباتی چنان رفتار می‌

کنند که گویی فاقد هویت سیاسی مستقل از جناح‌های اصلاح طلب و میانه‌رو جمهوری اسلامی هستند و انگار اپوزیسیون بودن را امری منسوخ می‌دانند. هیچ یک از دو رفتار متفاوت فوق به روند تفاهم ملی و گسترش و تقویت جامعه مدنی و سیر تکوین جنبش دموکراسی خواهی خدمت نمی‌کند.

-رای دهنده دموکراسی خواه که در انتخابات از جناح اصلاح طلب و میانه‌رو حمایت می‌کند نباید موضع انتقادی و اپوزیسیونی خود را از یاد ببرد و طوری رفتار نماید که گویی فراموش کرده است که نامزد واقعی او در این انتخابات حق حضور ندارد، که قانون اساسی (ساختار حقوقی) و حاکمیت روحانیون به سرکردگی ولایت فقیه (ساختار حقیقی) هر دو بر شالوده تبعیض مذهبی بنا شده‌اند و ذاتاً با حقوق شهروندی و جمهوریت که محصول مدرنیته اند تضاد آشتی ناپذیر دارند.

- شرایط اجتماعی و سیاسی ایران در مقطع انقلاب، گنجانیدن مفاهیم و سازو کارهای جمهوریت از جمله انتخابات ریاست جمهوری، مجلس و شوراهای مردم در قانون اساسی به روحانیون تازه به قدرت رسیده تحمیل کرد. اما از همان آغاز آیت الله خمینی و حواریون او با هر آنچه رنگ و بوی جمهوریت داشت سرناسازگاری نشان دادند. عزل بنی صدر، و در سالهای متعاقب آن افزودن واژه مطلقه به ولایت فقیه و «استصوابی» کردن نظارت

شورای نگهبان و محاصره نهادهای انتخابی به وسیله نیروهای نظامی و دستگاه قضایی همگی نشانه عزم حکومت ولایت مطلقه فقیه و نیروهای تحت امر آن در تهی کردن نهادهای انتخابی از مضامین جمهوریت است. - در این روند هرچه پایگاه مردمی ولایت مطلقه کوچکتر شده تکیه آن به نهادهای سرکوب بیشتر شده است. با این همه بسیاری از مردم در این چهار دهه به تجربه دریافته‌اند که در فضای بسته سیاسی ایران برگزاری انتخابات فرصتی است برای ابراز تمایلات و آرزوهای معوق مانده شان و ابراز مخالفت با ولایت مطلقه فقیه.

- این مدعا که شرکت مردم در انتخابات در جهت تحکیم پایه‌های ولایت مطلقه فقیه عمل می‌کند، سخن باطلی است که به یکسان از طرف شخص خامنه‌ای و مخالفان دو آتش شرکت در انتخابات تبلیغ می‌شود، و هدف از آن منفعل کردن رای دهندگانی است که به اصلاح طلبان و میانه‌روها رای می‌دهند. برخلاف این ادعا پایه‌های ولایت مطلقه در چهار دهه گذشته در برابر فشار آرای مردم در دفاع از جمهوریت و مخالفت با استبداد دینی سست تر شده و به موازات آن آگاهی‌های مدنی جامعه ارتقاء یافته است.

این که تمامیت‌گرایی ذاتی ولایت فقیه هرگز قادر به برقراری یک نظام توتالیتر شبیه کره شمالی و یا یک دیکتاتوری فاشیستی همانند صدام حسین نشده بیش

**این که تمامیت گرایي ذاتي  
ولایت فقیه هرگز قادر به برقراری یک  
نظام توتالیتر شبیه کره شمالی و یا یک  
دیکتاتوری فاشیستی همانند صدام  
حسین نشده بیش از هر چیز بخاطر  
همین وجه جمهوریت نظام حاکم و  
جدی گرفته شدن آن از سوی مردم  
است.**

از هر چیز بخاطر همین وجه جمهوریت نظام حاکم و جدی گرفته شدن آن از سوی مردم است. نهادهای انتخابی بخشی از حقوق ملت اند که همان گونه که اشاره شد چهل سال پیش روحانیون تازه به قدرت رسیده خود را مجبور به پذیرفتن آن دیده اند، بدون آن که ذره ای به آن اعتقاد داشته باشند. در این چهار دهه مساله پاسداری و کامل کردن این حق از یکسو و تمایل به محدود کردن و حذف کامل آن از سوی دیگر، محل نزاع و کشمکش میان مردم و ولایت فقیه بوده و طبعاً میدان انتخابات عرصه اصلی این جدال به حساب می آید. انتخاب بنی صدر و عزل او، دوبرار انتخاب خاتمی و کارشکنی های ولایت مطلقه علیه دولت او، کودتای انتخاباتی ۸۸ و برآمد جنبش سبز و انتخابات ۹۲ از حوادث برجسته ای هستند که از خلال آن کشمکش میان تمایلات ملی و منویات ولایت مطلقه فقیه ادامه یافته و بتدریج موجب فرسایش و ریزش پایه های ولایت و زایش و رویش آگاهیهای سیاسی در ایران شده است. می توان به ضرس قاطع گفت که در همه این انتخابات ها مطالبات اکثریت رای دهندگانی که به اصلاح طلبان و میانه روها رای داده اند بسا فراتر از ظرفیت انتخاب شوندگان بوده است. بدون کشمکش های دایمی میان جمهوریت و اسلامیت و حضور نسبتاً گسترده مردم در انتخابات های گذشته، تجربه سیاسی و گفتمان ها و فرهنگ دموکراسی خواهی جامعه ایران به سطح امروز ارتقاء پیدا نمی کرد.

انتقاد مهمی که به برخی از کنشگران و گروههای سیاسی اپوزیسیون که همواره فراخوان شرکت در انتخابات داده و از جناحهای اصلاح طلب و میانه رو حمایت کرده اند، وارد است آن است که آنها فعالیت های خود را به سیاست ورزی حکومت محور و دعوای انتخاباتی جناح های حاکم محدود کرده اند. در حالی که وظیفه مهمتر جریان های خواهان گذار به دموکراسی سیاست ورزی و فرهنگ سازی پیگیر و دائم در جهت ارتقاء جامعه مدنی و رشد جنبش دموکراسی خواهی است. عبور از دیکتاتوری به دموکراسی صرفاً نه با اتکاء به تک بعدی سیاست ورزی حکومت محور آن هم صرفاً در مقاطع انتخاباتی بلکه با کار و تلاش دائم سیاسی و فرهنگی ممکن می شود که در این زمینه جریانات سیاسی ایران دچار عقب ماندگی تاریخی اند.

برای مثال مساله درک اهمیت برابری زن و مرد در همه وجوه حقوق اجتماعی از جمله ارث، و یا نقد و نفی خشونت در گفتار و رفتار سیاسی و فرهنگی و ترویج فرهنگ مدارا و یا ضرورت خرافه زدایی از بدنه جامعه و مبارزه با هرگونه تعصب و تبعیض مذهبی و درک تاریخ ایران و علل ناکامی های گذشته به کار پیگیر فرهنگی و سیاسی نیاز دارد که جریانات سیاسی ایران کمتر به آن توجه دارند. وقتی سیاست ورزی یک جریان سیاسی

دارای چنین مختصاتی باشد، فراخوان انتخاباتی آن نیز در جامعه تاثیر گذار است و جریانات طرفدار تحریم نیز نمی توانند آن را به همکاری با استبداد و یا ذوب شدن در جناحی از حاکمیت متهم کنند.

#### اهمیت انتخابات جاری

دو انتخابات پیش رو هر دو از اهمیت ویژه ای برخوردارند. انتخابات شوراهای شهر و روستا که در خلال آن دهها هزار نفر برای اداره شهرها و روستاهای ایران برگزیده می شوند، با وجود همه محدودیت هایی که دستگاههای نظامی و امنیتی برای آزاد برگزار شدن آن اعمال می کنند، تا به امروز از دستبرد مستقیم شورای نگهبان مصون مانده است.

نفس واگذاری نسبی اداره شهرها و روستاهای ایران به مردم و انتخابی بودن مسئولیت اداره شهرها و روستاهای ایران دستاوردی است که ریشه در انقلاب مشروطیت و مبارزات از آن زمان تا به امروز ایرانیان دارد. این دستاورد که شهروندان هر منطقه و محله و روستا را به عرصه مدیریت و عملی فعالیت های مدنی و سیاسی جلب می کند، به نوبه خود می تواند در تکوین و ارتقاء جامعه مدنی و باز کردن فضای سیاسی کشور و بستر سازی تشکل های صنفی و سیاسی سهم مهمی ایفا کند.

#### کشاکش دو راهبرد متضاد

در جمهوری اسلامی از آغاز دو استراتژی اساساً متفاوت در برابر هم قرار داشته اند. یکی پرچمدار صدور انقلاب و ایجاد بی قانونی و بی ثباتی دائم در ایران و کشورهای منطقه است و هدف از آن نخست ایجاد حکومت های اسلامی در مناطق شیعه نشین و در نهایت هم توسعه هرچه بیشتر آنچه انقلاب اسلامی در جهان اسلام است. نهاد ولایت فقیه در ذات مذهبی-ایدئولوژیک خود متولی این گرایش است.

این گرایش را نمی توان صرفاً متأثر از انگیزه های اقتصادی دانست. این نگرش که با خواسته ها و منافع ملی ایران به شدت در تضاد است خواهان محدود کردن و حذف کامل وجه جمهوریت است.

اما گرایش دوم که متأثر از الزامات اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران است، به ادامه انقلاب اعتقاد ندارد و خواهان تبدیل جمهوری اسلامی به یک دولت متعارف و متعهد به میثاق های بین المللی است. این گرایش خواهان تنش زدایی با آمریکا و با کشورهای متحد آن در آن منطقه و ایجاد شرایط جذب سرمایه های خارجی به ایران است. زاویه اختلاف این دو نگرش نه در حد یک زاویه کوچک بلکه زاویه های منفرجه و نزدیک به ۱۸۰ درجه است.

انتخابات پیش رو میدان کشمکش سرنوشت ساز میان این دو گرایش است که با توجه به سالخوردگی و بیماری خامنه ای و بالا گرفتن کشمکش های پنهان و آشکار بر سر جانشینی او، اهمیتی دو چندان پیدا کرده است.

به طور فشرده اختلافات راهبردی دو رقیب انتخاباتی را می توان چنین خلاصه کرد:

- یک طرف خواهان پایان دادن به فعالیت های سپاه قدس در کشورهای همسایه و تنش زدایی با همسایگان است. در حالی که طرف مقابل بر سیاست منطقه ای نظامی محور اصرار دارد.

- یک طرف نمی خواهد در مساله فلسطین نقش کاتولیک تر از پاپ ایفا کند در حالی که طرف مقابل همچنان شعار محو اسرائیل می دهد.

- یک طرف می خواهد مناسبات ایران را با آمریکا و اروپا عادی سازد و شرایط داخلی کشور را نیز برای جلب سرمایه گذاری های خارجی آماده سازد. در حالی

که طرف مقابل شروع چنین روندی را آغاز روند نابودی جمهوری اسلامی تلقی می کند. بالا گرفتن بحران منطقه بویژه افزایش تنش میان کشورهای عربی حوزه خلیج فارس و ایران، و ادامه وخامت اوضاع اقتصادی و اجتماعی ایران که به گسترش فقر و بیکاری روز افزون انجامیده، حساسیت این انتخابات را دو چندان کرده است.

در این انتخابات ابراهیم رئیسی که از بدو تولد جمهوری اسلامی تا به امروز برجسته ترین قاضی و مجری سرکوب و کشتار بوده با حمایت روحانیون تکفیری و فرماندهان سپاه و بسیج و سایر دستگاههای تحت امر رهبری برای کسب کرسی ریاست جمهوری وارد میدان شده است. او و حامیان امیدوارند از سرخوردگی نسبی مردم نسبت به روحانی بهره برداری کرده و با شعارهای غیرممکن و عوامفریبانه ای همچون سه برابر کردن یارانه ها برای سه دهک پائینی جامعه، انتخابات را به دور دوم بکشانند و داستان برکشاندن احمدی نژاد در سال ۸۴ را دوباره تکرار کنند.

حقیقت هم این است که سرخوردگی نسبت به روحانی بویژه در میان لایه های تهیدست جامعه که از آگاهی های سیاسی کمتری نیز برخوردارند به شدت گسترده است.

برجام که مهمترین دستاورد روحانی و کابینه او است با وجود اهمیت آن در دور کردن خطر جنگ از سر ایران و شکستن نظام تحریم ها، طبعاً هنوز نتوانسته است تغییر محسوسی در زندگی اقتصادی لایه های پائینی جامعه و در ایجاد اشتغال پدید آورد.

روحانی البته اختیار و اراده تحقق شعارهای انتخاباتی چهار سال پیش خود در مورد آزادی احزاب، و پایان دادن به حصر رهبران جنبش سبز را نداشت. اما سؤال این است که او چرا علیه فساد فراگیر اقتصادی که جامعه ایران تشنه مبارزه علیه آن است پرچمدار نشد؟ چرا در این میدان که می توانست و می شد مردم را علیه شبکه های حکومتی قاچاق و رانت خواری و فساد بسیج کرد تا آن حد تعلل و ضعف نشان داد که سرانجام پرچم مبارزه با فساد را نهادهای تحت امر رهبر که خود منشاء اصلی فسادند بالا بردند؟ آیا این تعلل به خاطر غفلت روحانی از اهمیت و فوریت این مساله بود و یا بدتر از آن به این دلیل بود که ضرب المثل «رطب خورده منع رطب کی کند»، مانع از ورود کابینه روحانی به این عرصه می شد؟

اگر اصلاح طلبان و میانه روها نتوانند در روزهای آینده لایه های سرخورده و بخش های خاکستری جامعه را به طرفداری از خود بسیج کنند بعید نیست که با دو مرحله ای شدن انتخابات دستگاه اطلاعاتی و نظامی جمهوری اسلامی رئیسی را بر سر کرسی ریاست جمهوری بنشانند و از این طریق گام بزرگی برای هموار کردن راه جانشینی او بردارند. در این صورت ایران دوباره به دوره احمدی نژاد بازمی گردد که این بار عواقب آن وخیم تر از گذشته خواهد بود و حتی تمامیت ارضی ایران نیز در مخاطره قرار خواهد گرفت.

اما با توجه به رشد آگاهی های سیاسی مردم و شناختی که جامعه از اهداف هسته اصلی قدرت و تبه کاریهای اقتصادی و اجتماعی دوران احمدی نژاد پیدا کرده پیروزی رئیسی و یا قالیباف بر روحانی بدون تقلب گسترده در انتخابات، بعید بنظر می رسد. با توجه به آن که وزارت کشور روحانی انتخابات را برگزار می کند و نیز طرف مقابل نیز بنیه ی تکرار کودتای انتخاباتی ۸۸ را ندارد، می توان پیش بینی کرد که روحانی برنده این انتخابات خواهد بود.

# هشت ادعای موافقان شرکت در انتخابات در آینه بیست سال تجربه

مهران مصطفوی



سخن به میان می‌آید. برای اینکه ببینیم ادعاهای صحیح هستند یا نه، بایسته این است تجربه‌ها را بررسی کنیم. اگر ۲۰ سال پیش، یعنی در سال ۷۶ بودیم، پیش از تجربه بودیم و می‌توانستیم بگوئیم حالا که یک نامزد اصلاح طلب بیرون از حلقه اول، وجود دارد، تحریم و عدم تحریم انتخابات جمهوری اسلامی، تنها موضوع بحثی نظری است. آن زمان، شاید مشکل بود قضاوت قاطعانه در باره این دعوی کرد. اما

مخاطب این مطلب کسانی هستند که خود را مردم سالار می‌دانند و مدعی اند که خواستار بهبود وضعیت فعلی هستند و البته شرکت در انتخابات جمهوری اسلامی را به علل مختلف فرصتی مناسب برای پیشبرد هدفهای خود می‌شمارند. این دسته از شرکت کنندگان در انتخابات دلایل مختلفی را برای توضیح و توجیه انتخاب خود به میان آورده‌اند. ۸ دلیل عمده‌ای که تاکنون مطرح کرده‌اند و موضوع این نوشتار است از قرار زیرند:

- ۱ - شرکت در انتخابات حق است و نباید از حق خود چشم پوشید؛
- ۲ - با وجود محدودیتها، هنوز قانون اساسی ظرفیتهایی دارد که باید از آنها به نفع مردم استفاده کرد؛
- ۳ - تصدی امور در قوه مجریه و یا در مجلس توسط نیروهای اصلاح طلب و یا معتدل اجازه می‌دهد که وضعیت کشور بطور تدریجی بهتر شود؛
- ۴ - هر بار که مردم در انتخابات کم شرکت کرده‌اند، قدرت بدست نیروهای تندرو افتاده‌است؛
- ۵ - تغییر نظام هزینه بالایی دارد و جامعه حاضر به دادن هزینه نیست. اگر در انتخابات شرکت نکنیم راه دیگری نمی‌ماند مگر انقلاب، و مردم هم از انقلاب و خشونت خسته شده‌اند؛
- ۶ - در شرایط فعلی امنیت ایران و حتی استقلال ایران در خطر است و از آنجا که خطر مداخله خارجی و خطر تجزیه کشور وجود دارد، باید با رژیمی که حداقل امنیت را تامین کرده‌است، به نحوی کنار آمد. خطر داعش و تجزیه وجود دارد؛
- ۷ - با شرکت در پروسه انتخابات، حداقل می‌توانیم مطالبات خود را مطرح کنیم. اگر تحریم کنیم این امکان مهم را از خود سلب می‌کنیم. و
- ۸ - کسانی که تحریم می‌کنند پاسخی برای اینکه چه باید کرد ندارند و کسی هم نیست که خارج از رژیم صدائی داشته باشد.

البته در دوره‌های مختلف برخی از ادعاهای بالا برای شرکت در انتخابات با شدت بیشتری مطرح شده‌اند. اگر تصدی ریاست جمهوری توسط آقای خاتمی، در خرداد ۱۳۷۶ راه آغاز مطرح کردن هشت ادعای بالا در نظر بگیریم آن هنگام، بیشتر از ادعاهای یک و دو

زمانی که وسیله، یعنی رأی دادن و هدف یعنی اعمال حق حاکمیت با هم این‌همانی داشته باشند.

با توجه به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که بر اصل ولایت مطلقه بنا شده است و با توجه به این امر که قانون شرایط را برای انتخابات منصفانه و سالم و آزاد و عادلانه ندارد، شرکت در انتخابات عمل به حق نیست. سلب حق از خویش است. البته بر اثر ایستادگی در بیان حقیقت و تکرار این حقیقت و نیز واقعیت که شرکت در انتخابات حق نیست، این ادعا اکنون دیگر رنگ باخته است و از آن کمتر استفاده می‌شود. اکنون دیگر گفته نمی‌شود شرکت در انتخابات جمهوری اسلامی حقی است که باید از آن استفاده کرد. اینک ادعاهای دیگری برای توجیه شرکت در انتخابات مطرح می‌شود.

۲ - ادعای دوم: «با وجود محدودیتها، قانون اساسی ظرفیتهایی دارد که باید از آنها به نفع مردم استفاده کرد». تجربه آقای خاتمی اولین و طولانی‌ترین تجربه تصدی اصلاح‌طلبان است. این تجربه ۸ سال طول کشید. بر خلاف ادعا، نه تنها ظرفیتی در قانون اساسی یافت نشد، بلکه از دوره آقای خاتمی به بعد بر قدرت ولی فقیه افزوده نیز شد. نه تنها قدمی برای کم کردن قدرت او برداشته نشد بلکه بر مطلق‌الغنایی، بنابراین، حوزه عمل او افزوده نیز شد. برای نمونه چند مورد را ذکر می‌کنیم:

- حکم حکومتی برای اولین بار در صحن مجلس در مورد مطبوعات و بعد در مورد تأیید صلاحیت آقای معین،

۲۰ سال گذشته است و ما پس از تجربه هستیم. شاهد تجربه‌های متعددی بوده‌ایم و می‌توانیم از آنها در بررسی ادعاهای استفاده کنیم. چنین می‌کنیم و به ادعاهای، یکایک، می‌پردازیم:

۱ - ادعای اول: «شرکت در انتخابات حق است و نباید از حق خود چشم پوشید». در سالهای ۷۰، در جامعه، این خلاف حق رواج داده شد. زیرا رأی دادن و در انتخابات شرکت کردن حق نیست. در دموکراسی‌ها بر اصل انتخاب رأی دادن تنها وسیله است. آنچه حق است حق حاکمیت است. حق اعمال حاکمیت که هر شهروند دارد. حق حاکمیت زمانی امکان وجود پیدا می‌کند که شخصی مانند رهبر مذهبی و یا رهبر نظامی یا رهبر حزب پیشرو و یا هر صاحب مقام دیگری شریک حاکمیت مردم نباشد، چه رسد به اینکه خود را صاحب ولایت مطلق دانستن. و نیز، وقتی مردمی از حق حاکمیت برخوردار هستند که یک قدرت خارجی خود را شریک جامعه ملی در اعمال حاکمیت نداند. چه رسد به خود مالک حاکمیت دانستن و بجای مردم تصمیم گرفتن. مردم برخوردار از حقوق شهروندی مردمی هستند مستقل در اعمال حاکمیت و آزاد در ابراز نظر و انتخاب و توانا در گرفتن تصمیم جمعی و به اجرا گذاردن آن. بنابراین، رأی دادن زمانی عمل به حق است که انسان حق حاکمیت داشته باشد. یعنی

بکار رفت. این امر عادی جلوه داده شد. حکم حکومتی را آقای خمینی، بر خلاف قانون اساسی رسم کرد. پس قانونی نبود. ولی اصلاح طلبان با آن به عنوان امری پذیرفته شده برخورد کردند. با این برخورد، عملاً اختیارات رهبر در قانون اساسی شد کف اختیارات او. دادگاه ویژه روحانیت نیز با حکم خلاف قانون اساسی آقای خاتمی ایجاد شد. آقای منتظری هم به تکرار گفت خلاف قانون اساسی است. اما نخست در مرداد ۱۳۶۹، بود که آئین نامه و بنابر آن دادسرا و دادگاهها پیدا کرد و سپس، در سال ۱۳۷۹، در حکومت اصلاح طلبان بود که «قانونی» شد (ماده ۲۸ آئین دادرسی مدنی) و در بودجه دولت ردیف پیدا کرد. مجمع تشخیص مصلحت را باز آقای خمینی مقرر کرد. اما به هنگام «بازنگری قانون اساسی»، وارد قانون اساسی شد و در حکومت آقای خاتمی، برای مهار او و تحمیل سیاستهای رهبر به حکومت او تشکیل شد. تعیین خطوط کلی سیاست اقتصادی و سیاست خارجی از آن رهبر شد و او هم از این اختیار استفاده و در واقع سوءاستفاده کرد. مداخله مستقیم در عزل و نصب وزیران هم اختیاری بود که آقای خامنه‌ای به خود داد. بعد در حکومت احمدی نژاد، مداخله او علنی تر شد و امری عادی گشت.

تا خرداد ۱۳۶۰، تجاوزهای آقای خمینی از قانون اساسی به او تذکر داده می‌شد. اما از آن پس، تا وقتی که مجلس زبان به شکوه گشود، تذکر نیز داده نمی‌شد. تا اینکه در اواخر دهه شصت مجلس از نقض مستمر قانون اساسی شکوه کرد و آقای خمینی عذر آورد که علت جنگ و حالت اضطراری بوده است. قول داد از آن پس، قانون اساسی را رعایت کند. نه تنها به قول خود عمل نکرد، بلکه دم از ولایت مطلقه فقیه زد. آقایان رفسنجانی و خامنه‌ای، به استناد دستور خلاف قانون اساسی آقای خمینی، کمیته بازنگری را مأمور وارد کردن ولایت مطلقه فقیه در قانون اساسی کردند. بدین ترتیب، همه آن قانون شکنی‌ها مجوز وارد شدنشان به قانون اساسی شد. تفسیر قانون اساسی هم با شورای نگهبان دست نشانده رهبر است. از این رو، این ادعا که قانون اساسی حاضر ظرفیتهای زیادی دارد که می‌توان آنها را به نفع مردم بکاربرد، رنگ باخته است. ۲۰ سال گذشت و حتی یک قانون در رابطه با حقوق مردم وضع نشد نه در زمان اصلاح طلبان که دو قانون اصلاح قانون انتخابات و قانون مطبوعات را کنار گذاشتند و نه پیش و نه بعد از آن.

۳ - ادعای سوم: «تصدی دو قوه مجریه و مجلس، حتی یکی از آن دو، توسط نیروهای اصلاح طلب، اجازه خواهد داد که امور بطور تدریجی بهتر شوند». تاکنون، هیچ‌گونه دلیلی بر اثبات این ادعا ارائه نشده است. یعنی آمار و ارقامی دال بر بهبود شدن تدریجی امور، ارائه نشده است. وقتی سخن از بهبود وضعیت می‌کنیم، کدام وجه از وضعیت را مد نظر داریم؟ میزان فقر؟ میزان بیکاری؟ میزان اعتیاد؟ تعداد کودکان خیابانی؟ تعداد زنان بی سرپرست؟ وضعیت آموزش و پرورش؟ میزان خرافات در جامعه؟ میزان دزدی و موارد تقلب و جرم در جامعه؟ نرخ تورم؟ بدهی دولت؟ میزان واردات؟ تولید داخلی؟ تعداد زندانیان سیاسی؟ تعداد اعدامها؟ وضعیت محیط زیست ایران؟ بهبود رابطه با کشورهای خارجی؟ صیانت از حقوق ملی مردم ایران؟ خروج مغزها از کشور؟ تسهیل بازگشت ایرانی‌های مهاجر؟ طبیعت ایران که با شتاب بیابان می‌شود؟ کدامیک از ویران‌گری‌ها بهبود می‌یابند؟ کدام یک روزافزون نیست؟ حتی خود مسئولین حاکم هم مدعی بدی وضعیت هستند. البته هر یک دیگری را مقصر بدتر شدن وضعیت قلمداد می‌کند. آقای روحانی که ۴ سال پیش مدعی بود «برنامه کوتاه مدت یک ماهه و ۱۰۰

روزه وجود دارد که می‌توانیم در یک زمان کوتاه تحول اقتصادی در کشور به وجود آوریم»، حالا می‌گوید ۱۰ حکومت هم بیایند نمی‌توانند مسائل کشور را حل کنند. ۴ - ادعای چهارم: «هر بار که مردم در انتخابات کم شرکت کرده اند قدرت بدست نیروهای تندرو افتاده است». به تازگی، دروغی ساخته‌اند که بنابر آن، در همه جا، تحریم انتخابات به زیان تحریم کنندگان و بسود اقتدارگرایان تمام شده است.

در مورد این ادعا کافی است که انتخابات سال ۸۸ را در نظر بگیریم. به گفته اصلاح طلبان بالاترین میزان شرکت در دادن رأی، در آن انتخابات روی داد. اما حاصل آن انتخاب دوباره آقای احمدی نژاد شد. پس میزان بالای شرکت - حتی بسیار بالا - مهم نیست. سخن خانم رهنورد بعد از کودتای انتخاباتی سال ۸۸ را یادآور شویم. او گفته بود خوب شد که آقای موسوی انتخاب نشد چون تغییری حاصل نمی‌شد. برای اینکه نمی‌گذاشتند.

برای نظام ولایت فقیه، شرکت مردم در دادن رأی، تنها برای مشروعیت بقیه، نه برای مشروعیت با دنیای خارج است. هر زمان احساس کند آن شرکت می‌تواند محل خودکامگی گردد، دست به تقلب‌های بزرگ می‌زند. بعد هم از شرکت کنندگان می‌خواهد که بپذیرند که تقلبی صورت نگرفته است و تظاهرات خیابانی فتنه‌ای بوده است که می‌باید خود را از آن مبرا کنند. کاری که کلیه نامزدهای انتخابات مجلس حاضر و کلیه وزرای حکومت آقای روحانی انجام دادند. بدیهی است که مدعی اصلی و مدعیان فرعی فراموش می‌کنند که «تند رو» اصلی آقای خامنه‌ای است. آنها که به اطاعت از او ملزم می‌شوند، اصولا تندرو و معتدل و اصلاح طلب، به قول آقای خامنه‌ای، بالهای نظام هستند که او از آنها برای پرواز در پهنه قدرت استفاده می‌کند.

خوشنوتهای پنهان و آشکار ناشی از وجود حاکمیت را طی حداقل ۲۰ سال اخیر محاسبه کنند. خشونت ناشی از فقر و بدبختی، خشونت ناشی از رانتهای بی حساب حاکمان، خشونت ناشی از تخریب نیروهای محرکه، از نسل در سن کار تا دیگر نیروهای محرکه جامعه، خشونت دستگاه قضائی و ... که تنها برای حفظ نظام صورت می‌گیرد را در نظر نمی‌گیرند. مدعیان این امور میزان اعدامها و دیگر احکام سنگین و غالبا بی‌سبب قانونی اما لازم برای سنگین کردن جو ترس را در نظر نمی‌گیرند. در عوض، کشته شدن احتمالی چند انسان را در پروسه تغییر بزرگ می‌کنند. آنها زندگی انسانهای شرافتمندی که سالها پشت میله‌های زندان بسر می‌برند را لحاظ نمی‌کنند. اینکه خانواده‌های اعدام شدگان و زندانیان سیاسی چه خشونت را تحمل می‌کنند را در نظر نمی‌گیرند. از هم پاشیده شدن خانواده‌ها بر اثر مهاجرت را نمی‌بینند. مهاجرت مغزها را که به لحاظ اقتصادی تخریبی بزرگ است، در نظر نمی‌گیرند. تنها در ۲۰ سال اخیر ۵۰۰ هزار نفر در تصادفات رانندگی کشته شده‌اند برآستی اگر دولتی حقوقمدار در ایران حاکم بود نمی‌توانست از این میزان تا حد زیادی بکاهد؟ برآستی اگر جان و منزلت انسان ارزش داشت چنین امری واقع می‌شد؟ کسی مدعی نیست که با تغییر رژیم در ایران، خشونت‌ها نیز، همه و درجا از میان می‌روند. اما هر با انصافی می‌تواند درک کند رژیمی که خشونت را وسیله اصلی می‌کند و کار نهاد ولایت مطلقه فقیه آن اشاعه خشونت است، هر روز که از عمرش می‌گذرد، بر خشونت‌های هستی سوز می‌افزاید و ایرانیان بیشتری قربانیان خشونت‌ها می‌شوند. طبیعت ایران نیز، از این رو، تغییر رژیم برای استقرار حاکمیت مردم آغاز پایان دادن به کاربرد خشونت بعنوان روش حکمرانی خواهد بود. هزینه بسیار بالا یا سالیان سال است که می‌پردازیم.

**وظیفه جامعه مدنی شناخت و شناساندن هر چه بیشتر حقوق شهروندی است. ایستادگی و دفاع از این حقوق است. این رفتار باعث خواهد شد که فضای عمل حاکمیت کوچک و کوچکتر شود. اما شرکت در بازی قدرتمداران غاصب دولت و تن دادن به روش «وارد محاسبات قدرت شدن برای تاثیر گذاری»، از سوئی فضای عمل رژیم را نه تنها تنگ نمی‌کند بلکه امکان این فضا را هر چه گسترده‌تر می‌کند و دست مخدوش می‌کند و سیر کم کردن توقعات تسریع می‌شود.**

۶ - ادعای ششم: «در شرایط فعلی امنیت ایران و حتی استقلال ایران در خطر است و از آنجا که خطر خارجی و خطر تجزیه کشور وجود دارد، با رژیمی که حداقل امنیت را تامین کرده است، باید به نحوی کنار آمد. خطر داعش و تجزیه نیز وجود دارد». فراموش نکنیم که آقای خامنه‌ای نیز به مدعیان پیوست و در این ادعا شریک شد. چهار سال قبل، او گفت: «اگر نظام را هم قبول ندراید بخاطر ایران رای دهید». این سخنان زمانی گفته شد که برجام به انجام نرسیده بود و طوری تبلیغ می‌شد که انگار آقای روحانی خواستار مذاکره با امریکا است و آقای خامنه‌ای مخالف است. اما همگی شاهد بودیم که آقای خامنه‌ای توافقی را که می‌خواست به انجام رسانید. او توافقی را می‌خواست که با آن نه رابطه با غرب و امریکا عادی شود و نه گشایشی در درون کشور ایجاد شود و نه اصل مسئله هسته‌ای ایران حل شود. تازه اندکی بعد از امضای قرارداد وین نیز به جای تشنج‌زدائی، ایران مستقیما وارد جنگ سوریه شد و به نام مردم ایران از رژیمی جنایتکار دفاع کرد و می‌کند. آیا چهار سال بعد از رئیس جمهور شدن

اما این سخن که تحریم همواره به زیان تحریم کنندگان و به سود اقتدارگرایان تمام شده است را هم تاریخ معاصر ایران و هم مصر و تونس و روسیه و کشورهای اروپای شرقی، تکذیب می‌کنند. زیرا تحریم انتخابات بود که سبب شد هم مردم این کشورها آن را رأی منفی به حاکمیت خویش بدانند و هم رژیم‌ها را تک پایه و فاقد مشروعیت گردانند. به تدریجی که به محض تغییر تعادل خارجی از پا درآمدند. بدون خطر هم از پا درآمدند زیرا فاقد پایگاه داخلی بودند. هر جا بدیل نیرومند وجود داشت، بدون نیاز به انقلاب، تحول قطعی نیز انجام شد.

۵ - ادعای پنجم: «اگر در انتخابات شرکت نکنیم راه دیگری نمی‌ماند مگر انقلاب و مردم هم از انقلاب و خشونت خسته شده‌اند تغییر نظام هزینه بالایی دارد و جامعه حاضر به دادن هزینه نیست». مدعیان، این ادعا، انقلاب و خشونت را یکی کرده و از یاد می‌برند که انقلاب و تغییر نتیجه رسیدن خشونت به حد اشباع و تخریب نیروهای محرکه در حد به خطر انداختن حیات ملی است. از یاد می‌برند که حاصل جمع

آقای روحانی و سه سال بعد از امضای آن قرارداد، ما از بحران سخت داخلی/خارجی بیرون آمده‌ایم؟ آیا نمی‌دانیم که خطوط اصلی سیاست خارجی را رهبر تعیین می‌کند و رهبری که کلمه دشمن هر بار که سخن می‌گوید، از دهانش نمی‌افتد؟ اگر نیک بنگریم می‌بینیم که هر اندازه عمر این نظام طولانی‌تر شود امنیت، در نتیجه، استقلال ایران بیشتر بخطر می‌افتد. بر بحرانهای داخلی/خارجی که امنیت ایران را به خطر می‌اندازد، باید کج‌رفتاری که با اقلیت سنی و اقلیتهای قومی در ایران می‌شود را نیز اضافه کرد که بس نگرانی آور است.

۷ - ادعای هفتم: «با شرکت در پروسه انتخابات حداقل می‌توانیم مطالبات خود را مطرح کنیم. اگر تحریم کنیم این امکان مهم را از خود سلب می‌کنیم». ابهام این ادعا را باید روشن کرد تا دانست از حقیقت چیزی در آن هست یا خیر. دو ابهام نظر گیر هستند:

اول اینکه نوع مطالبات کدام است و هدف از طرح آن چیست؟ اگر هدف از طرح مطالبات سهم‌گیری از رژیم باشد، یک معنی دارد و این معنی پذیرفتنی نیست و اگر هدف از مطالبات پرداختن به حقوق مردم و بالا بردن سطح فرهنگ دموکراسی باشد معنای دیگر پیدا می‌کند. بدین معنی بطور پی‌گیر باید به طرح مطالبات پرداخت. روش پرداختن به آن مسئله دیگر است.

دوم اینکه این ادعا که زمان انتخابات مردم بیشتر پیگیر مسائل خود و جامعه و کشور خود می‌شوند می‌تواند درست باشد. اما از دیدگاه کنشگر سیاسی مطالبات راه وقتی حقوق هستند، باید بطور مستمر پی‌گرفت. تا زمانی که مطالبات بدست نیامده‌اند، نباید از پای نشست. برای معلوم کردن اهمیت پی‌گیری مستمر، بعنوان نمونه، تجربه‌های را یادآور می‌شوم که مستقیماً به مطالبات درباره انتخابات و حقوق مردم مربوط است. ۱۰ سال قبل، کشور کمیته‌ای را تحت عنوان «کمیته دفاع از انتخابات آزاد، سالم و عادلانه» تشکیل دادند. بعد از برگزار کردن تعدادی جلسه برای تعیین پیش شرطهای انتخابات آزاد، سالم و عادلانه، ۲۰ پیش شرط برگزاری انتخابات را تعیین کردند. از دید نگارنده کاری بسیار مثبت بود. پر واضح است که شرایط تعیین شده در کادر قانون اساسی نظام ولایت فقیه نمی‌گنجید. اما کمیته برای این پرسش که اگر در نظام جمهوری اسلامی آن ۲۰ بند متحقق نگشت، چه خواهد کرد، پاسخی معلوم نکرد. کسانی که در آن کمیته عضویت داشتند در انتخاباتی شرکت کردند و می‌کنند که هیچیک از آن ۲۰ پیش شرط را رعایت نمی‌کند. تجربه می‌گوید روش بکار رفته نادرست بوده‌است. بنابر تجربه، چنین برخوردی با انتخابات، با عذر طرح مطالبات، راه بجائی نمی‌برد و این فکر را که راه کاری وجود ندارد را نیز القاء می‌کند. مطالبه کنندگان ناگزیر باید بدانند که از شرایط لازم برای ایجاد اعتماد در مردم از سوی بدیل، راه‌کار بکاربردی توسط مردم پیشنهاد کردن و شفاف سخن راندن است. دموکراسی با ابهام همخوانی ندارد و در شرایط بسیار سخت و بحرانی امروز میزان شفافیت مواضع اهمیت بسزائی دارد. اگر کنشگر سیاسی برای یک انتخابات آزاد ۲۰ شرط تعیین کند و خود به آنها عمل نکند، آیا بجای بیاد آوردن توانائی، ناتوانی را به شهروندان القاء نمی‌کند؟ آیا مردم نخواهند گفت واعظان غیر منعظ هستند و دولتیان و مخالفان آنان از یک قماش هستند؟ مهم‌تر از همه این که طرح مطالبه وقتی بدیل نماد آن نیست بمعنای نبود بدیل نیست؟ به معنای اعلان ناتوانی نیست؟ اطمینان دادن به رژیم که حتی مزاحم جدی در تجاوز به حقوق ندارد نیست؟ آیا رژیم مطمئن از

فقدان مزاحم، هر چه را که خواست، نمی‌کند؟ بدین سان، مطالبه‌گر حقوق، نخست باید مکان خویش را برگزیند که سرای حقوقمندی است و نه محدوده رژیم و سپس شهروندان را به عمل به حقوق خویش و روی آوردن به بدیل مصمم به یافتن جامعه برخوردار از حقوق، بخواند.

۸ - ادعای هشتم: «کسانی که تحریم می‌کنند پاسخی برای اینکه چه باید کرد ندارند و خارج از رژیم، کسی هم نیست که صدائی داشته باشد». نخست بدانیم کسانی که اینگونه سخن می‌گویند خود برنامه ندارند. تنها برنامه آنها دفاع از اعتدالگرایان و یا اصلاح طلبان و گاهی جنایتکاران بنام برای جلوگیری از روی کار آمدن «بدتر» است. خود را در نفی دیگری تعریف می‌کنند و تاکنون هم موفق نشده‌اند توضیح دهند چه چیز این رژیم را و چگونه می‌خواهند اصلاح کنند. اما تحریم فعال قبل از هر چیز یعنی رأی دادن به حق حاکمیت خویش. معنای تحریم این است که شهروندان ایران کاری نکنند که خود را نادان از حقوق خویش و یا بدتر، دانا به حقوق خویش اما مطمئن از ناتوانی خود و گرفتار ترسی فلج‌کننده جلوه دهند. معنای تحریم این است که جهانیان ایرانیان را آگاهی از حقوق خود و مصمم بر برخورداری از آن بدانند و نپندارند مردم پشتی نظام هستند و دریابند که ملت ایران این رژیم جبار را که مانع عمل به حقوق است، نمی‌خواهد و می‌خواهد جای این رژیم، رژیمی حقوق محور در ایران مستقر شود. پس، با تحریم، عزم ملی بر تغییر اظهار می‌شود که خود پایه‌گذاری تغییر است. این حداقل کار است. کار بعدی که معنی تحریم را مشخص و شفاف می‌کند، ورود در عمل در همه سطوح است تا که رابطه‌ها بر اساس حقوق برقرار شود. برقرار کردن این رابطه‌ها کاری است که جامعه می‌تواند بکند و ربطی هم به رژیم ندارد. با اینکار به تدریج قلمرو رژیم تنگ می‌شود و با ارتباط حلقه‌های مختلف جامعه مدنی، جنبش عمومی می‌تواند تغییر، یعنی رسیدن به هدف اول را که جانشین کردن نظام جبار با نظام حقوق مدار است میسر کند. البته کسانی هستند که بتوانند در امر انتقال حاکمیت به مردم ایران نقش مهم بازی کنند تا این گذر در آرامش صورت پذیرد.

پس تحریم کنندگان فعال یک برنامه مشخص دارند و آن استقرار دموکراسی از طریق خود مردم است. بخاطر این است که تحریم کردن را هدف نمی‌شناسند و روش می‌شناسند. بدین‌خاطر است که مرتب هشدار می‌دهند رأی دادن و رأی ندادن، وقتی از روی آگاهی به حقوق نباشد، باقی ماندن در مدار قدرت و دائم رابطه خود را با آن تنظیم کردن است.

کسانی هستند که رای نمی‌دهند برای اینکه منتظر هستند دستی از خارج بیاید و وضع را عوض کند. این افراد نیز رفتارشان از روی ناتوانی است. از این‌روست که رأی دادن و رأی ندادن وقتی تنظیم رابطه با قدرت باشد و نه عمل کردن به حق حاکمیت، گویای غفلت از حقوق شهروندی است. بنابر این، برای بیرون آمدن از مدار بسته بد و بدتر، و بازچه بدترین نشدن می‌باید از تاریکی رأی دادن و رأی ندادن بخاطر این یا آن تنظیم رابطه با قدرت، به روشنی شناختن حقوق خویش و عمل به این حقوق، عبور کرد. این سیاست و برنامه تحریم کنندگان فعال است. از دید آنها با جامعه است که باید سخن گفت و نه با قدرت. زیرا تا ما عوض نشویم رژیم عوض نمی‌شود. این نکته اساسی است که باید به آن بیشتر پرداخت. زمانی که ما مردم به حقوق خود عمل کنیم و حقوق یکدیگر را رعایت کنیم، رژیم خود بخود می‌رود. تحریم کنندگان فعال برای آینده ایران برنامه دارند برای مسائل ایران راه‌حل پیشنهاد می‌کنند و آنها را بطور مرتب با مردم در

میان می‌گذارند.

### نتیجه‌گیری

تجربه ۲۰ سال اخیر در ایران گویای این واقعیت است که ادعاهای مطرح شده از سوی کسانی که در انتخابات شرکت می‌کنند پایه ندارد. در این نظام، وقتی به پای صندوق رأی می‌رویم چه خواهیم چه نخواهیم قبول می‌کنیم که ولی فقیه صاحب اختیار مطلق ما و کشور ماست و این بدترین است. رأی دادن اعتراف به ناتوانی و ناامیدی است. نوعی التماس از «رهبر» است که اجازه بدهد وضعیت بدتر نشود. بلکه او استدعای ما را قبول کند بگذارد وضعیت بدتر از اینکه هست نشود. باوجود این، وضعیت کشور بطور مستمر بدتر می‌شود. بدتر می‌شود زیرا وارد بازی انتخاب بین بد و بدتر شدن، تسلیم شدن به بدترین است که این بازی را بر ما تحمیل می‌کند. آیا کسانی به غیر از رهبر و گردانندگان سپاه که بدترین هستند اینکار را تصدی می‌کنند؟

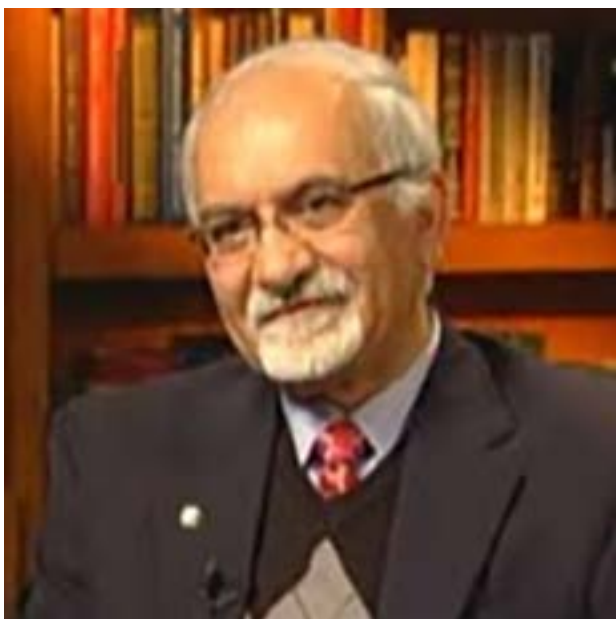
مبلغین رأی دادن به ریشه‌ری‌ها و رئیسی‌ها، کسانی که پورمحمدی را بعنوان وزیر قبول کردند چگونه اکنون می‌توانند از گذشته سیاه رئیسی صحبت کنند؟ کسانی که می‌گفتند کشتار سال ۶۷ مسئله روز نیست، اکنون چگونه می‌خواهند دست بکار بسج مردم برای انتخاب نشدن رئیسی گردند؟ از زمانی که بنابر مهندسی انتخابات شده است تا امروز، بی‌آنکه جا برای تردید باشد، تصدی ریاست جمهوری از سوی این یا آن شخص با این و آن منش، و یا این و آن ترکیب مجلس، نیاز رژیم به بقا که گویا «وجب واجبات» است، را تعیین کرده‌است و نه خواسته‌های مردم و، نیز، نه حل مسائلی که نظام ولایت مطلقه فقیه ایجاد می‌کند و برهم افزوده می‌شوند. بن مایه دلایل موافقان شرکت در انتخابات ناتوانی و ناامیدی و ترس و بی‌برنامگی و فقدان بدیل توانمند است. غافل از این که همین دلایل تناقض قول با فعل آنها را آشکار می‌کند. چرا که اقتضای صداقت در گفتار و کردار این است که بجای دستمایه کردن ناتوانی و ناامیدی و... به برانگیختن توانائی و امید و... و توانمند کردن بدیل بپردازند. غافل کردن مردم یک کشور از توانائی و امید و شجاعت، بس و خامت‌بارتر از ویران‌گری توسط قوای سرکوب رژیم است. زیرا القای ناتوانی و یأس و ترس، سرکوب را کارسازتر می‌کند.

وظیفه جامعه مدنی شناخت و شناساندن هر چه بیشتر حقوق شهروندی است. ایستادگی و دفاع از این حقوق است. این رفتار باعث خواهد شد که فضای عمل حاکمیت کوچک و کوچکتر شود. اما شرکت در بازی قدرتمداران غاصب دولت و تن دادن به روش «وارد محاسبات قدرت شدن برای تاثیرگذاری»، از سونوی فضای عمل رژیم را نه تنها تنگ نمی‌کند بلکه امکان این فضا را هر چه گسترده‌تر می‌کند و دست رژیم را در مانور دادن هر چه بازتر می‌کند و از سوی دیگر هویت گروه مردمسالار را مخدوش می‌کند و سیر کم کردن توقعات تسریع می‌شود.

نگارنده بر این است که در شرایط فعلی، مبارزه برای کمک به استقرار حاکمیت ملی، به اتخاذ سیاستهای بسیار شفاف در رابطه با نظام جمهوری اسلامی و قدرتهای خارجی، نیاز است. به تکرار باید هشدار داد که استقلال و آزادی دو اصل پایه دموکراسی هستند و باید مستقل از رژیم و قدرتهای خارجی به مبارزه ادامه داد. هر گونه ابهام، یعنی کمک گرفتن از نظام و یا بخشی از آن و یا کمک گرفتن از آمریکا و یا دیگر قدرتهای خارجی، به کج‌راهه رفتن و استبداد را تقویت کردن است. ایران هنوز فرصت سربلند کردن را دارد. تا هنوز فرصت هست باید سرها را که به علامت تسلیم در سینه فرو رفته‌اند، بسان پرچم استقلال و آزادی برافراشت.

# پوپولیسم در سیاست و انتخابات کشور

مهدی نوربخش



ضعیف کند. پوپولیسم می تواند توقعاتی را در جامعه ایجاد نماید که ظرفیت های جاری درون یک کشور را تحت الشعاع قرار داده و به عدم ثبات سیاسی کمک کند. در عین حال، بعضی از حرکت های پوپولیستی می توانند جامعه را متوجه مشکلات خود کنند. اگر بیش از این قدرت نیابند، می توانند به روند دموکراسی هم کمک کنند.

پنجم، رابطه فاشیسم با پوپولیسم چیست؟ فاشیست ها به دموکراسی و نهادهای دموکراتیک اعتقادی ندارند، در حالی که پوپولیست ها از این نهادها بهره می گیرند. فاشیسم و پوپولیسم هر دو از مردم خاصی صحبت می کنند. مردم در قاموس سیاسی آنها تعریف مخصوص خود را دارد که به آن خواهیم پرداخت.

## سه مقوله بنیادی در پوپولیسم مردم «خاص»

پوپولیسم به سه مقوله در کنش های سیاسی و اجتماعی خود توجه می نماید. این سه مقوله بنیان اندیشه ای پوپولیسم را در بر می گیرند. پوپولیست ها بر مردم تکیه میکنند اما مردم در قاموس سیاسی آنها همه مردم در یک جامعه را در بر نمی گیرد. این مردم، مردم خالص (Pure)، درست (Proper)، سخت کار (Hard Working)، از نظر اخلاقی خالص (Morally Pure) و از فساد میرا (Incappable) هستند. زمانی این مردم از نژاد خاصی می آیند. برای همین بسیاری از حرکت های پوپولیستی رنگ نژاد پرستانه دارند.

این تقسیم بندی مردم درون یک جامعه به پوپولیسم سیاسی ضربه زده و بخشی از مردم را در مقابل بخش دیگری قرار می دهد. اگرچه پوپولیست ها در ابتدا آنچنان بر تقسیم مردم اصرار نمی ورزند اما در

در مورد پوپولیسم سیاسی بحث های زیادی در جامعه امروز ما مطرح است. اما کمتر به ریشه های تئوریک آن اشاره شده و یا تمام زوایای آن به ارزیابی گذاشته شده است.

پیش از بحث پایه های تئوریک پوپولیسم در ابتدا می بایست به چندین پرسش پاسخ گفته شود. اول، آیا پوپولیسم یک ایدئولوژی است؟

پوپولیسم یک ایدئولوژی مثل لیبرالیسم، کمونیسم، کاپیتالیسم و ناسیونالیسم نیست. پوپولیسم یک ایدئولوژی نیست اما بر چهارچوب یک ایدئولوژی می نشیند. در غرب گروهی اعتقاد دارند که پوپولیسم یک ایدئولوژی است با مرکزی بسیار نحیف. این عقیده به دلایل مختلف مورد تردید بسیار قرار گرفته و مردود شناخته شده است.

دوم، آیا پوپولیسم فقط به راست سیاسی مربوط می شود و یا چپ سیاسی هم با آن دست و پنجه نرم می کند؟ در اروپا پوپولیسم بیشتر به راست سیاسی مربوط می گردد اما در آمریکای لاتین به گروه های چپ گرا ارتباط پیدا می کند. پوپولیسم هم در طرف راست سیاسی و هم چپ سیاسی در عرصه سیاست ظهور پیدا می کند. در اروپا پوپولیست ها در فرانسه، هلند، ایتالیا و آلمان به عرصه سیاسی آمده اند. در آمریکا، ترامپ از جایگاه راست افراطی سیاسی در سیاست این کشور ظهور ظاهر کرده است. در آمریکای لاتین، در کشورهای پرو، ونزوئلا، اکوادور و بولیوی، پوپولیست ها پا به عرصه سیاست گذاشته اند. سوم، آیا پوپولیسم یک شکل جدید از فرهنگ سیاسی است؟ پوپولیسم فقط در شرایط خاصی در یک کشور خود را بروز می دهد. فرهنگ و فرهنگ سیاسی دو مقوله نسبتاً پایدار هستند که کمتر دستخوش شرایط خاص سیاسی قرار می گیرند. زمانی که این شرایط خاص ایجاد نگردد، پوپولیسم قدرت بروز خود را از دست می دهد و پوپولیست ها نمی توانند در صحنه سیاست حضور یابند.

چهارم، رابطه پوپولیسم با دموکراسی چیست؟ پوپولیسم پتانسیل آن را دارد که به دموکراسی ضربه های پایدار بزند و نهادهای دموکراتیک را کاملاً

عمل جامعه را تقسیم می کنند و نهادهای دموکراتیک و سیاسی را طوری شکل می دهند که آن بخش مردم مورد توجه خود را در بر گیرند. اینجا پوپولیسم در مقابل دموکراسی قرار می گیرد و نهایتاً نهادهای دموکراتیک را تضعیف می نماید.

پوپولیست ها از نهادهای دموکراتیک دست بر نمی دارند اما نهاد های دموکراتیک آنها پای در پلورالیسم سیاسی ندارند. در ایران، از ابتدا سیاست بعد از انقلاب کشور ما رنگ کاملاً پوپولیستی داشته است. مردم به طرفداران اسلام ناب محمدی و اسلام آمریکایی، انقلابی و سازشکار، با بصیرت و بی بصیرت، انقلابی و لیبرال، خس و خاشاک و طرفدار انقلاب، حامی فتنه و مخالف فتنه، و اکنون ۴ در صد و ۹۶ در صد تقسیم گردیده اند.

روشنفکران اصلاح طلب که بعدها در دام پوپولیسم افتادند، نیروهای سیاسی را به خودی و غیر خودی تقسیم نمودند. آنها از این غافل بودند که تقسیم مردم به پلورالیسم سیاسی که پیش شرطی برای ایجاد نهاد هایی دموکراتیک است ضربه می زند. یک اصلاح طلب نمی تواند به دموکراسی اعتقاد داشته باشد و همزمان پلورالیسم سیاسی را نفی کند.

در آمریکا نیکسون برای اولین بار واژه اکثریت خاموش (Silent Majority) را بکار برد. بعدها مسیحیان خط راستی که از ریگان در انتخابات ریاست جمهوری

**پوپولیسم ایرانی با پوپولیسم چپ آمریکای لاتین و پوپولیسم راست اروپا که هردو نهاد های دموکراتیک را، هرچند به شکل ضعیف تر و در جهت خاصی، می پذیرند، فرق فاحشی دارد. پوپولیسم ایرانی بدنبال انهدام کامل نهادهای دموکراتیک، جامعه مدنی و دموکراسی است و تلاش می کند که به تشکیل یک دولت تئوکراتیک مطلق، که یک دولت توتالیتر است، فائق آید.**

گیرند. لذا سیاست کشور صحنه را برای افرادی آماده می کند که بتوانند به پوپولیسم متوسل شده تا قادر به انتخاب و حکومت باشند.

در اروپا بیشتر راستگرایان افراطی به پوپولیسم روی می آورند. در آمریکای جنوبی، درست بر عکس آن، چپگرایان سیاسی پوپولیست می شوند. در سه کشور ونزوئلا، بولیوی و اکوادور سه رهبر، هوگو چاوز، اوو مورالس و رافائل کوررا، قدرت را بدست می گیرند. هر سه پوپولیست هستند. آنها در مقابل نخبگانی به عرصه سیاست می آیند که همه این نخبگان به احزاب سیاسی سنتی کشور وابسته می باشند. این رهبران پوپولیست این نخبگان را به خاطر ترغیب کشورهای شان به اقتصادی نئولیبرالیستی و هماهنگ با نهادهای بین المللی نظیر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول فاسد می دانستند.

در هر سه کشور این رهبران پوپولیست به نهاد های دموکراتیک انتخابات پایبند می مانند اما سیاست های انتخاباتی، تشکیل احزاب و سهم مردم در سیاست را آن گونه تغییر و شکل داده اند تا همیشه در قدرت بمانند. مردم ونزوئلا در ۱۶ انتخابات، در بین سالهای ۱۹۹۹-۲۰۱۲، مردم بولیوی در هفت انتخابات در بین سالهای ۲۰۰۶-۲۰۱۴ و مردم اکوادور در ۶ انتخابات در بین سالهای ۲۰۰۶-۲۰۱۳ شرکت نموده اند. در تمامی این کشورها جامعه تقسیم گردیده بین طرفداران این دولت ها و مخالفین شان. این سیاست انحصاری و طبقه بندی شده به این رهبران پوپولیست اجازه داده است تا برای سالها در قدرت بمانند. چاوز و کوررا به مردم به عنوان یک واحد نگاه کردند. کسانی که در این بدنه مردمی واحد جای نگرفتند، از سیاست کشور طرد شدند. مورالس با دید وسیع تری به مردم نگاه کرده و بخاطر همین نظام با ثبات تری بنیان گذاری کرده است.

در هر سه کشور قانون های اساسی جدیدی به فراندوم گذاشته شد تا نظام بتواند کسانی را درون و کسانی را در بیرون سیاست کشور نگه دارد. در هر سه کشور مکانیزم هایی ایجاد گردید تا پاسخگویی افقی (Horizontal Accountability) که

برابر برای همه و دستیابی به تساوی جنسیتی تدوین شده است را مطرود دانسته و مورد انتقاد قرار داده است.

به هر حال پوپولیست ها بیشتر به تصمیمات ملی و تعهد به رفاه ملی و نه جهانی تقدّم می دهند. آنها برایشان صلح و رفاه جهانی در سایه همکاری های جمعی بین المللی در اولویت قرار نمی گیرد. شعار معروف ترامپ در آمریکا، «آمریکا اول» می باشد.

**وضع نابسامان اقتصادی و سیاسی**

سومین مقوله که پوپولیست ها بر آن تکیه میکنند وضع نابسامان اقتصادی و سیاسی است. آنها به جامعه خود نگاه می کنند تا مشکلات اقتصادی از قبیل تورم، بیکاری، رشد بسیار پایین اقتصاد و یا فساد اداری و اقتصادی را مورد توجه قرار دهند. آنها حل این مشکلات را خارج از اراده و یا توان نخبگانی که آنها را فاسد می دانند تلقی می کنند.

در کشورهای دموکراتیک، پوپولیست ها نخبگانی را هدف می گیرند که قادر به حل مشکلات جوامع خود نیستند. بعد از جنگ جهانی اول، هیتلر و موسولینی از قلب اروپایی بیرون آمدند که نهادهای دموکراتیک و نخبگان سیاسی قادر به حل مشکلات کشور های خود نبودند. در آمریکا پیش از جنگ جهانی دوم، کشور با بحران اقتصادی بزرگی (Great Depression) روبرو گردید. اما رهبری فرانکلین روزولت از حزب دموکرات قادر بود به این بحران پاسخ گوید و در جنگ جهانی دوم برای شکست هیتلر شرکت نماید.

در کشور هایی که برای دموکراسی نبرد می کنند و نهاد های لرزان سیاسی هنوز قادر به پاسخگویی صحیح به بحرانهای سیاسی و اقتصادی نیستند،

آمریکا حمایت کردند، واژه اکثریت اخلاقی (Moral Majority) را برای خود انتخاب نمودند. ترامپ در کمپین انتخاباتی خود می گفت «تنها چیزی که مهم است اتحاد مردم است. برای اینکه بقیه مهم نیستند.» نایجل رهبر راستگرای انگلیس که مردم را تشویق نمود تا به خروج انگلیس از اتحادیه اروپا رای دهند، می گوید، «۵۲ در صد از مردم که به خروج انگلیس از اتحادیه اروپا رای داده اند، مردم واقعی هستند.» در هند دولت مودی از تظاهرات هندوهای رادیکال که با آن ۲۰۰۰ مسلمان را می کشند به راحتی می گذرد، به خاطر آنکه مردم برای او هندوهای هند هستند. در لهستان ویکتور اربان و حزب او ضد مسلمان، ضد یهودی، و ضد جیبسیها هستند. همه این رهبران پوپولیست از مردم تعریف خاصی دارند که با تعریف مردم در نظامی که به پوپولیسم سیاسی اعتقاد دارد فرق می کند.

**نخبگان فاسد و دور از مردم**

دومین مقوله تأییدی در پوپولیسم، نخبگان سیاسی است. پوپولیست ها نخبگان سیاسی در قدرت را فاسد می دانند. این نخبگان با اتهام دوری از جامعه و مردم، تعهد به نهادهای فرامرزی و بین المللی، و زمانی به اتهام توطئه بر ضد کشور و مردم خود فاسد تلقی می گردند.

در اروپا، محافظه کاران راستگرا به پوپولیسم روی می آورند تا نخبگان در قدرت را برای ارتباطات فرامرزی و بین المللی کشور به چالش بکشند. پوپولیست ها در اروپا به عنوان مثال اتحادیه اروپا را بر نمی تابند و راستگرایان در کشورهای غربی و خصوصاً آمریکا با سازمان ملل متحد و کانون های بین المللی رابطه خوبی ندارند. این سازمان های فرامرزی را در راستای منافع ملی خود نمی دانند به خاطر اینکه برای آنها تعهد دسته جمعی جهانی ایجاد می کنند.

نایجل در انگلیس و لوپن در فرانسه ضد اتحادیه اروپا می شوند و مردم را به خروج از این سازمان ها تشویق می کنند. آنها به کنش های نیتیویستی (Nativism) روی می آورند به خاطر اینکه مردم خاصی را که نشانه می روند همه مردم و خصوصاً مهاجرین را در بر نمی گیرد. آنها پوپولیسم را به خاطر اینکه همه گروه های اجتماعی را در بر می گیرد بر نمی تابند.

در آمریکای لاتین، رهبران پوپولیست چپ، نخبگان سیاسی را به خاطر داشتن رابطه با نهادهای بین المللی و خصوصاً قبول تعهدات بین المللی از طریق بانک جهانی (World Bank) و صندوق پول جهانی (International Monetary Bank) به چالش کشیده و این رابطه ها را طرد و نکوهش می نمایند. در ایران اصولاً محافظه کاران راستگرا و پوپولیست رابطه با غرب را تقبیح نموده و اخیراً آقای خامنه ای دستور کاری و تعهد ۲۰۳۰ یونسکو (United Nations Educational, Scientific and Cultural Organization) که برای توسعه پایدار ایجاد شده است و بیشتر برای فقر زدایی و تضمین آموزش با کیفیت

**محافظه کاران راستگرا در ایران سه آفت به روح و روان سیاست کشور زده اند. اول، می خواهند بین سیاست و استبداد همخوانی به وجود آورند. دوم، آنها نگاهی نظامی به مقوله امنیت دارند. نظامی نگاه کردن به امنیت خود را در درون و بیرون کشور با خشونت نشان داده است. سوم، با پوپولیسم به عوامفریبی و جهالت روی آورده اند.**

پوپولیست ها شانس بهتری برای ظهور پیدا می کنند. در کشور های در حال توسعه که میزان رشد و توان اقتصادی به علت فساد و عدم مدیریت صحیح بسیار پایین است، پوپولیست ها شانس بسیار بالایی برای حضور در صحنه سیاسی کشور پیدا می کنند. در کشوری همچون ایران که نهادهای سیاسی آن پاسخگو نبوده و بخشی از نخبگان سیاسی آن که توانمندی های اقتصادی و نظامی بسیاری را کنترل می کنند و با یک ایدئولوژی خام صحنه های سیاست داخلی و خارجی کشور را بی ثبات نگه داشته اند، خطر بروز پوپولیسم بسیار بالاست. دولت تئوتراتیک در زیر حاکمیت ولایت فقیه اجازه نداده است که نهاد های سیاسی با توان و پتانسیل پاسخگویی شکل

در نظامهای دموکراتیک از طریق بررسی و تعادل (Check and Balances) معمول است به پاسخگویی عمودی (Vertical Accountability) از بالا به پایین تغییر پیدا کند. در بولیوی یک پوپولیسم مشارکتی (Participatory Populism) از پایین به بالا، در اکوادور یک پوپولیسم تکنوکراتیک (Technocratic Populism) با شرکت مردم فقط در انتخابات و در ونزوئلا یک پوپولیسم مشارکتی (Participatory Politics) از بالا به پایین تشکیل گردیده است.

**بزرگترین خطر پوپولیسم**

بزرگترین خطر پوپولیسم ضعیف نمودن و انهدام نهادهای دموکراتیک است. پوپولیسم به پوپولیسم سیاسی اعتقادی ندارد. تعریف پوپولیست ها از مردم



ادامه از صفحه ۱۸

از تحریم کنندگان انتخابات در جامعه و یا حتی رای های خاکستری دارای مطالبه و خواست دیگری هم هستند یا خیر؟

شاید بتوان پرسش فوق را بدین ترتیب هم صورت بندی کرد که: آیا آزادی خواهی در ایران و تقویت صرف این مطالبه رهائی بخش علیه استبداد قادر است که نیروی اجتماعی کافی در به حاشیه راندن هسته سخت قدرت را به میدان کارزار بکشانند تا حتی در یک انتخابات نیمه آزاد، منافع ملت ایران به بار و برگ نشینند؟!

براستی در مقابل این پرسش مهم چه پاسخی می توان داشت که: نزدیک به نیمی از جمعیت ایران هم اکنون با مشکل معیشتی روبروست؟ وجود امر انتخابات و یا عدم انتخابات برای میلیونها ایرانی فقیر و گرسنه مسئله ثانوی نیست؟ به همین دلیل در دوقطبی کردن جامعه در انتخابات ریاست جمهوری پیش رو در آواخر اردیبهشت ماه طرح مسائل طبقاتی جامعه با خواسته آزادی های اجتماعی و سیاسی را توأم نمی طلبید؟

ه - وجدان آگاه جامعه ایران به درستی فهمیده است که از فضای انتخاباتی با تکیه به شبکه های اجتماعی و نهادهای مدنی می تواند نهایت بهره برداری را به عمل آورد تا به میان کشیدن مطالبات اصلی جامعه به مثابه پلی شود برای فراتر رفتن از انتخابات مدیریت شده و نیمه آزاد در ایران امروز. شاید این مسئله حیاتی ما را مجاب کند که در فضاهای انتخاباتی نه صدها گام از مردم زحمتکش جلوتر گام برداریم بلکه باید در جهت عمده کردن مطالبات واقعی جامعه از جمله آزادی بیان؛ سازمان یابی مستقل نیروی کار؛ آزادی پوشش؛ آزادی عقیده و همچنین تاکید به امنیت شغلی و امنیت جانی در عین کار و آموزش و بهداشت ارزان و با کیفیت و... گام برداشت. و این ممکن نیست مگر اینکه از طرح شعارهای ذهنی و ایده آلی که جامعه ایران با آن گام ها فاصله دارد پرهیز کنیم.

**سخن آخر:**

انتخابات ریاست جمهوری در اردیبهشت ماه زمانی موثر خواهد بود که تنش جامعه با هسته سخت حاکمیت به صحنه عمومی و خیابان سرریز شود. در چنین صورتی ست که جنبش سال هشتاد و هشت حیات دوباره می یابد و امید سرپای جامعه را فرا میگیرد و نسل آگاه و جوان و رهبران عملی اعتراضات خیابانی با رهبران رسمی جنبش سبز که استوار به عهد خویش با ملت ایستاده اند نشان خواهند داد که شکاف دولت - ملت در ایران در هر بزننگاه انتخاباتی ممکن است دوباره خیابان را تسخیر کند و مهمترین مطالبات خرد و کلان را به میان آورد. در این جا مطالباتی نظیر برداشتن حصر رهبران رسمی جنبش سبز ایران و آزادی تمامی زندانیان سیاسی و عقیدتی در سرلوحه تمامی خواسته ها خواهد بود.

اردیبهشت ماه ۱۳۹۶

\*- با در نظر گیری تمامی موارد فوق به نظر می رسد که جامعه ایران می تواند از همین تجارب مشارکت فعال یا عدم مشارکت در انتخابات و یا تحریم فعال و ... در دوره های آتی از حیات سیاسی جامعه به خوبی سود جست و به نظام جمهوری متکی به انتخابات آزاد و همه پرسی پی در پی گذر کند و مطالبات طبقاتی و اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی را برای مشارکت واقعی و گسترده طبقات زحمتکش جامعه و نیروی کار و طبقه متوسط با لایه های گوناگون آن مورد تاکید قرار دهد.

منابع انسانی و مدیریتی کشور بزنند. در ایران این کار از ابتدای انقلاب صورت گرفته است و اکنون پوپولیسم دارد خود را در اوج خویش نشان می دهد. آقای قالیباف این سومین باریست که به صحنه انتخابات آمده است. آقای رئیسی کاندید استیصال محافظه کاران راستگراست. رضائی، حداد عادل، جلیلی و ولایتی شانس های خود را در گذشته به آزمایش گذارده اند. هردو، قالیباف و رئیسی، به عنوان کاندیدا های محافظه کاران راستگرا، از هر آنچه داشته در پوپولیسم خود هزینه کرده اند. هردو به غایت عوامفریب و نسبت به سیاست و حکومت جاهل هستند.

پوپولیسم با استبداد در کشور ما گره سختی خورده است. اگر چه پوپولیسم در همه جای دنیا با خودکامگی عجیب است، اما در کشور ما استبداد دینی بستر بسیار مناسبی برای رهبران پوپولیست فراهم آورده است. در ایران، طرفداران اصلاحات برای دموکراتیزه کردن کشور و نهاد سازی دموکراتیک تلاش می کنند، اما محافظه کاران راستگرای کشور نه تنها برای نهاد های دموکراتیک مشروعیتی قائل نیستند که بدنبال استقرار استبداد دینی می باشند. پوپولیسم ایرانی با پوپولیسم چپ آمریکای لاتین و پوپولیسم راست اروپا که هردو نهاد های دموکراتیک را، هرچند به شکل ضعیف تر و در جهت خاصی، می پذیرند، فرق فاحشی دارد. پوپولیسم ایرانی بدنبال انهدام کامل نهادهای دموکراتیک، جامعه مدنی و دموکراسی است و تلاش می کند که به تشکیل یک دولت تئوکراتیک مطلق، که یک دولت توتالیتر است، فائق آید.

همه مردم را در بر نمی گیرد. در کشورهایی مثل ایران که نهاد های سیاسی و دموکراتیک هنوز بوجود نیامده، لرزان ، ضعیف و دائما مورد تهدید استبداد قرار می گیرند، پوپولیسم اجازه نمی دهد که این نهادها قوام پذیر گردند. پوپولیسم این نهاد هارا در نطفه خفه می کند.

قالیباف و رئیسی به مردم به معنی همه مردم اعتنایی ندارند. یک پوپولیست نمی تواند مردم یک کشور را با علایق و عقاید مختلف ببیند و برای مشارکت سیاسی آنها مشروعیت قائل شود.

**سه آسیب رسانی بزرگ پوپولیسم در ایران**

محافظه کاران راستگرا در ایران سه آفت به روح و روان سیاست کشور زده اند. اول، می خواهند بین سیاست و استبداد همخوانی به وجود آورند. دوم، آنها نگاهی «نظامی» به مقوله «امنیت دارند». نظامی نگاه کردن به امنیت خود را در درون و بیرون کشور با خشونت نشان داده است. سوم، با پوپولیسم به عوامفریبی و جهالت روی آورده اند.

وقتی آقای قالیباف می گوید که می خواهد تولید ناخالصی کشور را دو برابر و نیم کند، هم عوامفریبی و هم جهل درون ادعای او خوابیده است. وقتی آقای رئیسی مفهوم «کرامت انسانی» را برای کمپین خود انتخاب می کند، او عوامفریبی می کند. سابقه او در قوه قضائیه با ادعای او هیچ خوانایی منطقی ندارد.

پوپولیست ها می توانند باعث بی ثباتی سیاسی یک کشور گردند زمانی که وعده های آنها کاملا خارج از توانمندی های یک نظام است. آنها می توانند با بی اعتبار کردن نخبگان یک کشور، ضربات مهلکی به



# جامعه مدنی و تنگناهایش

محسن یلفانی



حکومتی، و امکان سازمان دهی است. در واقع مهم‌ترین کارکرد جامعه مدنی را نه سیاست‌ورزی، که مقابله با سیاست و پیش‌گیری از زیاده‌روی‌های آن - به زبان ساده‌تر، جلوگیری از زیاده‌روی‌ها و انحرافات سیاست‌مداران - دانسته‌اند. بویژه هنگامی که سیاست‌مداران یا صاحبان قدرت به قلمرو حقوق فردی و اجتماعی تجاوز می‌کنند.

بیست سال پیش در همین روزها بود که آقای محمد خاتمی کشف کرد که در ایران یک «جامعه مدنی» هم وجود دارد. در انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۱۳۷۶ شمار شرکت‌کنندگان و رأی‌دهندگان چند میلیونی بیش از دفعات پیشین و دور از انتظار زعمای رژیم بود. پیدا بود که کسان دیگری پیه شرکت در انتخابات را به تن مالیده و آن را فرصتی برای عرض وجود یافته‌اند.

آقای محمد خاتمی که از حضور این چند میلیون بهره‌مند شده و شمار آرائش از مرز بیست میلیون گذشته بود، به واقعیت اعتراف کرد و از وجود جامعه مدنی، و طبعاً از مقتضیات و از لزوم پاسخ گفتن به خواست‌های آن، سخن گفت.

آقای خامنه‌ای، ولی فقیه، نه از نتیجه انتخابات خشنود بود و نه طبعاً از اعلام چنین «کشفی» که می‌توانست دردسر دیگری به دروس‌های لاعلاج نظام بیافزاید. آقای خاتمی تلاش کرد تا با توسل به اصطلاح «مدینه‌النبی» به جامعه مدنی مشروعیت ببخشد و سابقه و رنگ و روئی موجه - یعنی مذهبی - و نوعی حق حیات برای آن فراهم کند. این تلاش به جایی نرسید. جمهوری اسلامی پرونده کشف خود را بست و جامعه مدنی را نادیده گرفت. جز آن که هر چهار سال یک بار لای پرونده را باز کرد و برای «گرم کردن تنور انتخابات» چراغ سبزی به «جامعه مدنی» نشان داد. ظاهراً در سال ۱۳۸۸ لای پرونده کمی بیش از اندازه باز شد. در نتیجه آقای خامنه‌ای و هم‌دستانش برای آن که دوباره گرفتار مصیبت دوم خرداد ۷۶ نشوند، تقلب آشکار را بر تقلب‌های رایج و رسمی و قانونی و مذهبی افزودند و سر و ته انتخابات را هم آوردند.

به طور کلی و مختصر می‌توان گفت که جامعه مدنی بخش یا رویه‌ای از جامعه است که با حقوق فردی و اجتماعی خود آشنائی دارد و مایل به برخورداری از این حقوق است و برای تأمین این حقوق فعالیت و مبارزه می‌کند. طبعاً فعالیت و مبارزه برای رسیدن به چنین حقوقی مستلزم وجود حداقلی از شرایط، مثلاً وجود مطبوعات آزاد، قوه قضائیه مستقل، نهادهای غیر

وجود کسانی که به حقوق فردی و اجتماعی خود آگاهی دارند، قانع باشیم و از شرط‌های دیگر آن، یعنی فعالیت و مبارزه و سازمان‌دهی و وجود نهادهای حافظ این حقوق، صرف‌نظر کنیم. درست همان کاری که در مورد تقریباً همه آنچه که از غرب گرفته‌ایم، کرده‌ایم... با قناعت به این تعریف می‌توان پذیرفت که صد و بیست-سی سالی از عمر جامعه مدنی ایران می‌گذرد. در دوره‌هایی، نظیر صدر مشروطیت و ده-پانزده سال پس از آن، حاکمیت سرستیز با آن نداشت. در دوران سلطنت پهلوی‌ها، بجز در فاصله شهرپور بیست تا مرداد سی و دو، حاکمیت منکر وجود آن نبود، ولی هدف اصلی‌اش شکل دادن به آن و کنترل آن بود. اما همیشه در رسیدن به هدف خود موفق نبود.

برای نمونه می‌توان به یاد آورد که جامعه مدنی ایران نقش تعیین‌کننده‌ای در پیروزی انقلاب اسلامی بازی کرد. در توضیح نقشی چنین پیچیده و متناقض، کافی است به یاد بیاوریم که نیروی پیروز انقلاب اسلامی، که در رهبری آیت‌الله خمینی و طبقه متوسط سنتی خلاصه می‌شد، چه در صحنه داخلی و چه در صحنه بین‌المللی، چنان مهر عقب‌ماندگی و ارتجاع را بر پیشانی داشت که جز با توسل و تمسک به نیروهای اجتماعی دیگری که به نسبت خود را با شرایط نوین اجتماعی تطبیق داده بودند، توانائی مقابله با رژیم شاه را نداشت - واقعیتی که از مرداد سی و دو تا نیمه دوم

نمونه دم دست در این مورد جنبشی است که بعد از شروع ریاست جمهوری دانالد ترامپ در ایالات متحده به راه افتاد که در آن بجز مردم، با نوعی سازمان‌دهی خودجوش و سریع، نهادهای مطبوعات و قوه قضائیه نیز شرکت کردند. نمونه اندکی دورتر، تظاهرات و اعتراضاتی است که در جریان انتخابات ۱۳۸۸ و بویژه پس از آشکارشدن تقلب در آن برگزار شد که از حمایت مطبوعات و برخی تشکل‌ها و تجمع‌های غیرسیاسی برخوردار شد.

نیازی به گفتن ندارد که در جمهوری اسلامی، چه در دهه سیاه شصت و چه پس از آن، نه تنها فعالیت و مبارزه و سازمان‌دهی به منظور کسب و تأمین حقوق فردی و اجتماعی، که حتی سخن گفتن از آن قابل تحمل یا تصور نبوده، نیست و نخواهد بود. \* انتخابات خرداد ۱۳۷۶ را، که در آن از آزادی و جامعه مدنی سخن رفت، باید به حساب اشتباه محاسباتی رژیم گذاشت و انتخابات ۱۳۸۸، بنا به قرائن فراوان برنامه تدارک شده‌ای برای سرکوب نیروهای طرفدار تغییر و اصلاحات و یک دست کردن هر چه بیشتر حاکمیت بود.

در این شرایط، اگر همچنان اصرار داریم که به وجود نیرو یا رویه‌ای از جامعه ایرانی به نام جامعه مدنی قائل باشیم، باید در تعریف خود از جامعه مدنی به همان

انکار است. (نکته‌ای که می‌تواند موجب خشنودی کسانی باشد که در امر تحولات اجتماعی معتقد به تفوق فرهنگ بر سیاست‌اند.)

اما راز این بقا، خواه ناخواه، در نوعی قرار نانوشته یا سازش پنهان نهفته است که گاه، از جمله هر چهار سال یک بار در موسم به اصطلاح انتخابات ریاست جمهوری، سر باز می‌کند. این قرار یا سازش در درون مرزهای میهن محدود نمانده و ایرانیان خارج از کشور را نیز، که عموماً فرزندان یا نمایندگان همین جامعه مدنی‌اند، در برمی‌گیرد. اگر چه موضوع اصلی این نوشته پرداختن به همین موضوع بوده و تا اینجا تنها مقدماتی ذکر شد که در شمار اطلاعات عمومی‌اند، مناسب‌تر آن است که در فرصتی دیگر بدان پرداخته شود.

\* چند سالی پیش از خرداد ۷۶، حدود نود تن از کسانی که در آغاز استقرار جمهوری اسلامی صاحب مقام و موقعیتی بودند و بنابراین غیرمذهبی هم شناخته نمی‌شدند، در اعتراض به سیاست‌های رئیس جمهور وقت نامه‌ای نوشتند. برخی از امضاکندگان نامه، فقط «برای این که رویشان کم شود» دستگیر و زندانی و به شدت شکنجه شدند. می‌توان ایراد گرفت که کار نویسندگان این نامه از مقوله فعالیت‌های سیاسی بوده و علی‌الاصول ربطی به جامعه مدنی نداشته است. بنابراین مثال دیگری می‌زنیم: کانون نویسندگان ایران چند سال پیش از خرداد ۷۶ تلاش کرد تا فعالیت خود را از سر بگیرد. حاصل این تلاش‌ها، که یکی از نمونه‌های آن انتشار نامه‌ای به امضای ۱۳۰ تن از نویسندگان در اعتراض به سانسور بود، تنها اذیت و آزار و تهدید و دستگیری و بازجویی بود. تنها پس از آغاز ریاست جمهوری آقای خاتمی، کانون نویسندگان موفق شد جلساتی برگزار و مسئولانی برای خود انتخاب کند. سرانجام فعالیت‌های کانون را، که با ربودن و قتل دو تن از اعضای فعال آن رقم خورد، همگان به یاد دارند.

جامعه مدنی به شمار می‌آیند. (تصادفی نیست که در عنوان سازمان سیاسی‌ای که اکثر آنان بدان وابسته بودند، واژه «ملی» پیش از واژه «مذهبی» می‌آید) در

دهه پنجاه، بویژه در پانزدهم خرداد ۱۳۴۲، بارها تأیید شده بود. یاری جامعه مدنی ایران - با همان تعریف حداقلی‌ای

**مهم‌ترین کارکرد جامعه مدنی را نه سیاست‌ورزی، که مقابله با سیاست و پیش‌گیری از زیاده‌روی‌های آن - به زبان ساده‌تر، جلوگیری از زیاده‌روی‌ها و انحرافات سیاست‌مداران - دانسته‌اند. بویژه هنگامی که سیاست‌مداران یا صاحبان قدرت به قلمرو حقوق فردی و اجتماعی تجاوز می‌کنند.**

مورد دین انقلاب اسلامی به جامعه مدنی به همین چند اشاره اکتفا می‌کنیم، چرا که مبحثی بس طولانی است و در جاهای دیگر بدان پرداخته شده است. آنچه بویژه در اینجا باید تأکید کرد این است که نظام جمهوری اسلامی، نه تنها به این دین اعتراف نکرد و ذمه‌ای را که خواه ناخواه بر گردنش بود پذیرفت، بر عکس یکی از هدف‌ها یا مأموریت‌های اصلی خود را نبرد با جامعه مدنی و در نهایت امحاء یا تسلیم کامل آن قرار داد. تنها کافی است به یاد آوریم که اکثریت بزرگ زندانیان سیاسی و اعدام‌شدگان و تبعیدیان دهه شصت فرزندان همین بخش از جامعه بودند. علت اصلی این دشمنی نیز چیزی نبود - و نیست - مگر این که اولاً، جامعه مدنی از لحاظ سیاسی یا در اموری که به سیاست مربوط می‌شود، غیرمذهبی -- و نه لزوماً ضدمذهبی -- است؛ و ثانیاً، در برخورد با تمدن غربی و تجدد و تأثیر بردن و بهره گرفتن از آن از آمادگی و توانایی بیشتری برخوردار است...

که از آن در نظر گرفتیم -- به انقلاب اسلامی تنها به فراهم آوردن شرایط پیروزی آن بر رژیم شاه محدود نشد. جامعه مدنی ایران تنها با حضور خود به عنوان یک نیروی اجتماعی مؤثر و غیرقابل انکار، از سقوط جمهوری اسلامی به ورطه بنیادگرایی محض - عنوان محترمانه‌تر سلفیسم، جهادگری، گرایش‌های داعشی... - جلوگیری کرد. در اثبات این نکته تنها کافی است به یاد بیاوریم که شعار اولیه آیت‌الله خمینی در برابر حکومت سلطنتی نه «جمهوری اسلامی»، که «حکومت اسلامی» بود. شروع اعدام‌های دسته جمعی از فرمای انقلاب، لغو فوری قانون حمایت از خانواده، تلاش برای ممنوع کردن موسیقی در برنامه‌های رادیو و تلویزیون، تلاش به منظور اجرای هر چه سریع‌تر قانون وحشیانه قصاص، مصادره فوری و خودسرانه اموال ثروتمندان، شروع جنگ میان شیعه و سنی، تحمیل حجاب اجباری، تحقیر مراسم ملی و عرفی ایرانیان... تنها نمونه‌هایی از هدف‌های اولیه انقلاب اسلامی بود که فقط وجود جامعه مدنی تا حدودی مانع تحقق آنها شد.

با این همه، جامعه مدنی - در همان تعریف حداقلی، یعنی آن بخش از جامعه که به حقوق فردی و اجتماعی خود آشنائی دارد و مایل به برخورداری از آن است - به حیات خود ادامه داده و طبعاً از لحاظ کمی و کیفی نیز رشد کرده است. بویژه، دستاوردهای بزرگ جامعه مدنی در زمینه امور فرهنگی، غیرقابل

حکومت اسلامی برخاسته از انقلاب با برخورداری از اعتبار نسبی جامعه مدنی در افکار عمومی، چه در داخل و چه در عرصه بین‌المللی، توانست عذر موجه و حقایقی برای خود دست و پا کند. دولت موقت انقلاب از کسانی تشکیل می‌شد که به حق جزء و نماینده



# شوراها از سه منظر: تضاد گراها، عملگراها و جنبش گراها

سعید مدنی

## مقدمه:

دو انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای اسلامی شهر و روستا در پیش است. ناظران سیاسی و اجتماعی در مورد اهمیت و آثار نتایج هریک از دو انتخابات پیش رو اتفاق نظر ندارند. اکثریت هر دو گروه اصلاح طلب و اصولگرا اهمیت بیشتری برای نتایج انتخابات ریاست جمهوری قایل هستند. این فصل مشترک دو جناح به رغم همه اختلاف نظرها در مسایل سیاسی و اجتماعی از رویکرد و استراتژی آنان مبنی بر ضرورت تصاحب قوه مجریه و سایر نهادها برای تداوم پروژه ها و اهداف از یک سو و کسب منافع از سوی دیگر ناشی میشود. از زاویه ای دیگر گروهی از اصلاح طلبان و نیروهای سیاسی مستقل و منتقد بر اهمیت بسیار قابل توجه انتخابات شوراهای تاکید میکنند. از این دیدگاه تداوم فرایند تغییر در عین حال که موکول به تقویت نیروهای حامی تغییر در نظام سیاسی (از جمله قوه مجریه) است - که به نتایج انتخابات ریاست جمهوری بستگی دارد - اما در همان حال مستلزم فعال شدن بیشتر جامعه مدنی و تقویت و توانمند سازی آن است. از این رو تقویت نهاد شوراهای و تاکید بر مشارکت عمومی در انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا که نهادی واسط نظام مستقر و جامعه مدنی است میتواند تأثیرات بسیار جدی بر روند دموکراسی سازی در ایران داشته باشد. پیش فرض مقاله حاضر رویکرد اخیر است.

از انجمن شهر و ده تا شورای شهر و روستا: تا انقلاب مشروطیت، نظام اداری ایران با بحث عدم تمرکز محلی بیگانه بود. سرپیچی حکمرانان از دستورات حکومت مرکزی به خلج و مرگ آنان میانجامید. پس از مشروطیت قانون بلدیہ [۱] در سال ۱۲۸۶ خورشیدی به تصویب رسید و به این ترتیب یکی از آرمان های بزرگ انقلاب مشروطه به ثمر نشست و آنان از حق انتخاب کردن و حق انتخاب شدن از جمله در زمینه مدیریت و اداره شهرها که در زمره حقوق سیاسی است، برخوردار شدند. قانون بلدیہ با آنکه در دوران خود قانونی پیشرفته برای مدیریت شهری به شمار می رفت ، در اجرا با شکست مواجه شد. عمده ترین دلیل این

شکست ، بی تناسبی این قانون با شرایط و ویژگیهای جامعه ایران بود . در سال های آغازین سده بیست میلادی ، شهرنشینی در ایران چندان گسترش نیافته بود و نسبت شهرنشینان به زحمت به رقم ۲۰ درصد می رسید افزون بر این، شهرنشینی در ایران بر خلاف شهرنشینی در اروپا ، ویژگیهای ایجاد مدیریت شهری مستقل و برخوردار از حمایت و پشتیبانی مردم را نداشت [۲]. بر طبق ماده

۴ قانون بلدیہ رییس اداره ی بلدیہ از طرف وزارت داخله معین و منصوب میشد. شهردار، مسئول انجمنهای بلدیہ و شهرداری ها، به عنوان یکی از مصادیق مهم نهادهای محلی و مردمی و در راستای همان سیاست؛ یعنی تمرکز گرایی مطلق، شکل گرفت. با این تفصیلات قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی که در سال ۱۲۸۶ به تصویب رسیده بود در سال ۱۲۹۰ خورشیدی با کسب اجازه از مجلس کلیه توسط دولت منحل شد.

رضاشاه با تصویب قانون تقسیمات کشور مصوب ۱۶ آبان ۱۳۱۶ هـ . ش، نقش کارگزاران دولت مرکزی را در اداره ی امور عمومی پررنگتر کرد. قانون جدید و آئیننامه اجرایی آن به شدت تمرکزگرا بود و مفاد آنها به هیچ وجه متمایل به اعمال حاکمیت محلی نبود. قانون تشکیل شهرداری و انجمن شهر در سال ۱۳۲۸ و سپس لایحه قانونی شهرداری در سال ۱۳۳۱ به تصویب رسید. مفاد این دو قانون در حد وسیعی بر عدم تمرکز محلی استوار بود. سقوط پهلوی اول در ۱۳۲۰ و پایه های لرزان حکومت پهلوی دوم تا کودتای مرداد ۱۳۳۲ دوراهی انبساط انجمن های محلی بود. هر چند قانون شهرداریها ۱۳۲۸ شبه دموکراتیک و دخالت حکومت مرکزی در آن زیاد بود؛ اما نسبت به دوره پهلوی



اول تا حدی مترقی بود. اما پس از ۱۳۳۲ دوراهی ایجاد نهادهای محلی نیمه دولتی و کنترل شده آغاز شد و تا انقلاب ۱۳۵۷ ادامه یافته است.

در قانون شهرداری مصوب ۱۳۳۴ بسیاری از خدمات در حیطه اختیار شهرداری بود و انجمن شهر نظارت بر عملکرد بسیاری از حوزه های خدمات شهری، از جمله آب، برق و بهداشت را بر عهده داشت. البته با انفکاک این امور از شهرداری و واگذاری آن به سایر دستگاه ها از انسجام مدیریت شهری کاسته و در نتیجه مداخله شورا را در بسیاری از امور شهر تضعیف کرد.

پس از انقلاب اسلامی ، شورا و مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خود و حفظ حقوق و آزادیهای عمومی در صدر اهداف انقلاب قرار گرفت. بر این اساس رهبر انقلاب در ۹ اردیبهشت ۱۳۵۸ هـ . ش پیش از آنکه قانون اساسی تصویب شود، طی حکمی به شورای انقلاب اسلامی دستور تهیه آئین نامه شوراهای اسلامی شهر و روستا را داد تا بلافاصله پس از تصویب به دولت برای اجرا ابلاغ گردد . از اینرو شورای انقلاب به فاصله نزدیک به دو ماه و در تیرماه ۱۳۵۸ هـ . ش، قانون شوراهای محلی مشتمل بر ۱۷ ماده را تصویب کرد و متعاقب آن هیأت دولت در ۲۱ مهرماه همان سال، لایحه قانونی انتخابات شورای شهر و طریقه اداره آن را



تصویب کرد. پیرو قانون شوراهای محلی از اوایل نیمه دوم سال ۱۳۵۸ ه. ش. انتخابات شوراهای شهر در ۱۵۶ برگزار شد. مدت فعالیت پیش بینی شده برای این شوراهای دو سال بود و پس از تصویب قانون اساسی دیگر عملاً غیر فعال شدند و کمتر از یکسال بعد همه آنها منحل شدند.

با تدوین و تصویب فصل هفتم قانون اساسی اصول ۱۰۰ تا ۱۰۷، به شوراهای اختصاصی یافت. صرفنظر از اهمیتی که قانون اساسی بر شوراهای و نقش آنها در اداره امور کشور قایل است، اختصاص چند اصل از اصول قانون اساسی به آنها که به ندرت در قوانین اساسی سایر کشورها به چشم میخورد نشان از اهمیت جایگاه این نهادهای مردمی داشت. تدوین کنندگان اولیه قانون اساسی و افراد موثر در طرح حکومت شورایی انتظار داشتند با اجرای اصول قانون اساسی درباره شوراهای این نهاد به عنوان نوعی از حکومت محلی مستقر شود. اما استقرار حکومت محلی مشروط به پنج شرط بود که امکان تحقق آن در پارچوب قانون شوراهای و نظام و ساختار مستقر ممکن نیست:

اول- حکومت محلی باید محدوده جغرافیایی مشخصی را در حوزه اقتدار خود داشته باشد و بتواند برای رفع و رجوع مسایل آنجا قوانین و مقررات لازم را مدون و با اقتدار امور را اداره کند.

دوم- حیثه و حوزه اختیارات حکومت محلی باید در پارچوب قوانین ملی به خوبی روشن شده باشد. سوم- حکومت محلی باید قادر باشد از طریق وضع عوارض و مالیات یا دیگر راهای، درآمد مورد نیاز برای اداره امور محلی را تأمین کند.

چهارم- حکومت محلی به دلیل کسب مشروعیت حاصل از انتخاب شهروندان باید بتواند بر کلیه ارگانها و سازمانها در حوزه اختیاراتش اعمال اقتدار کند.

پنجم- همه سازمانها و موسسات اقتصادی اجتماعی فرهنگی و سیاسی باید در امور مرتبط با خود در حوزه فعالیت حکومت محلی با آن همکاری کنند [۳].

اما هیچیک از این مقدمات در شکل گیری ایده شورا مورد نظر قرار نگرفت. در سال ۱۳۶۱ قانون تشکیلات و وظایف و اختیارات شوراهای اسلامی کشور تصویب شد و تا سال ۱۳۷۵ بدون آنکه اجرا شود، مکرراً اصلاح شد. سرانجام در اردیبهشت سال ۱۳۷۸ شوراهای برای اولین بار در کشور تشکیل شدند.

روح قانون شوراهای نشان از تمایل به تغییر الگوی مدیریت محلی از مدیریت متمرکز دولتی به مدیریت گسترده مردمی داشت [۴].

میزان مشارکت واجدین شرایط رای دادن در دور اول ۶۴/۴۲ درصد بود که نشان از مشارکت بالا داشت. در این دوره حدود ۳۳۶ هزار نفر داوطلب نمایندگی در شوراهای شهر و روستا بودند.

پس از آنکه دوره اول شوراهای اسلامی شهر و روستا در سالهای ۱۳۷۸-۱۳۸۱ ه. ش برگزار شد، هیأت دولت با ارسال لایحه اصلاح قانون شوراهای اسلامی به مجلس شورای اسلامی تلاشهایی برای اصلاح و بسط قانون شوراهای کرد. به نظر میرسد مجلس شورای اسلامی ششم (۱۳۷۹-۱۳۸۳) که اکثریت کرسیهای آن در اختیار اصلاح طلبان بود سعی کرد به نهادسازی و تقویت شوراهای اسلامی به عنوان دموکراتیک ترین نهاد در ایران بپردازد. از اینرو مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۸۲ با چهار مصوبه تلاش کرد تا قانون شوراهای اسلامی را سامان دهد و ابهامات و اشکالات آن را بر طرف کند. بر این اساس هیأتی برای حل اختلاف که اعضای آن در قانون

۱۳۷۵ ه. ش کاملاً کارگزاران حکومت مرکزی بودند، در اصلاحیه مهماه ۱۳۸۲ ترکیبی جدید پیدا کرد و با حضور نمایندگان شوراهای تا حدودی موازنه بین کارگزاران نهادهای حکومتی و مردمی برقرار شد. این تغییر در ترکیب هیأت حل اختلاف استان و شهرستان نیز تا حدود مشابهی اعمال شد. در این دوره مجلس بر آن بود تا ساختار سلسله مراتبی شورا را بر اساس تقسیمات کشور تکمیل کند و تا حدودی روح استقلال نسبی و ضمانت اجرایی تصمیمات شوراهای را تأمین کند.

**تداوم فرایند تغییر در عین حال که موقوف به تقویت نیروهای حامی تغییر در نظام سیاسی (از جمله قوه مجریه) است- که به نتایج انتخابات ریاست جمهوری بستگی دارد - اما در همان حال مستلزم فعال شدن بیشتر جامعه مدنی و تقویت و توانمند سازی آن است.**

در دوره دوم شوراهای در سال ۱۳۸۱ میزان مشارکت نسبت به دوره اول کاهش یافت و ۴۹/۹۶ درصد واجدین شرایط رای دادن در انتخابات شرکت کردند و از بین حدود ۲۱۸ هزار نفر نامزدها در ۳۴ هزار شورا تعداد ۱۰۹ هزار عضو اصلی را بر گزیدند. در این دوره شوراهای بیش از ۹۰۰ شهردار را انتخاب کردند علاوه بر این فقط سه شورای شهر بر اساس رای هیئت حل اختلاف مرکزی منحل اعلام گردیدند که علت آن خارج شدن شورا از حیز انتفاع بود [۵].

در دو دوره های بعدی انتخابات شوراهای (سوم و چهارم) میزان مشارکت رای دهندگان به ترتیب برابر ۶۴/۸۳ درصد و ۶۲/۶۵ درصد بود که در مقایسه با دور دوم افزایش یافت و تقریباً هم سطح اولین دوره بود. به علاوه تعداد داوطلبان دو دوره آخر نیز به ترتیب ۲۴۷ هزار و ۲۵۹ هزار بود که اگرچه از دوره اول شوراهای کمتر بود اما در مقایسه با دور دوم افزایش داشت. این روند حکایت از توجه بالا و حساسیت قابل توجه عمومی به نهاد شوراهای و اهمیت و نقش آن بود.

از مجموع کسانی که در رقابت انتخابات شوراهای در دوره چهارم ثبت نام کردند ۱۷۹.۲۹۲ برگزیده شدند که ۱۷۳.۲۰۰ مرد و ۶۳۹۰ زن بودند. مدرک تحصیلی برگزیدگان چنین بود: ۹۷.۵۷۰ نفر خواندن و نوشتن، ۴۱۹ نفر حوزوی، ۷.۹۱۳ نفر دبستان، ۱۰.۱۷۰ نفر راهنمایی، ۶.۲۴۲ نفر دبیرستان، ۲۸.۰۰۵ نفر دیپلم، ۵.۸۱۱ نفر کاردانی، ۱۷.۷۴۰ نفر کارشناسی، ۲.۱۶۹ نفر کارشناسی ارشد، ۲۵۷ نفر دکتری.

در آخرین اصلاحات مجلس شورای اسلامی بر اساس قانون اساسی و در راستای تقسیمات کشوری، شوراهای شهرستان، استان و شوراهای عالی استانها به شوراهای روستا، شهر و بخش اضافه شدند و شورای شهرک نیز حذف شد. بر اساس این قانون، تعداد اعضای شوراهای در سطوح مختلف تغییر کرد و در کلانشهرهای یک تا دو میلیون نفر، ۲۱ عضو در نظر گرفته شد.

بنیان نظری شوراهای: حکمرانی محلی تا جماعت گرایی

بنیان های نظری شورا را میتوان از دو منظر مورد بررسی قرار داد. رویکرد اول مبتنی است بر چگونگی توزیع قدرت در درون نظام های سیاسی بر حسب جغرافیا. از این منظر اهمیت شوراهای به عنوان نوعی از حکومت محلی میتواند به عنوان ساز و کاری برای توزیع قدرت و کاهش تصدی دولت مرکزی در جهت نقش دادن به مردم محلی در اداره امور خودشان محسوب شود. رویکرد دوم عمدتاً بر نحوه اداره امور محلی و برنامه ریزی به منظور توسعه مناطق متمرکز است. به این معنا مناطق و محلات همچون جماعتی (community) با ویژگیهای خاص خود مورد نظر قرار میگیرند که در فرایند توسعه برنامه ریزان ناچارند آنها را محور قرار دهند.

### رویکرد اول - حکمرانی محلی

نظام حکومتی شوراهای را بر اساس میزان توزیع قدرت سیاسی و واحدهای پیرامونی ماهیت مدیریت سیاسی فضای جغرافیایی، به سه الگوی تمرکز گرا، ناحیه ای و فدرال یا ترکیبی از این سه میتوان تقسیم کرد. نظام سیاسی تمرکزگرا مبتنی بر توزیع فضایی قدرت سیاسی از مرکز به پیرامون و نظام های سیاسی ناحیه ای و فدرال بر اساس تقسیم قدرت سیاسی بین مرکز و پیرامون شکل میگیرند.

نظام سیاسی در ایران تمرکز گرا است و برای تبیین رابطه نظام سیاسی و نهادهای محلی، باید ساختار متمرکز نظام را از نظر دور نداشت. در این نوع از نظام سیاسی معمولاً تمامی سرزمین کشور تحت کنترل مرکز سیاسی واحدی قرار دارد. اما از آنجایی که اداره امور جامعه مدرن، وظیفه ای گسترده و خارج از توان حکومت است، اغلب کشورهای که دارای ساختار سیاسی متمرکز هستند، تلاش میکنند به روش های مختلف و با سازماندهی مناسب، تصدی گری حکومت را کاهش داده و واحدهای محلی را سامان دهند تا به این ترتیب امکان تمرکززدایی اداری را فراهم کنند. بانک جهانی، به سه نوع تمرکز زدایی اشاره کرده است:

(۱) تراکم زدایی که سطحی ترین و محافظه کارترین روش تمرکز زدایی است و در آن قدرت از واحدهای اداری دولت مرکزی به نمایندگی های محلی دولتی منتقل میشود.

(۲) تفویض اختیار که شایع ترین نوع تمرکززدایی اداری است و در آن دولت مرکزی مسئولیت تصمیم گیری و مدیریت کارکردهای عمومی را به نهادهای نیمه خودگردان محلی واگذار میکند. این واحد های دولتی محلی بطور کامل تحت کنترل دولت مرکزی نیستند ولی در برابر آن پاسخگو هستند.

(۳) انتقال قدرت نوع دیگر تمرکززدایی اداری است که در آن اعتماد بیشتری به واحدهای محلی میشود و بر این اساس مسئولیتهایی به دولت محلی واگذار میشود که دارای مرزهای مشخص حقوقی و شفاف هستند. انتقال قدرت در نظام سیاسی کشورهایی شایع است که تقسیم قدرت سیاسی به لحاظ جغرافیایی مورد نظر قرار گیرد مثل اقلیم کردستان در عراق.

دولتهای محلی به لحاظ قلمرو محلی، مسئولیتهای و قدرت، مدیریت، امور مالی و دموکراسی محلی، تفاوتی با هم دارند؛ لکن هدف از تشکیل آنها به طور کلی توزیع قدرت سیاسی، تمرکززدایی

هر درجه‌ای فقدان تضاد و اصطکاک است. با وجود این روشن است که برای بسیاری از افراد، نهادها و حوزه‌ها، گفت‌وگو بی‌نهایت ناشناخته و ناقص رویه‌های تثبیت شده هستند. بسیاری از افراد کمترین حد تحمل بحث و گفت‌وگو و تجربه «به زیر سؤال رفتن» به عنوان زورگو و جابر را ندارند و اجبار ارائه توضیح یا استدلال را کاری غیرقابل تحمل می‌یابند.

همان‌طور که بسیاری از مفسران و تحلیلگران اشاره کرده‌اند، به نظر می‌رسد بسیاری از بوروکرات‌ها و سیاستمداران بی‌زاری آشکاری از گفت‌وگو با شهروندان

وجود دارد که رد پای آن را تا حد زیادی در فاصله گرفتن عامدانه از به رسمیت شناختن ایده «دولت محلی» در سیاست‌های دولت مرکزی می‌توان دید [۹]. از این دیدگاه دولت محلی باید نقش جدیدی به عنوان «دولت جماعت» به عهده بگیرد. نقش اصلی مقامات محلی باید با مشکلات و اموری که «دولت‌های محلی» با آن روبه‌رو هستند مرتبط باشد [۱۰]. دموکراسی و خودمختاری محلی به تنوع شرایط، نیازها و مسایل سیاسی به طور شایسته‌ای اهمیت می‌دهد و مشارکت محلی، وظیفه‌شناسی و مشروعیت را به حداکثر

و دموکراسی محلی است و از این رو در گستره وسیعی در سطح جهان حتی کشورهای آفریقایی که بنظر می‌آید از سطح توسعه سیاسی مناسبی برخوردار نیستند، تشکیل شده اند. خاطر نشان می‌سازد دولت محلی متفاوت از حکومت محلی است که در کشورهای فدرال، و ناحیه ایی است. حکومت‌های محلی در کشورهای فدرال، دارای قدرت قانونگذاری اداری، مالی، قضایی، امنیتی و سیاسی هستند؛ لکن دولت محلی، قدرت قانونگذاری اداری، مالی و نیمه قضایی دارد [۶]. در کشورهایی با سیستم مرکب و فدرال، دولت محلی در درون حکومت محلی و در مقام یکی از نهادهای مردمی محسوب می‌شود. از نهادهای محلی و مردمی در قالب شورا، انجمن و با عناوین مختلف در نظام‌های سیاسی تمرکز گرا با عنوان دولت محلی یاد می‌شود. تعاریف زیادی در زمینه دولت محلی وجود دارد و این تعاریف با مفهوم حکومت محلی مشابهت زیادی دارند. مطابق تعریف سازمان ملل حکومت محلی به تقسیم بندی سیاسی یک کشور یا ایالت اشاره دارد که با قانون ایجاد شده و کنترل اساسی امور محلی همچون قدرت وضع مالیات را در دست دارد و هیات اداره کننده چنین موجودیتی به صورت محلی انتخاب می‌گردد [۷].

**در دوره های سوم و چهارم انتخابات شوراها میزان مشارکت رای دهندگان به ترتیب برابر ۶۴/۸۳ درصد و ۶۲/۶۵ درصد بود که در مقایسه با دور دوم افزایش یافت و تقریباً هم سطح اولین دوره بود. به علاوه تعداد داوطلبان دو دوره آخر نیز به ترتیب ۲۴۷ هزار و ۲۵۹ هزار بود که اگرچه از دوره اول شوراها کمتر بود اما در مقایسه با دور دوم افزایش داشت. این روند حکایت از توجه بالا و حساسیت قابل توجه عمومی به نهاد شوراها و اهمیت و نقش آن بود.**

دارند؛ افزون بر این برای احتراز از رویارویی، به شدت از موضع قدرت برخوردار می‌کنند. این‌که چگونه چنین کاری می‌کنند، آموزنده است. مثلاً آنها مردم سازمان یافته محلی را نمایندگان غیرواقعی مردم دانسته و برای سازمان آنها مشروعیتی قائل نمی‌شوند؛ کاری که آنها انجام می‌دهند، چالشی در برابر نظریه و عمل دموکراتیک به حساب می‌آید، زیرا عمل و نظر دموکراتیک مستلزم تغییر در ابزارهای سیاسی است و نه جماعت یا محله. واگذاری مدیریت محلی از طریق شوراها راهی برای تقویت جماعات شهری و روستایی به منظور توسعه محلی با چالش‌های کمتر است.

#### پروژه ناتمام شوراها در ایران

مطابق فصل هفتم قانون اساسی و در اصول یکصد و یکصد و ششم، چارچوبی برای فعالیت شوراها در نظر گرفته شده است که متفاوت از اصل هفتم قانون اساسی است. در اصل هفتم آمده است: «طبق دستور قرآن کریم «وامرهم شوری بینهم» و «شاورهم فی الامر» شوراها: مجلس شورای اسلامی، شوراها استان، شهرستان، شهر، محل، بخش، روستا و نظائر اینها از ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور کشورند. موارد، طرز تشکیل و حدود اختیارات و وظایف شوراها را این قانون و قوانین ناشی از آن معین می‌کند.»

در تمامی اصول فصل هفتم قانون اساسی که به شوراها اختصاص دارد، بر خلاف انتظار، در هیچ موردی حتی در امور محلی، به «صلاحیت وضع مقررات» که صلاحیت ذاتی شوراها است، اشاره ای نشده است.

اصل یکصد و یکصد و ششم قانون اساسی، تنها اصلی است که به گونه‌ای می‌توان هدف از تشکیل شوراها را در آن دید. بر اساس این اصل، «برای پیشبرد سریع برنامه‌های اجتماعی، اقتصادی، عمرانی، بهداشتی، فرهنگی، آموزشی و سایر امور رفاهی از طریق همکاری مردم با توجه به مقتضیات محلی، اداره امور هر روستا، بخش، شهر، شهرستان یا استان با نظارت شورایایی به نام شورای ده، بخش، شهر، شهرستان یا استان صورت می‌گیرد که اعضای آن را مردم همان محل انتخاب می‌کنند...». استفاده از واژه نظارت در این اصل جای تأمل داشته و البته محل انتقاد است. استفاده از این واژه در عمل، صلاحیت تصمیم

می‌رساند و مسئولیت‌پذیری را نهادینه می‌کند [۱۱]. از این رو برخی اندیشمندان سیاسی پیشنهاد می‌کنند دولت و مدیریت محلی باید مسئولیت «جماعت‌ها» را برعهده داشته باشند.

ویژگی اصلی «توسعه جماعت» یا «فعالیت جماعت‌محور» چیست؟ مسلماً یک جواب به این سؤال این است که فعالیت جماعت‌محور شامل سازمان، نظم دادن به منابع و نشان دادن قدرت سیاسی همبسته است که می‌تواند به مردم کمک کند تا تقاضاهایشان را در عرصه عمومی طرح کرده و پیگیری کنند. در واقع، این نتیجه‌ای است که بسیاری از ساکنان جماعت به سرعت به آن می‌رسند. توسعه جماعت این امکان را به مردم محلی می‌دهد که تأثیرات منفی یک جاده کمربندی که ارتباط یک ملک را با شهر قطع کرده است، یا مشکلات تراکم در مسکن‌های جدید را بیان کنند. گزارش پشت سر گزارش نشان می‌دهد که مقامات محلی در آگاه ساختن مردم از بازگو کردن تصمیماتی که بر زندگی آنان تأثیر دارد گریزان هستند؛ از مشورت کردن با مردم درباره بهترین راه‌های شروع برخی پروژه‌ها یا توزیع خدمات پرهیز می‌کنند؛ و نتوانستند درباره نیازهای مردم محلی سیاستگذاری کنند. همین تجربیات ناموفق انباشت شده به قدر کافی معقول است تا بسیاری از مردم محلی و دولت به این نتیجه برسند که باید در جستجوی ساز و کار مناسب تری برای حل و فصل امور و غلبه بر برخی مشکلات بود.

اما گزارش پشت سر گزارش نیز نشان می‌دهد که چگونه ارائه حقایق و نشانه‌ها، تشخیص‌ها، ایده‌ها و گزینه‌های تغییر از سوی اعضای شورای محلی، مقامات دولت محلی و دیگر سیاست‌گذاران به طور اجتناب‌ناپذیری در ایجاد تغییرات نسبتاً ساده و ارزان یا بدون هزینه در سیاست و عمل، بدون در نظر گرفتن استراتژی گفت‌وگویی در جماعت ناتوان بوده‌اند. این موضوع برای نظریه‌پردازان دموکراسی، به‌ویژه آنهایی که به مدل دموکراسی گفت‌وگویی متعهدند، خیلی مهم هستند. مفهوم گفت‌وگو (در مقابل مونولوگ، انتقاد تند و دیگر شیوه‌های گفت‌وگوی سیاسی مرتبط) حاکی از ارتباطات مدنی، عقلانی و دوطرفه است. این جنبه‌های گفت‌وگو به نوبه خود حاکی از همکاری یا به

حفظ استقلال عمل دولت محلی در امور مربوطه مستلزم دارا بودن شروط زیر است  
دولت‌های محلی باید در تصمیم‌گیری امور از استقلال لازم و مناسب به فراخور قانون اساسی و قوانین عادی برخوردار باشند.  
نظارت حکومت و قوه اجرایی بر فعالیت‌ها، تصمیمات و مصوبات دولت محلی باید از منظر قانونی باشد نه سلسله مراتبی. نگرش سلسله مراتبی به دولت محلی، آنها را تبدیل به سازمانهای دولتی و حکومتی می‌کند.

سلب عضویت و انحلال دولت محلی، نباید در اختیار نهادهای دولتی و قوه اجرایی قرار گیرد، بلکه فرایند دخالت و حضور اعضای نهادهای محلی فرادست، نهادهای قضایی و سایر قوا باید در قالب هیأت تصمیم‌گیر مدنی مدنظر باشد.

روابط نهادهای دولتی و حکومتی با دولت محلی باید شفاف بوده و تمام مسئولیت‌های محلی، استانی و مرکزی متمایز شود.

رویکرد دوم- جماعت‌گرایی  
«جماعت» به تدریج در بحث‌های مربوط به دولت محلی به موضوعی محوری تبدیل شد. یک جریان قابل‌توجه از این ادبیات به رابطه بین تقسیم فضایی قدرت‌های حکومتی و اجرایی و مرزهای «جماعت» می‌پردازد. برای مثال در حالی که در کشورهای اروپایی اغلب «شورای محلی» (با دلالت‌های تاریخی آن بر خودگردانی و فعالیت مشترک) با واحدهای اجتماعی معنی‌داری مانند روستا یا مناطق تولید کشاورزی همزیستی دارد، در مقابل در بریتانیا، تنها در چندین دهه پس از تأکید بر کارایی در ارائه خدمات از طریق متمرکز، ضرورت فعالیت برای تمرکززدایی و خودگردانی محلی مورد نظر قرار گرفته است [۸].

جماعت‌گرایان در دفاع از سنگر قانونی دولت محلی تأکید کرده‌اند دولت‌های محلی، حداقل تا حدی، تجلی اجتماعات محلی هستند و تقسیم منطقه‌ای قدرت علاوه بر جنبه جغرافیایی باید دارای مبنایی جماعتی نیز باشد. اما در دموکراسی محلی نیز بحرانی

به انباشت حجم قابل توجهی از کار شورایی در حوزه محلی منجر شده که اهمیت به سزایی در ارتقای مشارکت محلی داشته و در آینده در صورت اصلاح قوانین آمادگی عمومی بیشتری را برای شکل گیری و قوام حکومت محلی فراهم میاورد.

ارزیابی های به عمل آمده از تجارب چهار دوره

**در تمامی اصول فصل هفتم قانون اساسی که به شوراهای اختصاص دارد، بر خلاف انتظار، در هیچ موردی حتی در امور محلی، به "صلاحیت وضع مقررات" که صلاحیت ذاتی شوراها است، اشاره ای نشده است.**

ای شوراها نیز نشان میدهد اعضای این نهاد در نقاط مختلف کشور در شهر و روستا متناسب با توانایی های خود و به رغم محدودیت های قانونی و اجرایی کارکردهای کاملاً متفاوتی داشته اند که نشان میدهد با وجود محدودیت ها و نواقص موجود که پیش از آن به آنها اشاره شد، شوراها در شکاف های موجود در لایه های مختلف نظام سیاسی میتوانند نقش مثبتی ایفا کنند.

انتخابات شوراها از سه منظر: تضاد گراها، عمل گراها و جنبش گراها مثل بسیاری از دوره های انتخاباتی به ویژه طی دو دهه اخیر در میان فعالان سیاسی و اجتماعی سه دیدگاه نسبت به فرصت های انتخاباتی به طور کلی و انتخابات شوراها به طور خاص وجود دارد:

اول- تضاد گراها: این گروه که طیف وسیعی را تشکیل میدهند برپایه چند دلیل زیر هر گونه مشارکت در انتخابات رسمی را رد میکنند: با وجود مشکلات ساختاری، یک نهاد خاص حتی در صورت حضور افراد سالم و خوشنام و کاردان تاثیر مشخصی بر برونداد نظام ندارد.

ساز و کار انتخابات غیر دموکراتیک است و نمی توان از آن طریق نمایندگان واقعی مردم را برگزید.

مشارکت در ساز و کارهای رسمی انتخاباتی به معنای مشروعیت بخشی به نظام سیاسی است.

دوم- عملگراها: این گروه که بخش بزرگی از آن را اصلاح طلبان تشکیل میدهند با تاکید بر روند گام به گام اصلاحات و برجسته کردن نقاط قوت شوراها چشم را بر نقاط ضعف و موانع ساختاری پیش روی شوراها مینندند. این گرایش با بزرگنمایی جنبه های مثبت شوراها تلاش میکند به هر نحو ممکن جامعه مدنی را تشویق به رای دادن نماید و اغلب به عواقب وعده های غیر قابل تحقق از سوی خود نمیندیشد بلکه تصور میکند با افرادی هم سو با مواضع سیاسی آنان در ساختار سیاسی و به ویژه در نهاد شورا آن هم در شهر های بزرگ گامی به سوی آینده بهتر برداشته خواهد شد. برای حامیان این گرایش تغییر و اصلاح امور جز از طریق حضور در نظام سیاسی ممکن نیست. آنان اصلاح طلبی را معادل حضور در قدرت تعریف میکنند

به همین دلیل در نهایت عدم حضور اختیاری یا اجباری در نظام سیاسی را به منزله پایان مشی اصلاح طلبانه میدانند. تناقضات این دیدگاه به ناپایداری و بی ثباتی مواضع این گرایش دامن میزند.

سوم- جنبش گراها: این گروه ضمن دعوت به

انتخابات شوراها در تعارض است. ماهیت عملکردی شوراهای شهری مستلزم داشتن شخصیت حقوقی است؛ در حالی که در حال حاضر شوراها فاقد چنین شخصیتی بوده و برای مثال نمی توانند در امور مختص خود نسبت به نقض و ابطال آرا و مصوبات شوراهای توسط وزارت کشور، نهادهای دولتی و هیأت های حل اختلاف (مرکزی و استانی) و عدم همکاری نهادهای رسمی دولتی اقامه دعوا نمایند.

در حال حاضر، شورا به جای آنکه شورای شهر باشد، شورای شهرداری است چرا که هیچ نظارتی بر روی عملکرد دیگر سازمانهای شهری ندارند و آنها خود را ملزم به رعایت مصوبات شورا نمیدانند.

نظارت بر اعمال شوراهای شهر، ضرورت تایید و تصویب صریح مصوبات مهم شوراهای شهر به وسیله مقامات دولتی و لزوم تایید ضمنی کلیه مصوبات آنها، یا عدم اعتراض در موعد مقرر توسط مقامات مذکور و حتی امکان ابطال آن مصوبات در برخی موارد و با مکانیسم مقرر در قانون، استقلال کار کردی شوراها را به چالش کشیده است.

برخلاف قانون اساسی که انحلال را به عنوان یک استثنا و آن هم صرفاً در صورت انحراف شوراها از وظایف قانونی خود پیش بینی نموده است، قانون شوراها، موارد انحلال را به چندین مورد از جمله اقدامات برخلاف وظایف مقرر، مخالف مصالح عمومی کشور، حیف و میل و تصرف غیر مجاز در اموالی که وصول و نگهداری آن را به نحوی بر عهده دارد، تسری داده است.

در برخی از امور شهری شوراهای شهر صرفاً نقشی تشریفاتی و در حد بررسی و شناخت، همکاری، برنامه ریزی و تشویق و ترغیب، آن هم بنا به در خواست یا با هماهنگی یا توافق دستگاههای ذی ربط دارند.

اختیارات شوراهای شهر در بسیاری از موارد جنبه نظارتی صرف داشته فاقد ضمانتهای اجرایی لازم هستند. متأسفانه قانونگذار منابع مالی پایدار، قابل اتکا و منطقی برای شوراهای شهر و تعریف نکرده است [۱۳].

در مجموع، نظام سیاسی به دلایل عمده از جمله: وجود نظام سیاسی با تمرکزگرایی شدید در ساختار اداری - اجرایی؛ ترس از استقلال واحدهای سرزمینی پیرامونی در قالب تمرکززدایی؛ ضعف و ابهام در قانون اساسی و قوانین عادی مربوط به شوراها؛ فقدان سنتهای دموکراتیک؛ نهادینه نشدن زندگی مشارکتی در فرهنگ سیاسی ایران و انعکاس آن در قانون اساسی و عوامل دیگر تاریخی - سیاسی، جامعه شناختی و اقتصادی تا حد ممکن در جهت تحدید اختیارات و وظایف شوراها حرکت کرده است.

با توجه به وضعیت موجود، کاملاً طبیعی است که شاهد شکل ضعیف شده دولت محلی در قالب شوراهای شهری در ایران باشیم که در آن جدا از اختیارات محدود این نهاد محلی، بین شوراها و شهرداریها با یکدیگر و شوراها - شهرداریها با نهادهای دولتی ارتباط منسجم و هماهنگی وجود ندارد.

تداخل کارکردی و سازمانی و عدم هماهنگی بین شهرداریها - به عنوان رکن اجرایی دولت محلی - با نهادهای دولتی، موجب ضعف در خدمات رسانی و معضلات اداری در روند مدیریت شهری شده است [۱۴]. با وجود این تجربه چهار دوره شوراها خود

گیری شوراها را تا حدود زیادی به نظارت کاهش داده است [۱۲].

سیاستهای کلی نظام، سند چشم انداز بیست ساله و برنامه های پنجساله توسعه ایران بعد از قانون اساسی از اسناد بالادست مهمی هستند که فرایند توسعه کشور در آن تجلی مییابد. ملاحظه مفاد سیاستهای کلی نظام و سند چشم انداز بیانگر آن است که استراتژی محلی گرایی و تمرکززدایی در پهنه جغرافیایی نادیده گرفته شده است و به غیر از هدف "دستیابی به کشوری توسعه یافته متناسب با مقتضیات فرهنگی و جغرافیایی" در سند چشم انداز که نوعی مفهوم محلی گرایی و توجه به مقتضیات جغرافیایی را در خود دارد، در باقی اهداف هیچ اشاره ای به موضوع تمرکززدایی و ایجاد یا تقویت نهادهای مردمی نشده است.

در خصوص ارتباط بین ماهیت عملکرد شوراهای شهری با نظام سیاسی نخستین موضوعی که جلب توجه میکند رویکرد مبهم قانون اساسی نسبت به شوراهای اسلامی به طور عام و شوراهای شهری به طور خاص است. قوانین عادی شوراهای اسلامی در طول سه دهه اخیر دچار

**در حال حاضر، شورا به جای آنکه شورای شهر باشد، شورای شهرداری است چرا که هیچ نظارتی بر روی عملکرد دیگر سازمانهای شهری ندارند و آنها خود را ملزم به رعایت مصوبات شورا نمیدانند.**

تغییرات ملموسی به لحاظ کاهش قدرت تصمیم گیری و استقلال عمل شورای شهر شده است. قوانین عادی شوراها و آراء نهادهای حقوقی و قضایی (برای مثال شورای نگهبان و دیوان عدالت اداری) از شورای شهر در مقام نهاد تصمیم گیر بر امور ذاتاً محلی، اندک هاله اقتدار محلی بر جای گذاشته است. لذا نباید انتظار داشت از نقشی تأثیرگذار در روند اداره امور محلی برخوردار باشد.

در برنامه های توسعه ایران، رابطه شورای شهر - شهرداری در مقام دو نهاد مکمل، از هم گسیخته است. در این برنامه های توسعه، شوراهای شهر در مقام نهاد سیاست - گذار شهری از جایگاه مشخص و قابل توجهی برخوردار نیستند و شهرداریها بمنزله بازوی اجرایی تصمیمات شوراهای شهر، بیشتر نمود بدنه اجرایی دولت را دارند و ارتباط ارگانیک با شوراهای شهری ندارند.

علاوه بر موارد یاد شده در قانون" تشکیلات، وظایف و انتخابات شوراهای اسلامی کشور و انتخاب شهرداران مصوب خرداد ۱۳۷۵" اشکالات و ضعف های بسیاری وجود دارد که به اختصار مهمترین آنها را مورد اشاره قرار میدهم.

در مورد اعضاء هیأت اجرایی و نظارت بر انتخابات شوراهای شهری به استثناء معتمدین محلی که آنها را فرمانداری با تأیید هیأت نظارت انتخاب مینماید؛ ترکیب حضور افراد در هیأت اجرایی بیانگر جایگاه شبه دولتی این هیأت است. همچنین ترکیب هیأت نظارت مرکزی و استانی، مشتمل بر اعضای قوه مقننه است که عنصری کاملاً حکومتی است؛ بنابراین این با اصل مردمی بودن برگزاری



تشکیلات شوراهای، تشکیل این نهاد و تداوم آن به طور نسبی اثرات مثبتی بر کارکرد شهرداری ها و مدیریت شهری داشته و حضور افراد با صلاحیت در آن دستاوردهای مثبتی برای مردم به ارمغان خواهد آورد. تقویت شوراهای با توجه به مشارکت نزدیک به ۲۵۰ هزار نفر از شهروندان منتخب در جامعه شهری و روستایی نقش مفید و ارزنده ای در تجربه حکومت محلی دارد و میتواند برای تقویت حکمرانی محلی در آینده بسیار راهگشا باشد.

شوراهای را به منزله "فرصت ساختار سیاسی" در دستور کار قرار میدهند. منظور از فرصت ساختار سیاسی روزنه هایی در نظامات موجود است که امکان تحرک جامعه مدنی را با ریسک کمتر و کاهش امکان سرکوب فراهم میکند.

از این دیدگاه انتخابات به منزله فرصتی در ساختار مستقر محسوب میشود که بستر مناسبی را برای مشارکت آزادانه و فعال جامعه مدنی فراهم میکند تا به این ترتیب با تقویت قدرت جامعه مدنی نیروی مناسبی هم سو و هم جهت با نیروهای مدافع تغییر در ساختار ایجاد شود و راه را برای تغییر تدریجی هموار سازد.

#### بنابراین از منظر جنبش گراها:

اهمیت انتخابات شوراهای در وهله اول به دلیل فرصتی است که به واسطه آن امکان فعال سازی جامعه مدنی و جنبش اجتماعی فراهم میشود. این فرصت فارغ از نتایج حاصل از انتخابات به خودی خود ارزش و اهمیت دارد.

انتخابات شوراهای در مقایسه با سایر نهادهای انتخابی به جهت منتفی شدن مداخله نهادهای انتسابی و افزایش نقش نهادهای انتخابی از فرایند بازتر و دمکراتیک تری برخوردار است و از این رو بیشتر بازتاب دهنده نظرات عموم مردم است. با همه نقایص و ضعف های موجود در قانون

برخورد واقع بینانه با نهادهای منتخب و ملاحظه قوت و ضعف های آنها اگر چه اشکالات وارده توسط تضاد گراها را تا حد زیادی تایید میکنند اما در همان حال بر فرایند تدریجی اصلاح امور - البته نه با منطق عملگراها یعنی الزام حضور در قدرت سیاسی - اصرار میورزند. جنبش گراها بین اصلاح (reform) و دمکراسی سازی (democratization) تفاوت قابل هستند. اگر چه هر دو این رویکردها بر فرایند تدریجی و مرحله به مرحله تغییر تاکید میکنند اما اولی تنها بر حضور نیروهای مدافع تغییر در نظام قدرت اصرار میورزد و میزان مشارکت جامعه مدنی را در این فرایند تا سطح رای دادن برای حضور رفرمیست ها تنزل میدهد. در مقابل گرایش دوم یا دمکراتیزاسیون فرایند پیچیده تری را برای تغییر در نظام های اقتدارگرا در نظر میگیرد و موتور محرک تغییر را در دو لایه قدرت یکی در نظام سیاسی و دیگری در جامعه مدنی جستجو میکند. از این رو ضمن ارج نهادن به همه کسانی که در نظام سیاسی نقشی در پیشبرد تغییر دارند، حرکت آنها را به تنهایی علاج خودکامگی نمیداند و بدون تقویت جامعه مدنی و مشارکت آن در فرایند تغییر دستاوردهای حاصل از تلاش رفرمیست ها در نظام سیاسی را ناپایدار و کم عمق میداند.

از این منظر جنبش گراها ضمن تاکید بر جنبشی بودن جامعه، دعوت به شرکت فعال در انتخابات

[۱] ابراهیم زاده،

[۲] سعید نیا، ۱۳۸۳،

[۳] پیران،

[۴] بهشتی، ۱۳۸۰،

[۵] سایت وزارت کشور

[۶]

[۷] سازمان ملل، ۱۹۶۶،

[۸] (Stewart, ۱۹۸۹)،

[۹] (King, ۱۹۹۳)،

[۱۰] (Stewart, ۱۹۸۹)،

[۱۱] (Stoker, ۱۹۹۶)،

[۱۲] آقای طوق، ۱۳۸۷،

[۱۳] هرسی نژاد، ۱۳۸۹،

[۱۴] اله وردی زاده، ۱۳۹۲،





شماره بعدی خرداد و تیر ۱۳۹۶

# «تحول گفتمان ها از انقلاب تا امروز»

(آمریکا-اسرائیل-جمهوری اسلامی)

نشریه میهن از تمام صاحب نظران دعوت به همکاری می کند. لطفا مقالات خود را از طریق آدرس زیر ارسال فرمایید.

[contact@mihan.net](mailto:contact@mihan.net)